



شناخت قرآن، ص ۳

[ناشر]

شناخت قرآن نوشته:

حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمد علی گرامی «مد ظله العالی»

شناخت قرآن، ص ۵

بسم الله الرحمن الرحيم مؤسسه فرهنگی هنری فرهنگ منہاج، جهت رشد فرهنگ و محتوای علمی و هنری جامعه و بویژه جوانان و اقشار مختلف تحصیلکرده و طالبان دانش اصیل و هنر انسانساز، منتهای تلاش و همت را در حدّ توان خود اعمال داشته و در این راه، معتقد به فضای باز و تبادل آراء بوده و از هر گونه اثری که مورد تأیید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قرار گیرد، جهت ارائه و نشر، استقبال می نماید.

بنابراین، هیچ اثر و کتابی که از طرف انتشارات مؤسسه ارائه گردد، لزوماً مبین مواضع این مؤسسه و دست اندرکاران آن نبوده و مرادف با مهر تأیید ما نیست.

در همین راستا، هیچگونه دخل و تصرف و اضافه ای در هیچیک از کتب و آثار ارائه شده صورت نمی گیرد و تمام مسئولیت اثر و متن و محتوا و نحوه ویرایش و صفحه بندی و خصوصیات دیگر، بر عهده نویسنده یا صاحب اثر و مبتنی بر اعتقاد و سلیقه آنان می باشد.

انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری فرهنگ منہاج، شرعاً و قانوناً، فقط وظیفه نشر را بر عهده دارد- و تأیید یا رد آثار، بر عهده وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی است.

در خاتمه، از کلیه نویسندگان و هنرمندان گرامی دعوت بعمل می آوریم تا در صورت تمایل، در مورد نشر و ارائه و توزیع آثار هنری و مکتوبات و تألیفات خود، در هر زمینه و به هر شکل و نحوه ای که باشد (اعم از چاپی و نوشتاری، رایانه ای، فیلم و کاست و ...) با این مؤسسه همکاری فرمایند.

ناشر

شناخت قرآن، ص ۷

فهرست مطالب

مختصری از زندگینامه حضرت آیت الله العظمی محمد علی گرامی قمی «مد ظله» ۹ مقدمه پنجمین نشر ۱۳ مقدمه
۱۵ شناخت قرآن ۱۹ نظم هدایتی قرآن ۳۹ زبان قرآن را باید شناخت ۴۱ آیا قرآن زبان مخصوصی دارد؟ ۴۲ انواع
شمول و گسترش معنی ۵۲ عربی بودن قرآن ۶۷ مسائل هدایتی و مسائل علمی ۷۷ روشهای مختلف تفسیری ۸۵
مبانی دید هدایتی ۹۱ طرز کار ۹۵

شناخت قرآن، ص ۸

کار واژه‌ای ۱۰۱ قیامت ۱۰۱ علم و وجدان و هدف خواهی و عشق به خدا ۱۱۱ نار ۱۱۷ غیب ۱۲۱ کار قطعه‌ای ۱۲۹ سورة البروج ۱۲۹ کار موضوعی ۱۴۷ مترفین ۱۴۷ مستضعفین ۱۵۱ سخن آخر ۱۵۷

شناخت قرآن، ص ۹

مختصری از زندگینامه حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد علی گرامی قمی «مد ظله العالی»

حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمد علی گرامی قمی در ماه رجب ۱۳۵۷ هـ ق مصادف با مهر ماه ۱۳۱۷ هـ ش در شهر مقدس قم در يك خانواده متدین دیده به جهان گشود و پس از گرفتن مدرک ششم ابتدایی و خواندن مقداری از دروس متوسطه وارد حوزه علمیه قم گردید و به سرعت به مدارج علمی دست یافتند. ایشان پس از خواندن مقدمات و سطوح متوسطه و عالیّه در سن ۱۸ سالگی در درس خارج فقه مرحوم آیت الله العظمی بروجردی قدس سره و مرحوم امام قدس سره شرکت نموده و از اساتید دیگری همچون آیات عظام اراکی، گلپایگانی، حائری، محقق داماد و میرزا هاشم آملی رضوان الله علیهم اجمعین استفاده نمودند و در فلسفه و تفسیر نیز از محضر علامه طباطبایی (ره) کسب فیض نمودند.

معظم له از ابتداء شروع مبارزات دوران ستم شاهی در جریان مبارزات قرار داشته و فعالیت‌های گسترده‌ای در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی

شناخت قرآن، ص ۱۰

سال ۴۱ و سپس در دوره دوم و سوم مبارزات (رفراندوم و کاپیتولاسیون) داشته‌اند که بارها مورد اذیت و آزار ساواک قرار گرفتند که از جمله باید به تبعید سال ۴۴ و زندان سال ۵۱ و سپس زندان حدود چهار ساله ۵۲ تا آخر ۵۵ و آنگاه تبعید سال ۵۶ تا نزدیک پیروزی انقلاب اشاره نمود.

معظم له از همان اوایل تحصیل در حوزه مقدسه به تدریس نیز اشتغال داشته، بیشتر رشته‌های تحصیلی حوزه چون ادبیات و منطق و فلسفه و فقه و اصول را تدریس نمودند و اینک از علماء و مدرسین جامع حوزه قم می‌باشند. ایشان در عین حال دارای تألیفات فراوان در موضوعات مختلف می‌باشند که حدود ۳۰ جلد آن منتشر شده است. از جمله این تألیفات تعلیقه استدلالی بر عروة الوثقی در چهار جلد، و رساله توضیح المسائل، و مناسک حج و عمره، و ...

از دیگر تألیفات منتشر شده ایشان: ۴ جلد در منطق، ۲ جلد در فلسفه، ۲ جلد در اقتصاد، ۲ جلد در متد تفسیر قرآن، یک جلد در اخلاق و عرفان، یک جلد در مسئله بردگی از نظر فقهی، یک جلد در سیستم سیاسی اسلام، امامت و رهبری، مرزهای عقیدتی، درباره حدیث لولا فاطمه علیها السلام و آثاری دیگر.

مرحوم امام خمینی در چهل و اندی سال پیش (شعبان ۱۳۸۱) درباره ایشان نوشته‌اند:

«مدتها عمر شریف را صرف در تحصیل علوم شرعیه نموده‌اند و بحمد الله به کمالات علمیه و عملیه نائل شده‌اند و

شناخت قرآن، ص ۱۱

و در نامه دیگری نوشته اند:

«... از جنابعالی نگرانی نداشته و ندارم ... علاقه من به امثال جنابعالی محفوظ است» (۱).

همین توجه و ابراز محبت در اجازات و نامه های بزرگان دیگر چون مرحوم آیت الله العظمی میلانی و گلپایگانی و اراکی و ... مشهود می باشد.

یکی از بزرگان مراجع سالها پیش درباره ایشان می نویسد:

«... از علماء اعلام و مدرّسین والا مقام حوزه علمیه قم می باشند و سوابق علمی و انقلابی ایشان بر اهل حوزه پوشیده نیست و سالهاست در حوزه علمیه از دروس عالیّه و تألیفات ایشان استفاده می شود و قد بلغ والحمد لله بجده و جهده و جودة ذهنه الوقاد و حسن سلیقته مرتبة الاجتهاد والاستنباط فی المسائل الفقهية والاصولية و الفلسفية ...».

یکی دیگر از مراجع قدس سره نوشته اند:

«... عمر شریف خود را در تحصیل علوم دینیّه و تکمیل معارف الهیّه و اشتغال به تدریس طلاب و محصلین صرف نموده و بحمد الله در تنقیح مسائل شرعیّه و مبانی نظریّه صاحب نظر و متخلق به اخلاق و فضائل حسنه می باشند ...» و دیگری نوشته است:

بعد السلام والتحية لا يخفى ان سماحة العالم المحترم آية الله الحاج الشيخ محمد علي الگرامی القمی دامت برکاته من المجتهدين البارعين

(۱). صحیفه امام، ج ۱ و ۲.

شناخت قرآن، ص ۱۲

المتضلعين فی اصول الفقه و الفقه و الفلسفة فينبغي ان يغتنم وجوده و يستفاد من دروسه و محاضراته العلمية في الحوزة العلمية حفظه الله تعالى و كثر امثاله و السلام عليكم و رحمة الله و برکاته.

۱۵ ذی القعدة ۱۴۲۴ - ۱۸ / ۱۰ / ۱۳۸۲

شناخت قرآن، ص ۱۳

مقدمه پنجمین نشر

بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين پنجمین مرتبه است که این نوشته به چاپ می رسد (البته به این معنی که از روی نسخه چاپ چهارم چاپ می شود، لکن احتمالا دفعات چاپ بیش از این بوده است) و اینجانب همچنان بر همان رأی هستم که تفسیر قرآن باید بر اساس تأویل باشد که روش اهل بیت علیهم

السلام این روش است.

یعنی مفاهیم قرآنی اعم از مفاهیم عرفی و لغوی است و دارای شمول و گستره بسیار وسیع تر می باشد. جمل ترکیبی قرآن نیز همینطور.

رجوع به عرف عرب برای درک مفردات و رجوع به صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع برای درک کامل ترکیبات قرآنی قدم نخستین تفسیر قرآن است. همانطور که برخی عرفاء و شعراء اصطلاحات خاصی دارند، قرآن نیز روش خاصی در سخن دارد و البته چون همان معانی عرفی و لغوی را نیز شامل است پس برای همه کس قابل بهره برداری است؛

شناخت قرآن، ص ۱۴

هر کس به قدر فهم و ادراکش.

و از همین روست که «بیان للناس» می باشد و «تبیان کل شیء» است.

این مطلب و مطالب دیگر در این جزوه توضیح داده شده است. چنانکه در جزوه دیگر تحت عنوان «درسهایی از علوم قرآنی» مطالب دیگری نیز افزوده شده که آن هم به چاپ رسیده است.

در این جزوه - شناخت قرآن - سه روش تحقیق بر روی قرآن بحث شده که از این جهت و برخی جهات دیگر ترجیح بر آن جزوه - درسهایی از علوم قرآنی - دارد. به هر حال امید است که مورد استفاده باشد و از خدای تبارک و تعالی می خواهم که توفیق اخلاص در نیت عنایت فرماید که در روز لقاء الله تعالی بلکه شرمندگی کمتری داشته باشیم. هو المبدی و المعید.

آخر رمضان المبارک ۱۴۲۴ / ۳ / ۹ / ۱۳۸۲ قم المقدسه - محمد علی گرامی

شناخت قرآن، ص ۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

درباره تفسیر قرآن زیاد کتاب نوشته شده است. از نظر گاههای مختلف: ادبی، اجتماعی، فلسفی، عرفانی، علمی و ... لیکن يك فرد محقق لازم است قبلاً متد تفسیر قرآن را به بحث و تحلیل بگذارد. زبان قرآن را مورد دقت قرار دهد تا معلوم شود زبان قرآن با زبان معمول عرب چه فرقهائی دارد، و روشن شود که قرآن کریم اساساً ادبیاتی خاص خود دارد.

این بحث که سر به بحثها می زند، کلید فهم قرآن است. ما آن را «معرفت منطق قرآن» اصطلاح می کنیم. متأسفانه در این باره و اساساً درباره متد تفسیر قرآن خیلی کم نوشته شده است. نه فقط در این عصر، که در همه اعصار! تا آن جا که ما اطلاع داریم خیلی کم و آن هم ناقص. البته نقص آن مهم نیست. کار ما هم مسلماً نقصهائی دارد. و هر کاری در شروعش نقصهائی دارد که تدریجاً باید کامل شود.

شناخت قرآن، ص ۱۶

بهر حال بحثی که ملاحظه می‌کنید ابتدا در حوزه علمیّه قم مطرح شد و سپس در تبعیدم به سال ۵۶ تصحیح و به چاپ رسید. پس از انقلاب مجدداً در برخی دانشگاهها مورد بحث دانشجویان قرار گرفت که کتاب درسیشان بود. در همه این بحثها و توجهات مکرر، عقیده ما درباره زبان قرآن همان بود که در نوشته مطرح شد. و به نظر من این توجه و دقت مکرر می‌تواند جایگزین تنهایی ما در عقیده مورد بحث در این کتاب باشد.

لازم است این جا هم نکته‌ای را تذکر دهم که در متن کتاب آمده است و آن این که ممکن است بگوئید: زبان قرآن را کسی می‌فهمد که متشابهات قرآن را نیز درک کند و آن را فقط «راسخون فی العلم» می‌فهمند و بنابراین هر گونه بحثی درباره «معرفت منطق قرآن» جز از طرف «راسخون فی العلم»، گزافه‌گوئی است. فقط پیامبر و امامان شیعه می‌توانند سخن از معرفت منطق قرآن برانند ... در روایات هم آمده است که: قرآن را فقط مخاطبان قرآن می‌فهمند یعنی اهل بیت. (۱) دقت کنید که اگر این سخن درست باشد دیگر تفسیر هیچ آیه‌ای از آیات قرآن جز برای اهل بیت ممکن نخواهد بود. اگر روایتی از پیامبر و ائمه علیهم السلام درباره آیه‌ای داشتیم همان را می‌گوئیم و گرنه باید سکوت کنیم! با این که می‌دانیم ائمه علیهم السلام مردم را دعوت به استفاده از خود قرآن می‌نمودند، خود قرآن نیز مردم را دعوت به تدبّر در قرآن می‌کند و اگر فهم قرآن برای مردم امکان نداشت این دعوت کاملاً بی جا بود. زیرا تبعیت از ظاهر روایت

(۱). انما یعرف القرآن من خطوب به.

شناخت قرآن، ص ۱۷

در تفسیر يك آیه قرآن، تدبّر در خود آیه قرآن به حساب نمی‌آید - دقت کنید -.

واقعیت این است که روش و تفسیر قرآن و زبان خاص قرآن را، فقط «راسخون فی العلم» می‌فهمند. حتی این که قرآن فهم متشابهات را مختص به راسخون دانسته است برای این است که درک اصل زبان قرآن مخصوص آنها است. درک زبان قرآن، کلید فهم متشابهات می‌باشد.

و کلید زبان قرآن در اختیار پیامبر و اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، و بنابراین نه تنها فهم متشابهات را مختص پیامبر و اهل بیت می‌دانیم که درک زبان همه قرآن را در اختیار آن بزرگواران می‌دانیم

ولی حرف ما این است که ما زبان قرآن و کلید فهم آن را از همین بزرگواران یاد گرفته‌ایم. از دقت در روایات و نصوص مذهبی و ویژگیهای زبان قرآن را درک کرده‌ایم. «راسخون فی العلم» از طریق وحی الهی فهمیده‌اند و به ما یاد داده‌اند - دقت بفرمائید -.

لازم به تذکر است که این سخن درباره حدّ بالای درک قرآنی است. و اما درک درجات پائین و معمولی قرآن که در ردیف درک زبان معمولی است، در اختیار همگان است. «بیان للناس» بیانی برای همه مردم است (۱).

در متن کتاب گفته‌ایم که يك درجه فهم قرآن عمومی است. قرآن برای همه مورد استفاده است. هر کسی به اندازه فهمش و ظرفیتش.

شناخت قرآن، ص ۱۸

استفاده از کتابهای لغت و دسته بندی کتابهای لغت و تذکر دقیقترین آنها مورد توجه قرار گرفته است، درباره سر دو مرتبه نزول قرآن، نظم قرآن، نظم هدایتی آن، هدایت و مبانی برداشت از قرآن در متد نظم هدایتی، گسترش مفاهیم قرآنی و برخی مطالب دیگر بحث شده است. به امید این که مفید باشد. و آن هم به امید این که مورد قبول پروردگار قادر منان قرار گیرد.

با درود بر پیامبر اکرم و همه رهروان راهش ...

قم - حوزه علمیه - محمد علی گرامی تیر ماه - ۱۳۵۹ * شعبان - ۱۴۰۰

شناخت قرآن، ص ۱۹

شناخت قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم می دانیم که گذشت زمان و سیر تاریخ، عظمت قرآن و قدرت تحریکی آن را به حدی روشن نموده که نیازی به توجیه این بحث نیست که چرا می خواهیم در این مقال در مورد شناخت قرآن بحث کنیم. دیگر در زمان ما جوان اهل کار و مطالعه ای نیست که به مذهبی و مکتبی غیر اسلامی معتقد باشد! یا باید تابع اصالت لذت بود و فقط عیش و نوش و بالآخره در حد حیوان بودن و یا جانفشانی در راه اسلام که مساوی است با سعادت فرد و جامعه انسانی.

گفتم جوان اهل کار و مطالعه، به بزرگسال و پیری که قدرت تحقیق ندارد کاری ندارم و به جوانی هم که مطالعه می کند و زیاد هم کتاب می خواند ولی يك بعدی و از يك دید، و حاضر نیست دقتی در نوشته جات دیگران کند، اهل مطالعه نمی گویم. اهل مطالعه، محقق می شود نه توجیه گر، و کسی که در مطالعاتش فقط از اول يك راه را دیده و همان را

شناخت قرآن، ص ۲۰

می بیند و هر چه می خواند در آن مسیر است، توجیه گر است.

جوانی که اهل مطالعه است و محقق، و مطالعاتی عمیق هم در مباحث اسلامی دارد همان می شود که گفتیم: یا در عمل مصمم است، جانفشان و پر جوش می شود و یا در عمل سست و بی اراده و لذت جو و عیش طلب می شود و این در صورتی است که دست از ایدئولوژی و مکتب خویش بردارد.

و قرآن کریم ما را به مبانی اسلامی رهنمون می شود. قرآن کتابی است که به عنوان "هدایت" آمده است.

در میان کتابهایی که در دسترس ماست قرآن اولین کتابی است که علمی را زیر عنوان علم "هدایت" ارائه می دهد،

هدایت به معنای وسیع کلمه که راهنمای سعادت فرد و جامعه انسانی است. "مشاوره و راهنمایی" نیست که محدود به ارتباط دادن ذوق و استعداد به آینده زندگی تحصیلی يك نوجوان می باشد. هدایت به مسیر حرکت به سوی "الله"، راهنمایی به راه تحرک اصیل انسانها، و این را هم بگویم که این راه برای آنها است که طالب راهنمائی و مشتاق حرکت و در نتیجه برنامه ارائه شده را اقلاً در حد مطالعه دقت می کنند و این چنین افراد روحیه ای پذیرا و لطیف دارند و تحت تأثیر همان دید صاف و فطرت سالم در باطن خویش ارتباطی به جهان معنوی و باطن عالم غیب، احساس می کنند و یا لاقلاً دیدشان را منحصر به حس نکرده مسائل غیبی را انکار نمی کنند، هر چند هنوز به یقین نرسیده باشند.

و به دلیل همین لطافت روح نیازهای جامعه را درک می کنند و به فکر فقر، مسئله مهم زندگی هستند. می خواهند که برنامه ای صحیح پیدا کنند، به نقص برنامه های معمولی واقفند که از طرف مکتبهای گوناگون ارائه

شناخت قرآن، ص ۲۱

می شود «۱» و بنابراین به دنبال برنامه الهی هستند که از فوق محیط می باشد نه محکوم محیط که فکر محکوم آزاد نیست.

گفتیم این راه برای آنهاست که طالب راهنمائی و منظور این نیست که غیر مشتاقان را بکلی رها می کند، بلکه به این معنی که دیگران را می سازد تا به این پایه برسند تا آماده حرکت شوند، تا برنامه حرکت به آنها داده شود و به اصطلاح، دیگران از "مبادی" این علم هستند و متقین از "مسائل" این علم. با این بیان «متقین» را دارندگان تقوای فطری معنا کردیم. می توانیم به معنای دارندگان تقوای شرعی معنا کنیم - ترك گناه و عمل به واجب پس از اعتقاد صحیح - و در این صورت هر گونه خطاب و سخن درباره دیگران به عنوان مبادی انجام می شود تا تدریجاً وارد جرگه «متقین» شوند و از برنامه های تکاملی آنها استفاده نمایند.

نظم کتابی دارد، قرآن کتابست و خودش را این طور معرفی می کند که "ذلك الكتاب این است کتاب" اصلاً کتاب واقعی این است که مطابق کتاب تکوین می باشد و براساس نیازها و فطرت و همسانی با جهان خلقت نوشته شده است. "کتابی است خواندنی با آیاتی فصل یافته و واضح برای مردم دانا. «۲» کتابی مبارک بر تو فرستادیم که در آیاتش دقت کنند. «۳» اینها آیات

(۱). و این افراد در زبان قرآن «مُتَّقُونَ» نام دارند که ... هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ. الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ.

(۲). كِتَابُ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. (سوره فصلت، آیه ۳).

(۳). كِتَابُ أُنزِلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكًا لِّيَذَّبَ رُوحَ آيَاتِهِ. (سوره ص، آیه ۲۹).

شناخت قرآن، ص ۲۲

کتاب محکم و قاطع می باشد «۱».

و اقتضای نظم کتابی ارتباط کلمات و آیات و سور می باشد و از این ارتباط مطالبی می توان فهمید، گسستگی و بریدگی ندارد، نفهمیدن ارتباط در نظر سطحی دلیل نبودن ارتباط نیست، و پیوندها در خیلی موارد به دقت افراد ارجاع شده است، در کلمات افراد معمولی هم چه بسا ارتباط جملات به صراحت ذکر نمی شود، و بخصوص در افراد با استعداد و دقیق که چه بسا فهم دیگران را در آئینه فهم خودشان «۲» می بینند و روی سرعت انتقال فکریشان گاهی از جمله اول به جمله سوم می پرند و جمله دوم که لازمه جمله اول است ذکر نمی کنند که لازمه مطلب را خود شنوندگان می فهمند و درک می کنند. و شما این حذف جملات را بخصوص در داستان یوسف در قرآن به خوبی می فهمید.

شواهد مختلف روایتی و غیره که دلالت بر نظارت مستقیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر تنظیم قرآن دارد همان نظم کتابی قرآن را تأیید می کند هم نظم کتابی دارد و هم این نظم به نظر وحی انجام شده است. (نه زیر نظر یک حاکم غاصب) ۱- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: به جای تورات هفت سوره بزرگ قرآن و به جای انجیل سوره های "مثنی" و به جای زبور سوره های "مثنی" را به من دادند و سوره های "مفصل" را هم علاوه! معلوم می شود قرآن به همین نظم کنونی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، ۷ سوره بزرگ، مثنی، متوسطات

(۱). تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ. (سوره لقمان، آیه ۲).

(۲). و قرآن نه روی این جهت، بلکه تا مردم فکر کنند و لوازم سخن را با تدبیر دریابند.

شناخت قرآن، ص ۲۳

(مثنی) و قصار (مفصلات). «۱» ۲- از ابن عباس: خداوند همه قرآن را به ترتیبی که هم اکنون در دست مسلمین است در شب قدر بر آسمان دنیا یک جا نازل نمود و پس از آن به تدریج و به حسب احتیاج بر پیامبر نازل گردید و کسی که فکر کند هنگام جمع آوری قرآن چیزی از آن افتاده یا با مشورت و رأی کسی سوره ها به هم پیوسته و منظم شده است به خداوند دروغ بزرگی بسته است «۲».

۳- روایات درباره سوره حمد به عنوان فاتحه الکتاب یعنی آغاز کتاب، کاملاً می رساند که قرآن نظمی کتابی دارد و این هم شروع در این کتاب است. «۳» ۴- روایات مربوط به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره مکان آیات که این آیه را در فلان جا قرار دهید و آن آیه را در آن جای دیگر مانند روایتی که درباره مذاکره ابن عباس و عثمان در مورد جمع آوری قرآن نقل شده است و احمد حنبل و ترمذی و نسائی و بیهقی و ... نقل کرده اند. «۴»

(۱). طبرسی در مقدمه مجمع البیان (ص ۱۴ چاپ تهران ۱۳۷۹ هجری قمری) می گوید: این خبر به شیوع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است. سوره های

بزرگ یعنی هفت سوره اول قرآن و سوره های "مثنی" از هود تا نحل می باشد و مثنی سوره هایی هستند که تقریباً صد آیه دارند، و "مفصل" سوره های بعد از "حم" ها تا آخر قرآن "بسم الله" زیاد دارند و بدین وسیله همچون فصلهایی زیاد از هم جدا شده اند.

طبرسی درباره سوره های مثنی می گوید: اینها چون دنباله هفت سوره اولند دومی آنها حساب شده اند و بدین جهت مثنی نام گرفته اند.

(۲). از مقدمه المبانی ص ۵۸.

(۳). روایت ۱ و ۴ و ۹ و ۱۰ تفسیر نور الثقلین.

(۴). منتخب کنز العمال، ج ۳، ص ۴۸ به نقل از "البیان" آقای خوئی.

شناخت قرآن، ص ۲۴

۵- روایات مربوط به جمع قرآن در زمان پیامبر که ۶ نفر جمع کرده‌اند «۱» یا چهار نفر. «۲» ۶- عبدالله عمر می‌گوید: قرآن را در عهد پیامبر جمع کردم و هر شب یک بار می‌خواندم، به پیامبر خبر رسید، فرمود: در هر ماه یک بار بخوان. «۳» ۷- روایات مربوط به عرضه احادیث بر قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دروغگویان بر من زیاد می‌شوند، وقتی حدیثی از من شنیدید به کتاب خدا قرآن، عرضه بدارید آنچه که موافق قرآن است بپذیرید.

معلوم می‌شود قرآن در زمان خود پیامبر جمع شده و در اختیار مردم بوده است. پس همان وقت به صورت کتاب بوده است. و از طرفی حتماً جمع در زمان آن حضرت همراه نوعی نظم و ترتیب بوده است و اگر نظم کنونی بر خلاف زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد نوعی ابطال است، باطل در هیئت همانند باطل در ماده کلام است و قرآن خود می‌فرماید: **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ** «۴».

و با این بیان ثابت می‌شود که نظم کنونی قرآن همان نظم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

۸- پیامبر بارها فرمود: دو چیز بزرگ در میان شما به یادگار می‌گذارم کتاب خدا قرآن، و عترت من، اهل بیت من " معلوم می‌شود قرآن در زمان

(۱). منتخب کنز العمال، ص ۵۲.

(۲). صحیح بخاری باب القراء من اصحاب النبي صلی الله علیه و آله و سلم، ج ۶، ص ۱۰۲.

(۳). اتقان، ج ۱، ص ۱۲۴ به نقل از "البیان".

(۴). سوره فصلت، آیه ۴۲.

شناخت قرآن، ص ۲۵

خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عنوان کتاب داشته است و بدیهی است به اوراق پراکنده و غیر منظم کتاب نمی‌گویند. "۹- از نظم کنونی قرآن مطالبی فهمیده می‌شود و مفسران بزرگی همچون فخر رازی و طبرسی و محمد عبده و سید قطب و استاد علامه طباطبائی و ... براساس پیوند آیات با هم مطالبی استخراج نموده به دست می‌آورند، اگر این نظم به دست اشخاص و یا دخالت عواملی غیر وحی بوجود آمده باشد خود یک نوع "بطلان" است و خداوند تأکید می‌کند که:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ «۱»؛ هیچ باطلی در هیچ زمانی به قرآن نمی‌خورد.

۱۰- این یقینی است که اگر نظم کنونی قرآن به دست خلفا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوجود آمده بود

مردم هرگز زیر بار نمی رفتند وقتی برای يك تغيير "واو" در آیه کتزی می خواهد زد و خوردی مسلحانه روی دهد «۲» چگونه نظم حکومتی و خلافتی را در اساس قرآن می پذیرند؟! و علی علیه السلام و فرزندان او که پیشوایان به حق اسلامند چگونه در برابر چنین امر مهمی که مربوط به اساس مکتب است سکوت می کنند؟! این پذیرش جامعه اسلامی با تمام تحولاتش و در برخورد با همه رژیمهای گوناگون خود دلیل این است که جامعه اسلامی همگی این نظم را مربوط به وحی می دانستند نه دستور و فرمایش خلفا. اعتماد عصمت را فقط شیعه دارد آن هم برای

(۱). سوره فصلت، آیه ۴۳.

(۲). ابی بن کعب فریاد کشید اگر نخواهید "واو" در ابتدای آیه: وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ - سوره توبه، آیه ۳۴ - را بردارید شمشیر برمی دارم و با شما می جنگم.

شناخت قرآن، ص ۲۶

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام.

۱۱- قدیمی ترین نسخه های خطی قرآن با همین نظم کنونی است، حتی نسخه های منسوب به حضرت علی علیه السلام و حضرت زین العابدین علیه السلام که مورد تصدیق بسیاری از اهل فن قرار گرفته است، ولی به فرض که این انتساب بیجا باشد، باز مطلب ما تمام است زیرا به هر حال نسخه ایست مربوط به قدیمی ترین دوران.

۱۲- روایاتی که درباره جمع قرآن در زمان خلفا می باشد از جهات مختلفی مردود است:

۱- با یکدیگر متناقض هستند زیرا در برخی روایات جمع قرآن در زمان عثمان و در برخی دیگر در زمان عمر و در برخی دیگر در زمان ابوبکر ذکر شده است شخص متصدی جمع قرآن را زید بن ثابت و گاهی خود ابوبکر و گاهی زید و عمرو نام برده اند. برای قبول يك آیه ضبط آن در قرآن در برخی از این روایات از طرف ابوبکر، زید بن ثابت کاملاً پذیرفته شده، ولی در برخی دیگر فقط شهادت و شاهد پذیرفته شده است. صریح بسیاری روایات این است که همه آیات قرآن پیش از زمان عثمان ثبت شده بوده لیکن در برخی روایات آمده که مقداری آیات تا زمان عثمان نوشته نشده بوده است. در برخی روایات تصریح شده که عثمان از آنچه قبلاً نوشته شده بوده است هیچ کم نکرده، ولی طبق برخی روایات نسخه عثمان برخی آیات نوشته شده قبلی را محو کرده است، در برخی روایات نسخه اصلی مورد اعتماد عثمان، نسخه ابوبکر ذکر شده است و در برخی دیگر فقط شهادت دو شاهد و کسی که بی واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده باشد.

شناخت قرآن، ص ۲۷

اساساً شما فکر کنید ممکن است قرآن با این عظمت را که به عنوان معجزه هم می خواهد ابدی باشد با قول زید بن ثابت یا دو شاهد عادل به خداوند پیوند دهیم؟

اسلام که در اثبات يك موضوع جزئی خارجی گاهی چهار شاهد عادل می خواهد آن وقت اساس مکتب و سعادت انسانها را به گفتار چون زید بن ثابت یا دو شاهد چون او اثبات می کند؟! در پاره ای روایات عمر از ابوبکر خواسته تا قرآن را جمع کند و ابوبکر ابتدا امتناع می کرده است و سپس پذیرفته و زید را طلبیده و از او انجام این

در عده‌ای روایات تصریح شده که قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع شده بوده است و تعداد جمع کنندگان قرآن در آن زمان گاهی ۶ نفر و گاهی ۴ نفر ذکر شده است. اینها روایاتی است که در کتابهای علوم قرآنی اهل سنت و در منابع حدیثی آنها از قرآن است و آن قرآن نزد ائمه معصومین می‌باشد.

۲- برخی از مورخین معتقدند که قرآن جمع آوری شده به وسیله عثمان نیز نزد ورثه عثمان باقی ماند و قرآنهای دیگران بود تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی و او جمع آوری کرده منتشر نمود سپس آن هم به وسیله مهدی عباسی طرد و او قرآن جمع آوری شده به دست خویش را منتشر کرد.

۳- روایات مزبور با مختصر دقت عقلی طرد می‌شود، بلاغت قرآن در آن دنیای ادبیات، و تأکید شدید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حفظ قرآن (و می‌دانیم که مسلمین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کاملاً مراقب دستورات آن حضرت بودند)،

شناخت قرآن، ص ۲۸

احترام فوق العاده‌ای که حافظان قرآن در جامعه داشتند، ناراحتی مردم از جامعه کهن جاهلی، و توجه عمیقی که برای مقابله با آن به مطالب قرآنی داشتند و هم چون اعلامیه‌های انقلابی همه به دنبالش می‌دویدند، اینها همه عواملی بود که در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم قرآن را حفظ و جمع و مرتب نمایند و نظم و تاریخ نزول را منظور دارند، دست برداشتن از نظم نزولی و پذیرش نظم کتابی ابدی در آن محیط جز با دستور صریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امکان ندارد.

با توجه به مطالب مزبور و دقت در اصرار قرآن بر کتاب بودن خود روشن می‌شود، که از همان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قرآن به صورت کتاب و با نظم کتابی بوده است و نقلهایی که مربوط به دخالت خلفاست همه برای تحکیم موقعیت مذهبی خلفا تنظیم شده یعنی مردم بدانند که قرآن کتاب مکتب آنها هم به وسیله خلفاء جمع و تنظیم شده، که خلفا دلسوز دین و جامعه‌اند! و متأسفانه در عصرهای بعدی هم نقلهای مزبور پذیرفته شده است. آنچه که در تواریخ مسلم شده است همین قدر است که قدرت عثمان جلو اختلاف قراءات را گرفت تا اختلافی در طور خواندن قرآن نباشد، ولی دیگر جمع و نظم قرآن مربوط به عثمان و عمر نبوده و این افسانه‌ها از طرف دستگاه تبلیغاتی آنها ساخته می‌شده است. جلوگیری از اختلاف قراءات و اثبات يك قرائت معین هم که حتماً همان قرائت صحیح بوده است که مورد تأیید ائمه علیهم السلام بوده بدون موافقت ائمه علیهم السلام ممکن نمی‌شده است. این که سورة "علق" اولین سوره در ترتیب نزول بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و یا

شناخت قرآن، ص ۲۹

بسیاری آیات (مائده) آخرین آیات در این ترتیب است منافاتی با نظم کتابی قرآن به صورت کنونی ندارد، ممکن است طبق احتیاجات عصری حرکت انقلابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر قطعه‌ای از زمان نیاز به مطلبی و آیاتی مناسب با حرکت مزبور باشد و بدین جهت در نزول تفصیلی قرآن در زمان نیاز و متناسب با آن نازل شده

باشد، ولی در طرح عمومی حرکت ابدی جامعه انسانی ترتیب دیگری لازم باشد که همین ترتیب کتابی کنونی است. این که در آیات قرآن گاهی سخن از نزول دفعی و کامل قرآن در شب قدر و شب مبارک می‌رود «۱» و گاهی از نزول تدریجی و متفرق قرآن «۲» تفاوت همین دو حرکت را می‌رساند.

بسیاری از دانشمندان عامه و خاصه گفته‌اند منظور از نزول دفعی و کامل در شب قدر، نزول قرآن در آن شب بر آسمان نزدیک ماست که بعداً متناسب با نیازهای جامعه و شخص رهبر تدریجاً نازل شده است. آن وقت آسمان دنیا (نزدیک) را معمولاً طبق هیئت بطلمیوسی فلک قمر می‌گفته‌اند. ولی به نظر می‌رسد این توجیه هیچ گونه معنای مناسبی پیدا نمی‌کند. نزول به کره ماه چه معنایی می‌تواند داشته باشد. می‌توان گفت طبق آیات قرآنی آسمان دنیا طبقه مجموع ستارگان و

(۱). إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، آیه ۱، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ، سوره دخان، آیه ۳.

(۲). وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ، سوره اسراء، آیه ۱۰۶، وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً، (سوره فرقان، آیه ۳۲). قرآنی که متفرق ساختیم تا در مهلتی بر مردم بخوانی. کافران گفتند: چرا قرآن یک جا بر پیامبر نازل نمی‌شود.

شناخت قرآن، ص ۳۰

سیارات در کهکشان‌ها هستند که "زینا السماء الدنيا بزينة الكواكب" «۱» نزول به آسمان دنیا هم نزول حقایق قرآن به همه جهان ماده است که شاید معنایش نزول به مرکز معنوی جهان ماده یعنی قلب مقدس پیامبر اکرم است "نزله علی قلبك" «۲» یعنی خداوند قرآن را بر قلب تو نازل نموده "یعنی قرآن برای حرکت کل جامعه انسانی يك جا و به صورت کتابی کامل به جامعه انسانی نزدیک شده و بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شب قدر که به عنوان شب تصمیم از طرف خلق و شب تقدیر و تنظیم بر طبق تصمیمها و روحیه‌ها و تغییرات روانی از طرف خداوند معرفی شده و نازل شده است و شاید منظور از آسمان دنیا طبق توسعه مفاهیم، جو نزدیک به فکر و حرکت جامعه باشد. و البته ما در قرآن دلیلی نداریم که نزول جمعی بر آسمان دنیا بوده تا دنبال معنایش بگردیم و به نظر، صحیح تر می‌رسد که بگوئیم لازم است رهبر از ابتدا به برنامه اجمالی حکومت خود آگاه باشد و به این مناسبت نزول جمعی بر قلب پیامبر شده و سپس طبق نیاز حرکت انقلابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قطعه قطعه به صورت آگهی‌های آموزنده و حیات بخش به جامعه عرضه شده است.

سوره "علق" در نزول تدریجی متناسب با حرکت ابتدائی جامعه اسلامی و تحول جامعه جاهلی به جامعه اسلامی ابتدا نازل شده است و در اولین قدم شخص رهبر را به خواندن و توجه به خداوند تعلیم دهنده دعوت نموده است، ولی در نظر کل جامعه انسانی سوره حمد آغاز کتاب

(۱). سوره صافات، آیه ۶.

(۲). سوره بقره، آیه ۹۷.

شناخت قرآن، ص ۳۱

قرار داده شده که سخن از همه زیبایی‌های جهان و منشاء آنهاست و همه ستایشها را برای خدا قرار می‌دهد و دیده‌ها را سبب سوراخ کن می‌کند تا در وراء این جمال و جلال ظاهری خدا را ببینند که:

”دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن *** تا سبب را برکند از بیخ و بن“ در نزول تدریجی، آیات آخر سوره علق با آیات اول آن سوره فاصله زمانی زیادی دارد، لیکن در نزول جمعی قرآن با هم و متناسب با هم می‌باشند و شما وقتی می‌خوانید و دقت می‌کنید با همه فاصله زمانی میان نزول آیات نخستین و آیات آخر سوره مزبور همه را متناسب و منظم می‌بینید و نام ”سوره“ را برایش برانزده می‌بینید، سوره مجموعه‌ای محدود.

آیاتی همچون ۱۹-۱۶ سوره قیامت که از نظر محتوی بی ارتباط به آیات دیگر آن سوره است (۱) هیچ گونه ضرری به وضع کتابی قرآن ندارد مثل این است که استادی وسط درس شاگردان بگوید: خوب گوش بدهید یا این فقیر را ببینید چه می‌گوید؟ یا هوا گرم است در را باز کنید و نویسندگی بنویسد: دقت کنید، فساد محیط، شما را از مطالعه باز ندارد ...

این گونه جملات ضرری به پیوند مطالب ندارد.

شما می‌توانید بگوئید: آری این گونه جملات معترضه ضرری به پیوند مطالب ندارد، لیکن هیچ گاه این گونه مطالب در کتابی که برای ابدیت

(۱). مجموع سوره قیامت درباره معاد و نکته روانی انکار معاد در عده‌ای، و استدلال بر معاد از راه حرکت عمومی حرکت انسانی می‌باشد، ولی در میان آیات سوره مزبور آیات ۱۹-۱۶ به صورت جمله معترضه‌ای می‌درخشد: زیانت را عجولانه به قرآن مچرخان ما متعهد جمع و خواندنی بودنش هستیم وقتی خواندیم تو بخوان باز ما متعهد بیانش می‌باشیم.

شناخت قرآن، ص ۳۲

نوشته شده ضبط نمی‌شود.

لیکن این تنوع طراوتی به خواننده می‌دهد، از طرفی مراقبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در وحی نشان می‌دهد، از طرفی دعوت به دقت تأمل بیشتر می‌کند تا حرکت علمی در فهم قرآن عجولانه نباشد که یکی از بزرگترین ضربه‌ها بر پیکر تحقیق، حالت عجولانه بودن شخص محقق است، دعوت به حرکت علمی عمیق است تا حرکت ظاهری و به تعبیر همین آیات ”زبانی“ نباشد. و در عین حال حادثه‌ای تاریخی را که در وحی این آیات بوده به خاطر می‌آورد و به هر حال يك دستور العمل ابدی هم برای تفکر در قرآن می‌باشد که مبدا عشق به تحول سریع جامعه ما را عجول بار آورد.

ضمناً این آیات دلیل دیگری بر جمع قرآن به وسیله وحی و زیر نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ» (۱) یعنی ما متعهد جمع قرآن هستیم.

آیات مربوط به ولایت و امامت علی علیه السلام نیز از جهت دیگری شبیه آیات معترضه سوره قیامت است (البته با تفاوت بسیاری که در محتوی دارند)، منظورم این است که آیات ولایت هم ناگهان به صورت جمله معترضه‌ای

می درخشد تا جلب توجه همگان کند و هر کس بفهمد که حادثه‌ای بوده مهم، که بی ارتباط این جا قرار گرفته است هم اکنون اگر نوار يك سخنرانی را گوش کنید که سخنران ناگهان مطلب را بریده و گفته: «نکن این طور، خطر دارد...». شما می فهمید مطلب مهمی اتفاق افتاده بوده است.

(۱). سوره قیامه، آیه ۱۷.

شناخت قرآن، ص ۳۳

اینک به آیات ۵- ۱ سوره مائده توجه کنید، ببینید چطور وسط آیات مربوط به مسائل احرام حج و مسائل تحریم گوشت خوک و مردار و خون و غیره ناگهان این جملات می درخشد: امروز کفار از دین شما ناامید شدند، دیگر از آنها نترسید و از من پروا کنید، امروز برایتان دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما رضایت دادم.

و پس از این جملات باز در ادامه احکام مزبور می گوید: کسی که در گرفتاری و اضطراری قرار گرفت و بدون تمایل گناه (و فقط روی اضطرار) مرتکب خلاف قانون شد خداوند آمرزنده و رحیم می باشد.

درخشش این آیات و بی ارتباطی آنها با آیات پس و پیش آن به حدی روشن است که نیازی به توضیح نیست. توجیه و ارتباط دادن آیات مزبور به این بیان که اقتصاد پایه مهم نظام مادی هر مکتبی است و اینک که برخی مسائل اقتصادی این مکتب بیان می شود، پایه دین محکم می شود و کفار دیگر از غلبه بر این مکتب ناامید شدند" یا چون احکام مربوط به احرام حج بیان شد، و حج رکن مهم جامعه اسلامی است ارتباط جامعه اسلامی محکم می شود، و کفار دیگر به فکر مبارزه با این دین نمی افتند!! در این آیات آنچه از اقتصاد صحبت شده مسئله تحریم خوک و مردار و خون و حیوانهائی که برای بتها ذبح می شوند و غیره می باشد (اگر بتوان اینها را اقتصاد نامید) و به نظر شما آیا اینها موجب ناامیدی کفار می شود و با این احکام دین کامل می شود؟ کمالی که با احکام دیگر انجام نمی یابد؟

شناخت قرآن، ص ۳۴

مسائل حج خیلی صریح تر و روشن تر در سوره‌های دیگر قرآنی ذکر شده است و آیه تکمیل دین آن جا ذکر نشده که خیلی مناسب تر بود.

سید قطب در تفسیرش "في ظلال" می گوید: گذاردن این جملات میان این احکام شاید برای این است که بفهماند همه مسائل و احکام این دین وابسته به یکدیگرند کمال این دین همان طور که با مسائل مهم عقیدتی و اجتماعی است با کوچکترین حکم و حتی با تحریم مردار و خوک نیز می باشد، همه در کمال این دین دخالت دارند، مبدا احکام معمولی را کوچک بشمرید.

ولی توجه دارید که این توجیه هم نارسا است، انتخاب حکم تحریم مردار و خوک و غیره برای این منظور چرا؟ اگر بگوئید چون حکم مهمی بوده می گوئیم احکام مهمتر زیاد داریم بگوئید چون حکمی به ظاهر ساده بوده می گوئیم احکام ساده تر از آن هم داریم. و به هر حال "امروز دینتان را کامل کردم" منظور چه روزی است؟

همان طور که قطب می گوید و همه می گویند این آیات در سفر حجة الوداع، آخرین سفر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مکه نازل شده است، باید در آن روز مطلبی باشد که با تکمیل دین تناسب داشته باشد، این که آن روز آخرین حکم یعنی تحریم مردار و خوک آمده برای توجیه این سخن کافی نیست که "امروز کفار ناامید شدند" کفار پیش از نزول حکم مردار و خوک ناامید نشده بودند و پس از نزول این حکم ناامید شدند؟! نه، به نظر ما حکم مردار و خوک و غیره قطع می شود و به ضرورت شرائط همان نزول تدریجی که دیگر چنین شرائطی دست نمی داد حکم

شناخت قرآن، ص ۳۵

ولایت و لزوم ابلاغ امامت علی علیه السلام نازل می شود و پس از عمل به آن و ابلاغ حکم مزبور فوراً نتیجه ابلاغ مزبور بیان می شود، کفار پیش از این می گفتند که پیامبر نسل ندارد و پس از او کسی بجایش نمی نشیند و کارش تمام می شود، زیرا جز دختری ندارد، ولی غافل از این بودند که امامت امت نسل نمی شناسد، مسئله لیاقت است ممکن است فرزندی صالح نباشد و داماد و یا بیگانه ای صلاحیت و لیاقت داشته باشد نتیجه ابلاغ حکم مزبور این شد که دماغ کفار به خاک مالیده شده خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و سلم هم اعلام شد.

بیان نتیجه حکم مزبور به حدی ضرورت دارد که حتی پیش از استثناء حکم تحریم مردار (فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ...) (۱) ذکر می شود و در نزول جمعی قرآن و حالت کتابی و ابدیت قرآن هم همان جا گنجانیده می شود، تا همین بی ارتباطی مردم را متوجه به روز حادثه ای مهم بکند.

روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام رسیده است که ارتباط این آیات را به موضوع ولایت علی علیه السلام تصریح می کند. به تفسیرهای «برهان» و «نور الثقلین» و «المیزان» و به کتاب پیرارج «الغدير» مراجعه کنید.

به هر حال نزول جمعی قرآن در این مورد کاملاً با نزول تدریجی تطبیق می کند یعنی همان طور که در نزول تدریجی قرآن طبق واقع حادثه تاریخی ولایت که طبق ضرورت شرایط در غدیر خم اتفاق افتاد وسط حکم تحریم مردار و خوک و غیره قرار داده شده و حتی پیش از بیان استثناء

(۱). سورة مائدة، آیه ۳.

شناخت قرآن، ص ۳۶

حکم مزبور ذکر شده است در نزول جمعی هم همان طور حفظ می شود، تا برای ابدیت نشان دهنده وقوع حادثه ای مهم باشد. به هر حال این گونه موارد استثنائی هم ضروری به نظم کتابی قرآن نمی زند.

ذکر این نکته هم ضرورت دارد که اختلاف نزول دفعی و تدریجی قرآن ما را به مسئله مهمی در راه تبلیغ این دین مبین متوجه می کند و آن این که در عین حال که از همان اول همه احکام و برنامه دینی را می دانیم در برخورد اولیه با افراد جدید اسلام نباید طوری همه تکالیف را به رخ آنها کشید که از همان اول وحشت زده فرار کنند، باید تدریجاً محبت خدا را در دلها وارد نمود تا تحمل احکام آسان باشد.

این را هم بگوئیم که برخی از نویسندگان معاصر دو مرتبه نزول قرآن را منکر شده و می گویند آیات: (انزلناه فی لیلة

القدر)، (فی لیلة مبارکة)، مربوط به همان دو سورة خاص یعنی «قدر» و «دخان» می باشد یعنی این دو سورة در شب قدر نازل شده اند ولی مختصری دقت، بطلان این عقیده را روشن می سازد وجه خاصی در این دو سورة وجود ندارد که لازم شود در شب قدر نازل شود صرف این که مطلبی درباره شب قدر دارد باعث این اختصاص نمی شود بلکه معمولاً اهمیت يك زمان خاص را پیش از آن زمان می گویند تا افراد آماده شده استفاده نمایند به علاوه ضمیر مذكر در «انزلناه» نمی تواند به سورة برگردد و اگر بگوئید به «بعض القرآن» برگردد می گوئیم سخنی از بعض القرآن نبوده تا مرجع ضمیر شود. سخن از کل قرآن هم نبوده لیکن اراده کل شده که امری طبیعی است. به علاوه روایات اهل بیت علیهم السلام نیز این مطلب را روشن می سازد که نزول قرآن در شب قدر

شناخت قرآن، ص ۳۷

بوده است به عنوان نمونه به روایت سهل بن زیاد و حفص و ابی بصیر و ... و به خصوص تعبیر مثل روایت حمران که: «... فلم ينزل القرآن الا فی لیلة القدر یعنی که قرآن جز در شب قدر نازل نشده است» توجه شود که این مطلب جز با نزول دفعی قرآن معنی نمی دهد حتی اگر روایت جعلی هم باشد هیچ جاعلی این قدر منحرف نیست که نداند قرآن تحت نزول تدریجی در تناسب نازل شده است.

شناخت قرآن، ص ۳۹

نظم هدایتی قرآن

و این مطلب را حتما در نظر داشته باشید که نظم مطالب علمی که از هدایت انسان ها و سعادت فرد و جامعه به طور گسترده بحث می کند، با نظم علوم معمولی فرق دارد. در علوم معمولی که از يك رشته خاص بحث می شود نظم پیوسته و یکنواخت دارد و کاری به مطالب و حقایق دیگر یا نیازهای دیگر انسانی ندارد. حتی رشته های علوم انسانی چون جامعه شناسی و روانشناسی نیز همین طورند، لیکن «هدایت» با همه جهان کار دارد که با انسان مرتبط است و با همه ابعاد گوناگون انسان کار دارد با عقل، با عاطفه، عقل در مسائل الهی، اجتماعی، فردی، خانوادگی، دولتی، عاطفه نیز هم چنین، گاهی در اوج مطالب عقلی يك مرتبه يك نوش عاطفی می دهد تا خشک نشود و عواطف نادیده گرفته نشود. و قدرت تحریکی انسان تضعیف نشود و گاهی در اوج مسائل احساسی يك بحث عقلی ذکر می شود، تا افراط در احساس نشود. و فی المثل (در مثل مناقشه

شناخت قرآن، ص ۴۰

نیست) هم چون تارهای آلات موسیقی برای تنظیم کلی زیر و بم ها باید روی تارهای مختلفی نواخته شود، تارها چه بسا دور از هم و کوتاه و بزرگ و صداهایشان گوناگون است، لیکن من حیث المجموع منظم و کامل تجلی می کند. در يك مسئله فردی يك اشاره اجتماعی می شود، و بر عکس در بحث جهاد و مقابله با دشمن ناگاه بحث وفاء به عهد و پیمان و بحث معاهدات و تجارت پیش می آید، یعنی که اجتماع سالم قدرت مقابله با دشمن را دارد (و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل).

به نظر می‌رسد قاعده خطابات ارشادی کلاً چنین باشد و با خطابات تعلیمی کاملاً فرق دارد. در خطابات ارشادی شرایط و اوضاع در نظر گرفته می‌شود، گاهی يك موضوع در نظر گرفته می‌شود و روی همان حساسیت نشان داده می‌شود و گاهی موضوعات مختلف بررسی می‌شود. ولی همه در سازندگی يك جامعه سالم دخالت دارند. ابتدای انقلاب هم با زمان‌های بعدی فرق می‌کند، سوره‌های مکی هم با سوره‌های مدنی در قرآن فرق می‌کند، در اول امکان انگشت گذاردن روی همه مفاسد نبوده است.

می‌توان گفت قرآن به سبک خطابات ارشادی نزدیک است که هدف آنها ارشاد به راه صحیح است منتهی در خطابات ارشادی چه بسا روی يك مسئله خاص تکیه می‌شود و از هر طرف شواهدی برای همان مسئله آورده می‌شود و از شاخ و برگ‌های مختلف به همان نتیجه منظور می‌رسد، لیکن هدف اساسی در قرآن سعادت فرد و جامعه انسانی در همه ابعاد زندگی مادی و معنوی می‌باشد و به همان نسبت باید در هر مسئله‌ای به تمامی جهات گوناگون آن توجه شود، تا مبدا انسانها جانب افراط گیرند، همان

شناخت قرآن، ص ۴۱

طور که پس از تذکر قهاریت خداوند باید اشاره‌ای به مغفرت و رحمت شود تا یأس پیش نیاید. باید پس از تذکر رحمت هم اشاره‌ای به قهاریت و کبریائیت حق بشود تا غفلت از سرانجام گناه و سقوط پیش نیاید. در مسائل اجتماعی باید پس از اصرار در جهاد با کفار سخنی از خلوص و عبادت و اصلاح قلب شود، تا پرداختن به جهاد با دشمن موجب غفلت از اصلاح درون که جهاد اکبر است نشود و هم چنین ...

زبان قرآن را باید شناخت

می‌دانیم که مکتبهای ادبی فلسفی و اجتماعی و غیره هر يك زبانی مخصوص دارند، در شعرا، زبان حافظ با سعدی و هر دو با مولوی فرق دارد. حافظ را با کلید زبان معمولی نمی‌توان شناخت. "چارده ساله بتی چابک و شیرین دارم ... به معنای زبان معمولی عشق حافظ را به طفلی چهارده ساله و غیر مکلف که "بکشد زارم و در شرع نباشد گنesh" ترسیم می‌کند و به معنای برتر و با کلید دیگری برای شناخت زبان شعرش عشق او را به عارف چهل ساله‌ای که يك اربعین خود را برای خدا خالص کرده است می‌فهماند و اوست که اگر بکشد طبق ولایت باطنی الهی می‌کشد که برتر از قوانین معمولی ظاهر شرع است و هم چون خضر قاتل پسر بیچه داستان موسی و خضر گناهی ندارد. و کشتن او کشتن از روی عشق و در راه عشق اوست به معنای عشق به معشوق که در آن فانی است که در نتیجه قتل در راه عشق به خدا می‌شود.

"دو یار نازک و از باده کهن دومی ... در زبان معمولی عیاشی حافظ را

شناخت قرآن، ص ۴۲

خبر می‌دهد و در زبان عرفان حافظی، دو مصاحب رقیق القلب لطیف الروح با دو رشته محبت الهی. حالا بحث این که چرا این شعرا و عرفا زبان دیگری غیر از زبان معمولی انتخاب کرده‌اند سخن دیگریست آنچه فعلاً مورد توجه ماست واقعیت این زبان دیگر است چه کار درستی باشد یا نادرست. زبان نحو با زبان منطق، با زبان

فلسفه، با زبان فقه، با زبان علوم تجربی همه فرق دارند.
در فلسفه، زبان سهروردی با ابن سینا کاملاً متفاوت است.

آیا قرآن زبان مخصوصی دارد؟

دو عقیده در برابر هم:

۱- قرآن برای عموم نوشته شده است، هیچ زبانی جز زبان عامه مردم ندارد و خود فرموده است: **بَيَانٌ لِلنَّاسِ** «بیانی برای همه مردم است» (۱)، و از طرف پروردگارتان دلیل روشنی برایتان آمد و نور روشنگری بر شما نازل کردیم **قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا** (۲)، نور مبین باید برای همگان روشن باشد. وقتی آیات قرآن را تلاوت می‌کنیم مانند این که یک کتاب معمولی طبق فرهنگ عامه مردم را خوانده‌ایم مطلب می‌فهمیم. طبق لغت عموم مردم، اگر معنای کلمه‌ای را نفهمیدیم به کتابهای لغت رجوع می‌کنیم و معنای آن کلمه را استخراج می‌کنیم همچون یک کتاب انگلیسی که به لغت یا بهای انگلیسی مراجعه می‌کنیم. بنا به این بیان

(۱). سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

(۲). سوره نساء، آیه ۱۷۴.

شناخت قرآن، ص ۴۳

فهم قرآن تخصصی جز فهم قواعد و لغات عرب نمی‌خواهد. همین که شخص قواعد عرب را دانست می‌تواند با رجوع به کتب لغت تفسیر قرآن را دریابد.

۲- «انما يعرف القرآن من خوطب به» «قرآن را فقط مخاطبین قرآن می‌فهمند» و آنها فقط پیامبر و اهلیت هستند. برای ما درک قرآن میسر نیست مگر این که ائمه تفسیر کنند و بنابراین قرآن فقط رموزیست که میان خداوند و پیامبر و اهل بیتش برقرار شده و آنها برای مردم پرده از این رموزها و رازها بر می‌دارند.

این دسته که نام اخباری به خود گرفته‌اند معتقدند ظواهر قرآن برای مردم معمولی هیچ گونه حجتی ندارند. پیامبر اکرم بارها فرموده: «دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم کتاب خدا و عترت من و این دو هیچ گاه از یکدیگر جدا نخواهند شد». و بنابراین سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بیان اهل بیت علیهم السلام درباره زبان قرآن روشنگر روش تکلم قرآن می‌باشد و آنها فرموده‌اند قرآن ظاهر و باطنی دارد تا ۷ یا ۷۰ بطن یعنی تلفظ قرآن طوری است که معانی گسترده و وسیعی منظور شده که غیر از معانی ظاهر و معمولی معانی وسیع تری اراده شده است و منظور از روایات «انما يعرف القرآن من خوطب به» همین شناخت زبان است یعنی شما باید از راه اهلیت به زبان قرآن آشنا شوید و راستی هم هر چه در این زمینه یاد گرفته‌ایم از ائمه یاد گرفته‌ایم.

روایاتی که لغات قرآن را به طور گسترده تری معنی کرده‌اند بسیارند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

شناخت قرآن، ص ۴۴

امام صادق علیه السلام درباره سوره: **وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا** (۱) فرموده خورشید، شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه

وآله و سلم است. که خداوند به وسیله او برای مردم دینشان را توضیح داده است و ماه امیر المؤمنین علی علیه السلام است که دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طلوع نموده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در او علمها دمیده است (۲).

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام فرمود: خورشید: علی علیه السلام است و شعاعش: قیام مهدی و ماه: حسن و حسین، روز: قیام مهدی، آسمان: پیامبر و اهل بیت، زمین: شیعه، جان: مؤمن مستقیم، ثمود: گروهی از شیعه. در حدیث دیگر شب که پوشنده خورشید است حکمرانان ظلم و ستماند که در جریانات به استبداد کار می کند. و در حدیث مناقب (به نقل بحار، ج ۲۴، ص ۷۴) منظور ابوبکر و عمر و بنی امیه و پیروانشان می باشند. توجه دارید که در این روایات «تشبیه» نشده است. تعبیر این نیست که هم چون خورشید ظاهری که در این سوره ذکر شده است وجود پیامبر یا علی می باشد. در حدیث دیگر چنین آمده است، ابن عباس از پیامبر: مثل من در میان شما مثل خورشید است و مثل علی علیه السلام مثل ماه، وقتی خورشید غروب کرد به ماه هدایت بیاید.

(۱) سوره ۹۱ قرآن کریم سوگند به خورشید و شعاعش و ماه که آن گاه به دنبال خورشید درآید.

و روزی خورشید را تجلی دهد خورشید و شب که خورشید را بپوشاند. و آسمان و نیروی سازنده اش و زمین و نیروی گستراننده اش، و جان و نیروی آراسته گرش که با او انحراف و تقوایش را الهام نمود. هر که جان را پاک نمود رستگار شد. و هر که آن را آلوده کند زیان کرده است "ثمود" با طغیان خود تکذیب کرد که شقی ترین آنها تحریک شد پیامبر خدا فرمود شتر خدا و آبشخورش را رعایت کنید. تکذیبش کردند و شتر را کشتند ... (۲). کافی از امام صادق علیه السلام به نقل از تفسیر برهان تألیف محدث بحرانی.

شناخت قرآن، ص ۴۵

لیکن این حدیث در شرح آیه نیامده است. روایاتی که در مقام تفسیر آیه است این طور نیست. روایات مزبور به عنوان تفسیر آیه آمده است، خورشید یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ... و این گونه تفسیر معنایش این است که زبان قرآن وسیع تر از زبان معمولی است.

امام باقر علیه السلام درباره این آیه سوره تکویر **وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ** «وقتی از زنده بگوران سؤال شود که به چه جرمی کشته شده اند». فرمود یعنی آنها که در راه دوستی ما کشته شده اند یعنی این ها زنده بگور شد گانند (۱).

و همین طور از امام صادق علیه السلام نقل شده است (۲) در حالی که به معنای ظاهر عرفی این ها زنده بگور نیستند. مرحوم کلینی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام درباره آیه **وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ** (۳) «از گفتار باطل بپرهیزید». نقل می کند یعنی آواز خوانی. (۴) و باز با سند صحیح از امام درباره آیه **وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ** (۵) «آنها که گواه باطل نیستند»، نقل می کند. یعنی آواز خوانی. (۶)

(۱). بحار، ج ۲۳، ص ۲۵۴ در ۱۰ روایت نقل کرده است و یک حدیث تطبیق به امام حسین علیه السلام شده است.

(۲). همان.

(۳). سوره حج، آیه ۳۰.

(۴). کلینی از حسین بن سعید و ابن خالد از نفر بن روید از درست بن منصور از زید شحام از امام تفسیر برهان و وسائل - تجارت ابواب ما یکتسب به.

(۵). سوره فرقان، آیه ۷۲.

(۶). کلینی از ابو علی اشعری از محمد بن عبد الجبار از صفوان از ابی ایوب خراز از ابن مسلم از راجی الصباح از امام.

شناخت قرآن، ص ۴۶

و نیز کلینی با سند معتبر از امام هشتم چنین نقل می کند از امام صادق علیه السلام درباره آواز خوانی پرسیدند فرمود: این همان "لهو الحدیث" در آیه قرآن است. **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ** «۱» «برخی مردم خریدار گفتار لهو هستند». «۲» با این که ظاهر «قول الزور یعنی گفتار باطل» و «لهو الحدیث یعنی گفتار لهو» این است که مطلب و محتوای کلام باطل و لهو باشد، نه آهنگ آن، ولی امام علیه السلام معنای وسیع تری می فهمد. کلام باطل اعم از محتوی و شکل و آهنگ است.

درباره آیه سوره کهف در مورد ذوالقرنین: **أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا** «۳» «میان شما و آنها سدی قرار دهم». امام فرمود: این سدّ تقیه است که به وسیله آن جلو دشمن گرفته می شود و درباره آیه دیگر همان قصه **فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ** «۴» «وقتی وعده خدایم بیاید این سد را خرد خواهد کرد»، فرمود: یعنی هنگامی که حق ظاهر گردد و حکومت عدل برپا شود، تقیه از میان می رود. درباره آیه قرآن: **إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ** «۵»، فرمود: یعنی آن که بیشتر تقیه می کند.

(۱). سوره لقمان، آیه ۶.

(۲). کلینی از گروهی (در میان گروه مزبور ثقه هست، به کتابهای رجال رجوع شود) از سهل از ابن وشار از امام.

(۳). سوره کهف، آیه ۹۵.

(۴). سوره کهف، آیه ۹۸.

(۵). سوره حجرات، آیه ۱۳.

شناخت قرآن، ص ۴۷

حضرت صادق علیه السلام درباره سوره «فجر» - سوره ۸۹ قرآن «۱» فرمود: فجر، حضرت مهدی علیه السلام است و شبهای ده گانه، امامان ده گانه میان علی علیه السلام و مهدی یعنی امام حسن مجتبی تا امام حسن عسکری می باشد، «شفع» علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، «وتر» خداوند است، "قسم به شب، آن گاه که سپری شود" منظور حکومت پیشوایان جبار صفت است که از بین می رود.

در حدیثی امام باقر علیه السلام می فرماید: منظور از آیه **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْمَذْهَبُ الْمُبَارَكُ لِيَذَّبَ رُؤَايَا** «۲» «کتابی مبارک بر تو فرستادیم تا در آیات آن دقت کنند» علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هستند. یعنی این ها آیات کتاب الهی هستند «۳». امام صادق علیه السلام درباره این آیه **أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ** «۴» فرمود: یعنی امیر

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی _____ ۲۱

المؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام یعنی اینها آیات محکم الهی هستند «۵» با این که ظاهر معنای عرفی آیه این است که منظور آیات قرآن است.

در چندین روایت دیگر آمده است که «شفع» محمد و علی علیهم السلام و «وتر» علی علیه السلام است که به تنهایی پس از پیامبر قیام نموده است.

امام باقر علیه السلام درباره آیه سوره جن: **وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا** «۶» «و اگر به راه صحیح استقامت ورزند آبی گوارا به آنها خواهیم داد»

(۱). سوگند به فجر و شبهای ده گانه و جفت و طاق و شب که از میان برود

(۲). سوره ص، آیه ۳۹.

(۳). تفسیر علی ابن ابراهیم قمی، ص ۵۶۵.

(۴). سوره آل عمران، آیه ۷.

(۵). اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۴.

(۶). سوره جن، آیه ۱۶.

شناخت قرآن، ص ۴۸

فرمود: راه حکومت علی علیه السلام و اوصیاء پس از اوست و آب گوارا ایمان است.

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند: دانشی به کمکشان می فرستیم که از ائمه علیهم السلام فراگیرند.

برید از امام صادق علیه السلام نقل می کند یعنی: علم زیادی که از ائمه فراگیرند به آنها می چشانیم.

از امام درباره آیه **فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ** «۱» «وقتی در ناقور دمیده شود آن

روز روز سختی برای کافران است» سؤال شد، امام فرمود ناقور بانگ آسمانی است که هنگام ظهور مهدی علیه السلام واقع می شود که بدانید ولی شما خدا و مهدی است، که قیام به حق کرده است.

درباره آیه **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** «۲» فرمود: غیب، ظهور امام زمان علیه السلام است.

در روایت دیگری بیان می شود که منظور از حاملان عرش الهی در آیه **الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ** «۳» «آنها که عرش را

به دوش می کشند»، پیامبر و ائمه علیهم السلام و حضرات اسماعیل و موسی و عیسی هستند «۴» یعنی عرش و حمل آن معنایی گسترده دارد.

در حدیثی امام هشتم علیه السلام در معنای آیه **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ**

(۱). سوره مدثر، آیه ۹.

(۲). سوره بقره، آیه ۳.

(۳). سوره غافر، آیه ۷.

(۴). بحار، ج ۲۴، ص ۱۰۰.

شناخت قرآن، ص ۴۹

غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ «۱» «چطور می بینید که اگر آب شما تمام شد چه کسی برایتان آبی ظاهر می آورد»، می فرماید: آب یعنی ابواب شما یعنی ائمه علیهم السلام که ابواب الهی میان او و خلق هستند و آب ظاهر همان علم ائمه می باشد «۲».

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام در معنای آیه: **وَبِئْرِ مُعْطَلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ** «۳» «چاههای تعطیل شده و کاخهای مرتفع» فرمود: چاه تعطیل شده امام ساکت و کاخ مرتفع امام ناطق می باشد.

علی بن ابراهیم در تفسیرش درباره: **وَالْتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ** «سوگند به انجیر و زیتون» می گوید: انجیر پیامبر است و زیتون امیر مؤمنان علیه السلام و شبیه همین معنی را نویسنده «کنز الفوائد» از امام صادق علیه السلام نقل می کند با این تفاوت که در این حدیث "تین" امام حسن و "زیتون" امام حسین علیهما السلام تفسیر شده است.

در روایت دیگری "نحل" در آیه **وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ** «خدایت به زنبور عسل الهام نمود»، تفسیر به ائمه شده است.

این ها همه شاهد این است که لغت قرآن به معنای گسترده ای که مناسب ریشه لغت و کلمه می باشد، گرفته شده است و همان تأویل و مآل و برگشت ظاهر منظور شده است، لیکن این تأویل را هر کسی نمی داند و باید تخصص پیدا کرد. تخصص در این جا رسوخ علمی است و به نهایت مطلب رسیدن. و بدون ممارست کافی در کلمات اهل بیت علیهم السلام و بررسی

(۱). سوره ملک، آیه ۳۰.

(۲). بحار، ج ۲۴، ص ۱۰۰.

(۳). سوره حج، آیه ۴۵.

شناخت قرآن، ص ۵۰

عمیق از ریشه لغات و کلمات و جمع و تفریق آیات قرآن به دست نمی آید. «۱» و این گونه روایات بسیار زیادند. اینک چه بگوئیم؟ آیا درباره این روایات بگوئیم: این موارد فقط تعبّد و تحکّم شرعی از طرف امام است که چون امام این موارد را این طور تفسیر کرده است، ما ناچار می پذیریم، ولی موارد دیگر فقط اکتفا به کتابهای لغت می کنیم و هر چه از آنها فهمیدیم همان به عنوان تفسیر قرآن می باشد؟؟.

یا بگوئیم این همه روایات را نمی توان به این وجه توجیه نمود. اساسا این قدر تعبّد و خلاف ظاهر ظهورهای دیگر قرآنی را هم از کار می اندازد، این روایات می خواهند زبان قرآن را برای ما توضیح بدهند که لغت قرآن گسترده تر از لغات معمولی است. چنان که عرفا در همه لغات نظرشان چنین است و می گویند: هر لفظی برای معنایی وسیع تر از معنای عرفی وضع شده است و به تعبیر مرحوم سبزواری: «الألفاظ وضعت عند العرفا للمعانی العامة» یعنی در نظر معمول وقتی می گویند «چراغ را روشن کن» چراغ برق می آید چنان که سابقا چراغ نفتی به ذهن می رسیده است.

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی _____ ۲۳
ولی در واقع حتی شامل چراغ اتمی و خورشیدی و حرارتی‌های دیگر نیز می‌شود. و برخی انسان‌ها را هم چراغ می‌گویند «میزان و وسیله توزین» در نظر معمولی قیان و ترازو و باسکول معنی می‌دهد، ولی در نظر عمیق‌تر شامل حتی انسانهایی هم که مقیاس راه و حرکتند می‌باشد. علم منطق را هم

(۱). روایات این قسمت از تفسیر برهان و نور الثقلین نقل شده است.

شناخت قرآن، ص ۵۱

علم میزان می‌گویند. علی علیه السلام را هم در زیارتنامه‌اش "میزان الأعمال" می‌خوانند.
کتاب در نظر معمولی همین صفحات کاغذین یا نوشته‌هایش می‌باشد، ولی:
به نزد آن که جاننش در تجلی است همه عالم چراغ حق تعالی است

یعنی کتاب به معنی هر اثری است که فکر و اراده مؤثر را تجلی دهد و همه عالم تجلی اراده خداوند است و پیام آور الهی می‌باشد.

دقت در این گسترش معانی الفاظ پیام آور مطالبی ارزنده برای ما می‌باشد و این است که استاد بزرگوارم آن مرجع اکبر «۱» اطلال الله عمره در «مصباح الهدایه» جمله‌ای به اشاره در این باره می‌فرماید: «ولعمری ان فهم هذا مفتاح مفاتیح المعرفة» «فهم این مطلب همه کلیدهای شناخت می‌باشد».

به نظر من (و نمی‌گویم حتما این نظرم صحیح است و خلاصه این که و الله اعلم) اگر در این جهات دقت کنیم باید اعتراف به گسترش معانی لغات قرآنی کنیم:

۱- روایات بسیاری که در آیات گوناگون قرآنی رسیده و همه را به طور گسترده معنی می‌کند و هیچ تذکری نمی‌دهد. که خصوص این کلمات چنین است. مبدا آیات دیگر قرآنی را این طور حساب کنید.

۲- اهمیت مکتب و رهبران مکتبی بیش از آن چه که جهان ظاهر اهمیت دارد. منظورم این است که مثلاً در سوره "فلق" این که گفته‌اند فلُق یعنی

(۱). این نوشته در زمان تبعید مرحوم امام قدس سره و سکونت در عراق می‌باشد.

شناخت قرآن، ص ۵۲

طلوع فجر بامدادی ... غاسق یعنی تاریکی شب معنایش این می‌شود: «پناه می‌برم به خدای طلوع فجر از شر تاریکی شب»، این معنی با ختم قرآن که معمولاً جان کلام در آخر کلام آورده می‌شود، چندان تناسبی ندارد.

قرآن کتاب سعادت نسل‌ها در طول تاریخ در آخرین کلماتش که می‌خواهد شرها و بدیها را بگوید از تاریکی شب بنالد و همچون کسی که از برق توربین‌های مولد برق به تنگ آمده به انتظار طلوع فجر و روشنی طبیعت بنشیند.

مناسب این است که موانع مکتب و بدیهای مزاحم مکتب را بگوید و لغت "غاسق" و "فلق" را به کار می‌برد به معنای

گسترده و وسیعش تا همه موانع و مزاحمها را شامل بشود. با این دید متوجه می‌شویم که "غاسق" و "فلق" معانی گسترده و عالی پیدا می‌کنند: خدای شکافنده، شکافنده ظلمت‌های فردی و اجتماعی و تاریکی دل خاک و شب تیره ... تا مکتب‌های اصیل سربرآورد، انسان گرفتار ظلمت‌های نفسانی رشد یابد، لانه گرفتار زیر خاک بشکفد، شب تاریک کنار برود ...

انواع شمول و گسترش معنی

روایاتی که از ائمه رسیده شمول و گسترشهای مختلفی را در قرآن نشان می‌دهند که در برخی از آنها حتی بعضی آیات فقهی و علمی قرآن کریم نیز به همین توسعه گرفتار شده است.

۱- گسترش در معنای حقیقی کلمه و توجه دادن به مواردی که به ذهن

شناخت قرآن، ص ۵۳

افراد معمولی نمی‌آید، مثلاً غیب در آیه **يَوْمَنُونَ بِالْغَيْبِ** (۱) معمولاً به «الله» تفسیر شده است، ولی تفسیر به قیام قائم علیه السلام ما را به گسترش معنای غیب رهنمون می‌گردد. می‌فهمیم که غیب یعنی آن چه از حس ما غائب است و اقسام مختلفی دارد:

الف- غیب باطنی جهان و محیط بر جهان ماده می‌باشد.

ب- غیب مکانی، آن چه پشت این دیوار می‌گذرد از ما غائب است و کسی که نادیده از آن خبر دهد، او را عالم به غیب می‌دانیم.

ج- غیب زمانی آن چه در زمان آینده و گذشته بوده است و به این حساب قیام امام زمان علیه السلام غیب می‌باشد که ما از راه مذهب به آن آگاه شده‌ایم. قرآن اخبار مربوط به اعتکاف مریم را در بیت المقدس غیب شمرده است که مربوط به زمان پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

د- غیب به معنای مصالح و مفاسد اشیاء و اعمال که باز به نوعی از باطن حساب می‌شود. قرآن می‌فرماید پیامبر بگو اگر من غیب می‌دانستم بیش از این خبر داشتم. نظیر غیب کلمه فجر و فلک است که پیش از این توضیح دادیم.

۲- گسترش از نظر محتوی و شکل، مثلاً آیه **وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ** (۲) به معنای: از گفتار باطل پرهیزید به حسب معنای معمولی فقط شامل کلامی می‌شود که محتوایش باطل و بیهوده است. ولی روایات معتبری که آن را تفسیر به آواز خوانی نموده است ما را به این مطلب می‌رساند که: از گفتار

(۱). سوره بقره، آیه ۳.

(۲). سوره حج، آیه ۳۰.

شناخت قرآن، ص ۵۴

باطل باید پرهیز کرد چه محتوی باطل باشد مثل حرفهای لغو و خلاف، یا شکل و آهنگ اداء کلام باطل باشد، مثل آواز خوانی که همان خاصیت تخدیری را دارد.

۳- گسترش از نظر حقوقی طبق روایات ما کسی که راضی به عمل دیگری باشد، در ثواب و جرم عمل او شریک است «من رضی بفعل قوم فهو منهم» «کسی که به کردار مردمی راضی باشد از آنها است».

البته از مجموع روایات می توان این طور نظر داد که در حقوق اسلامی اگر کسی طوری راضی به عمل دیگران باشد، که حتما می خواسته با آنها همکاری کند و موانع نگذاشته توفیق همکاری با آنها را داشته باشد چنین کسی در مجازات الهی با آنها شریک است و شاید آن هم در مجازات طبیعی عمل و نتایج روانی و روحی آن نه در مجازات قرار دادن «۱» و نه در مجازات حقوقی حکومتی در دنیا. این مطلب را در ذهن داشته باشید.

آن وقت در این آیه آخر سوره شمس: **فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمُ بِذُنُوبِهِمْ** «آنها پیامبرشان را تکذیب نموده شتر را کشتند، سپس پروردگار بر آنها غضب نمود...» دقت کنید، کشنده شتر صالح یک نفر بود، ولی خداوند به همه قوم صالح نسبت می دهد، نهج البلاغه از علی علیه السلام نقل می کند که چون همه راضی به عمل او بودند همگی مجازات شدند و به همین جهت در نسبت

(۱). از مجموع نصوص مجازات در اسلام استفاده می شود که دو گونه عذاب در آخرت هست:

۱- عذاب قراردادی که مثلا به زنجیر کشیده می شوند و یا پوله‌ای کنز شده را داغ می کنند و پشت و روشن را می سوزانند. ۲- عذاب طبیعی و نتیجه عمل که مثلا

جسور به قیافه پلنگ و برخی افراد (لابد دلقک‌ها و مطربها) به صورت میمون محسوس می شوند.

شناخت قرآن، ص ۵۵

عمل هم صیغه جمع به کار می رود "فعقروها" کشتند...

این توسعه در انتساب عمل است که معلوم می شود انتساب افعال قرآنی با صرف رضایت به عمل دیگران هم محقق می شود و لازم نیست عمل مستقیما به دست شخص انجام شود.

۴- گسترش از نظر حقیقت و مجاز عرفی. توضیح این که چه بسا از نظر عرفی استفاده یک معنی از لفظ فقط به طور مجاز ممکن است و با قرائنی که دال بر عدم اراده معنای حقیقی باشد و معنای حقیقی لفظ چیز دیگریست، در استعمال دیگری به کار برود. لیکن همان لفظ در زبان قرآن معنای گسترده تری دارد که در عین معنای حقیقی شامل برخی معانی مجازی هم می شود مثلا معنای حقیقی شمس (خورشید) همین کره شعله‌ور در این منظومه ماست و یا منظومه‌های دیگر هم. و استفاده شخص رهبر مکتب و یا هر فرد روشنگر از کلمه شمس یک استفاده حقیقی عرفی نیست. لیکن وقتی در روایات مینگریم می بینیم در تفسیر شمس، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام می آید.

این که گفتیم "برخی معانی مجازی" زیرا برخی معانی مجازی مسلما منظور نیست و ارتباطی با عظمت مکتب ندارد مثلا شمس، در عرف عرب مجازا در مورد شخص زیبا روی هم به کار می رود «۱»، ولی در این سوره قرآنی مسلما منظور نیست، نمی خواهد به زیبا رویان سوگند بخورد.

شب در معنای معمولی همین شب تاریک ظاهر است. لیکن در

شناخت قرآن، ص ۵۶

روایات به دوران حکومت‌های جور و ظلم هم گفته می‌شود، و در تفسیر آیه **وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا** «سوگند به شب وقتی که روی خورشید را بپوشاند» فرموده‌اند شب یعنی حکومت ائمه جور، یعنی سوگند به حکومت‌های ستمگر که پوشاننده خورشید مکتب‌اند و سر این قسم هم حتما اهمیت شناخت شب است که تا شب را نشناسد در هم کوبنده حق و موانع بزرگ حق را نخواهد شناخت. منظورم از این نوع گسترش این است که اگر فهمیدیم زبان قرآن این نوع تعمیم است دیگر نیازی به قرائن خاص در هر مقامی نیست.

۵- گسترش از نظر استعمال يك لفظ در دو معنی. در علم اصول این بحث به تفصیل آمده که آیا ممکن است يك لفظ در بیش از يك معنی به کار برود و در زمان واحدی از يك لفظ دو معنی یا بیشتر اراده شود؟ عده‌ای از اصولیین گفته‌اند اساساً چنین چیزی محال است و امکان ندارد. عده‌ای گفته‌اند مجاز است و با قرائن مانعی ندارد. تحقیق در آن بحث این است که محال نیست و ادبا و اهل زبان هم چنین کرده‌اند، فقط قرائنی می‌خواهد که شنونده منظور را بفهمد، مثلاً وقتی به آن شاعر می‌گویند کجا می‌روی و نزد کی؟ و می‌گوید: معشوق، یعنی قصر "معشوق" متوکل عباسی و نزد معشوقم در حقیقت لفظ واحدی را در دو معنی به کار برده است.

ای المکان تروم ثم من الذی تمضی له فاجبته المعشوقا

و وقتی دیگری در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید گرفتار تاریکی و مبتلای کوری و آن که از تشنگی شکایت می‌کند و آن که بدهکاری دارد همه از هر گوشه به او رو می‌آورند و از نعمتهایش "عین" استفاده می‌کنند.

شناخت قرآن، ص ۵۷

المرتمی فی دجی و المبتلی بعمی و المشتکی ظمأ و المبتغی عینا
یا تون سدتہ من کل ناحیة و یستفیدون من نعمائه عینا

در حقیقت کلمه "عین" را در چهار معنی به کار برده است. خورشید (برای رفع تاریکی) چشم (برای رفع کوری) چشمه (برای رفع تشنگی) و طلا (برای اداء بدهکاری).
و وقتی شاعر فارسی می‌گوید:

دی در بادیه شیر بود، دیدیم آن را بریختیم و از آن هم گریختیم

شیر را در دو معنی به کار برده.

و چون دیگری می گوید «کمان ابروی ناز تو را به آن سختی کشید گر چه به آسانی ولی دو ماه کشید» دو ماه را به دو معنی به کار برده: ۱- دو ماه از نظر زمانی طولی کشید، ۲- دو هلال ماه را ترسیم نمود.

این که گفتیم در کلمات مفرد بود. در جملات ترکیبی هم گاهی يك جمله به دو معنی به کار رفته است همچون:

خری پیشکش برد و بستد قضا را اگر خر نمی بود قاضی نمی شد

و یا:

ای چائی سرد داده بر ما آتش به سماورت بیفتد

البته این گونه استعمالها در گفت و شنوهای معمولی خیلی زیاد نیست، بنا به روایات ما در زبان قرآن هم این کار شده و يك لفظ در دو معنی به کار رفته است.

شناخت قرآن، ص ۵۸

مثلا در این آیه قرآن **فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ** «۱» «برای پروردگارت نماز بخوان و "نحر" کن». ظاهر این است که منظور از "نحر" ذبح شتر می باشد، پس نماز بخوان و قربانی کن (برای اعمال حج مکه یا مطلقا) ولی در برخی روایات آمده است که منظور بالا بردن دستها تا گودی گلو (نحر) به هنگام تکبیر گفتن برای نماز می باشد «۲».

در این آیه قرآن **إِنْ أكرمَكُمُ عِندَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ** «۳» «گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماس» در حدیث آمده که منظور "تقیه" است یعنی آن که بیشتر "تقیه" می کند. و تقیه و تقوی هر چند از يك ریشه هستند، لیکن دو لفظ و برای دو معنی می باشند.

آنچه که گفتم بیشتر در مورد آیاتی است که مسائل زیر بنائی اجتماع را مطرح می کند و کمتر در مورد آیاتی است که مستقیما دستور العمل است که به نام آیات الأحکام نامیده می شود.

می توان گفت در مسائل احکام بیشتر به همان زبان مردمی سخن گفته شده است و همان ظاهر معمولی منظور است. لیکن به هر حال در همان مسائل عملی و حکمی نیز احيانا گسترش مزبور دیده می شود، چنان که در آیه **فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ** کلام امام علیه السلام را مشاهده کردیم.

۶- گسترش "سیاقی". معمولا در گفت و شنوهای متعارف و در

(۱). سوره کوثر، آیه ۲.

(۲). ۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ تکبیرة الاحرام وسائل.

(۳). سوره حجرات، آیه ۱۳.

شناخت قرآن، ص ۵۹

نوشتجات متعارف قرائن صدر و ذیل عبارت معنای خاصی به جمله می دهد و منظور را محدود می کند. و این معنی

در اصطلاح معمولی "سیاق" و "مساق" خوانده می‌شود، می‌گویند سیاق عبارت و مساق و سوق کلام این معنی را افاده می‌کند، لیکن در قرآن کریم چه بسا يك جمله در عین ارتباط با صدر و ذیل عبارت محدود به آنها نمی‌شود و معانی بیشتری را افاده می‌کند.

مثلا در این آیه قرآن دَقْتُ کُنید **وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...** «در راه خدا انفاق کنید و با دست خود به هلاکت نیفتید» (۱)، "آیه مزبور در سیاق آیات حج از خرج کردن مضایقه نکند تا به هلاکت نیفتید ... " که ترك حج و بر پا نشدن این کنگره بزرگ هلاکت فرد و جامعه شماسست، یا در راه جهاد انفاق کنید، وگرنه به هلاکت خواهید افتاد. ولی آیه را از این سیاق آزاد کنید. ببینید چگونه می‌شود؟

* در راه خدا انفاق کنید و به فقرا رسیدگی کنید وگرنه به هلاکت می‌افتید، اگر به فقرا رسیدگی نکنید اختلاف فاحش طبقاتی و فقر و ثروت انبوه در دو قطب متضاد موجب بروز کینه در افراد جامعه شده تدریجا به انقلاب فقراء مستضعف می‌انجامد و همه تان هلاک می‌شوید.

* در راه خداوند انفاق کنید (به فقرا و غیره) لیکن زیاد انفاق نکنید که خودتان محتاج شوید، همان طور که در آیه دیگر فرموده است دست به

(۱). سوره بقره، آیه ۱۹۵.

شناخت قرآن، ص ۶۰

گردن بسته مباش و زیاد هم باز مکن.

* در راه خداوند جان بدهید و از خود بگذرید، لیکن بی‌احتیاطی نکنید و بیگدار به آب نزنید و تصور نکنید که هدف شهادت است، نه، شهادت وسیله است نه هدف. برخی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از کمال اشتیاق به شهادت و مرگ در راه خداوند جانب احتیاط را رعایت نمی‌کردند، و از این معنی غفلت می‌کردند که گر چه جان آنهاست ولی قدرت مکتب است و نباید بی جهت و بدون بازده هدر برود.

* این دو حکم را در همه جوانب جامعه اسلامی رعایت کنید ۱- انفاق به معنای گسترده و وسیعش ۲- خود را به هلاکت نیفکنید، انتحار نکنید، ضرر به جان خود نزنید، چیزهائی که وجود شما را به خطر می‌اندازد نخورید و استعمال نکنید، تریاک و مخدرات مضر دیگر را استعمال نکنید ...

* در مسیر حج از خرج کردن مضایقه نکنید که خرج نکردن در آن راه و سرباز زدن از حج موجب هلاک فرد و جامعه اسلامی است.

* در راه جهاد از خرج کردن مضایقه نکنید وگرنه فرد و جامعه تان هلاک می‌شوند.

* در راه جهاد جان بدهید، لیکن جامعه نباید نیروها را بی جا تلف کند، دَقْتُ کنید تا ممکن است کمتر نیرو از دست بدهید.

و شاید معانی دیگری هم استفاده شود.

۷- گسترش از نظر دید فردی و اجتماعی. گفته‌اند "خناس" در سوره ناس شیطانی است که در کنار دریچه قلب

شناخت قرآن، ص ۶۱

از یاد خدا یافت خود را به روی دل او می افکند و چون به یاد خدا افتاد دوباره فرار می کند و روایاتی هم به این مضمون داریم.

علی بن ابراهیم قمی مفسر معروف قرن سوم و چهارم می گوید خناس نام شیطانی است که در سینه های مردم است که در کارهای خوب آنها را وسوسه می کند و از فقر می ترساند و آنها را به گناه و فحشاء وادار می کند. و هم او می گوید: امام صادق علیه السلام فرموده است: «هر قلبی دو گوش دارد که بر یکی از آن دو فرشته ای رهنما نشسته و بر دیگری شیطانی فتنه گر، یکی فرمان می دهد و دیگری باز می دارد و همین طور در میان مردم هم شیطانی است که مردم را به گناه وادار می دارد».

همین طور که در آخرین حدیث دیدید، می توان گفت اساساً آیه شریفه يك معنای وسیعی را به ما می فهماند. "خناس" فرد یا گروهی از آدمیان یا جن می باشد که در کمین نشسته و به دنبال فرصت است؛ اگر فرصتی پیدا کند می تازد و دل را می برد. اساس خوشبختی و یا بدبختی انسان فکر و مغز و یا دل و احساس است، فکر و دل رحمانی سعادت مند است، فکر و دل اسیر شیطان در بدبختی غوطه ور است، سعادت انسان در یاد خداوند است، فرد و جامعه ای که به یاد خدا و دستورات خداوند باشد، در همین دنیا هم خناس ها بر آنها مسلط نیستند و فرد و جامعه ای که خدا و دستورات خدا را فراموش کند و تسلیم شیطان فرمانده به گناه و فحشاء شود خناس ها بر آنها مسلط هستند. و تو ای پیامبر بگو پناه می برم به خداوند از شر خناس که خناس از دشمن علنی خطرناکتر است يك مرتبه جلو نمی آید تا زد و خورد شود و نزاع پایان پذیرد، در

شناخت قرآن، ص ۶۲

کناری نشسته و شدیداً مراقب است، منتظر غفلت فرد و جامعه است، غفلت را هم دامن می زند.

۸- از خصوصیات قرآن کریم به کار گرفتن کامل همه جهات ادبی زبان می باشد که در زبان معمول عرب به کار گرفته نمی شود و به عبارت دیگر قواعد فصاحت و بلاغت را با کاملترین وجه به کار می برد و از این طریق می توان مطالب جالبی استفاده نمود و به این مناسبت این مطلب را هم جزء انواع گسترش مفاهیم قرآنی ذکر نمودم. مثلاً در آیه **أَقِمْوْا الصَّلَاةَ** «نماز را بپا دارید» دقت کنید. خطاب جمع مفید فعالیت اجتماعی جامعه اسلامی در راه نماز می باشد تا نماز در سطح جامعه سقوط نکند، وحدت کلمه صلوة وحدت جامعه اسلامی را در يك هدف و يك برنامه می فهماند، الف و لام صلوة معروف بودن و فطری بودن صلوة و آشنایی انسانها را با این برنامه عبادی می رساند، اقامه از قیام است و قیام به معنای اراده انجام کاری می آید و نیز به معنای اشتغال به کار و برپا بودن و نهضت می آید و این معانی در آیات قرآنی آمده است **إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ ...** «وقتی می خواهید نماز بخوانید صورتهایتان را بشوئید و ...» که قیام به معنای اراده انجام کار آمده است **أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلَاثِي اللَّيْلِ** «تو نزدیک به دو سوم شب را به عبادت مشغول هستی» به معنای حال اشتغال به کار. **فَلْتَقُمْ طَائِفَةً ... أُخْرَى**

«گروه دیگری بایستند» به معنای سر پا بودن **فَمُفَانَذِرٌ** «قیام کن و مردم را بیم ده» به معنای نهضت می باشد. معانی دیگری هم از لفظ «قیام» استفاده می شود شاید در لغت «اقامه»، بیشتر معانی مزبور منظور باشد. به هر حال در کلمات معمولی عرب این لطائف منظور نیست و در

شناخت قرآن، ص ۶۳

کلمات فصحاء عرب هم که مراعات می شود نوعاً به تمام معنی مراعات نمی شود، به همین جهت سابقاً گفتیم که برای اطلاع از این خصوصیات ادبی لازمست کتابهای معانی و بیان و بدیع مانند مطول، مختصر مطول، جواهر البلاغة، معالم البلاغة و ... تا حدودی دیده شود و از ذوقیات استعمالات الفاظ اطلاع کافی به دست آید.

۹- یکی از خصوصیات زبان قرآن مراعات دقیق جهات ادراکی و احساسی جامعه است، فرض کنید اگر بخواهید يك جامعه ابتدائی و منحن را تکامل دهید چگونه باید سخن بگوئید از طرفی برای تحرك دادن چنان جامعه ای لازمست با تشدید و تأکید وارد هر موضوعی شوید و از طرفی باید دقیقاً مراقب باشید که این تشدید و تأکید موجب افراط نشود. این است که در آیات قرآنی پس از ذکر يك موضوع چه بسا موضوع مقابل آن را ذکر می کند یا در موضوعی دیگر که به نظر بی ارتباط با موضوع اولست وارد می شود. اگر قرآن را به طور يك کتاب علمی و نظم کتابی موضوعی ببینید همین طور است، بی نظم و بی ارتباط. ولی اگر همان طور که وضع قرآن است ملاحظه کنید یعنی به متد يك کتاب هدایتی، می بینید کاملاً منظم است. هر آیه قرآن را به عنوان يك عامل مؤثر تحرك جامعه ببینید و چنان ببینید که تحرك مزبور در جامعه مورد نظر به وجود آمده است و آنگاه ببینید که آن تحرك چه تحوّل ایجاد نموده و آن تحوّل چه جهات مثبت یا منفی می تواند داشته باشد آن وقت ببینید که آیات بعدی به یکی از جهات تحوّل و تحرك مزبور مربوط می شود یا نه؟ نظر به این که آیات قرآنی برای تحوّل جامعه نازل شده است با زبان جامعه و در ارتباط با

شناخت قرآن، ص ۶۴

مسائل ناشی از خود آیات سخن می گوید، مثلاً در آیات مربوط به حقوق والدین از طرف فرزندان دائماً به فرزندان فشار می آورد، و اصرار می کند که نسبت به پدر و مادر احترام کنند، آیات **وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا** و تعبیرهای دیگر در سوره های بقره و نساء و انعام و اسراء و احقاف و ... همه در زمینه واداشتن فرزندان به احترام والدین می باشد، ولی وقتی در روابط والدین و فرزندان، والدین را مخاطب قرار می دهد جنبه بازدارنده پیدا می کند: **أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ**.

لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ لَنْ تَغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا وَ تَفَاخَرُ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرُ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ در سوره های انفاق و منافقون و تغابن و آل عمران و حدید.

به تعبیر دیگر در خطاب به فرزندان جنبه امری دارد و در خطاب به والدین جنبه نهی، به آنها جنبه گاز دادن دارد و به این ها جنبه ترمز کردن.

همه برای این است که قرآن در ساختن يك جامعه در متن عینیت جامعه حضور دارد و عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها را می‌بیند و قوانین و حتی پندهایش جنبه تئوریک و ذهنیت ندارد، می‌بیند که محبت والدین به اولاد خیلی بیش از محبت اولاد به پدر و مادر است باید آنها را کنترل نمود و این‌ها را فشار آورد. همان طور که فی‌المثل می‌بینید چون گلبولهای قرمز در زنان کمتر از مردان است و طلا می‌تواند گلبولهای سرخ را تحریک نماید، استعمال طلا را برای زنان تجویز و گاهی مستحب قرار می‌دهد، ولی در مردان که

شناخت قرآن، ص ۶۵

گلبولهای سرخشان بیشتر است و تحریک بیشتر موجب ضعف گلبولهای سفید می‌شود، برای آنها ممنوع می‌شود، به طور طبیعی هم در موی زنان مقداری طلا کشف شده است. این قانون مادی همچون آن قانون معنوی همه در عینیت فرد و جامعه و دیدن شرایط خاص فرد و جامعه لحاظ می‌شود.

این مطلب را هم به این مناسبت در تعداد گسترش مفاهیم قرآنی آوردم که درك ارتباط عمیق آیات قرآن با عینیت شرایط فرد و جامعه به ما دید وسیع‌تری برای درك آیات قرآنی و نظم و پیوستگی آنها می‌دهد.

شناخت قرآن، ص ۶۷

عربی بودن قرآن

از این جا به مطلب دیگری می‌رسیم و آن این است که قرآن کریم هر چند در اسلوب ادبی عربی است، لیکن در خصوصیات کلامی و متد رساندن مطالب متنوع در جمله‌ای کوتاه هیچ گونه شباهتی به زبان معمول عرب ندارد هر چند قواعد و متد آن برخلاف قواعد زبان عرب نیست. و منظور از این آیه **بَلِسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ** «۱» «به زبان گویای عربی» و نظایر آن همین عربی بودن اسلوب کلمات و آیات می‌باشد. یعنی قواعد عرب این خصوصیات را قبول دارد، لیکن حتی فصیحان عرب قدرت عمل به همه خصوصیات ممکن ادبی عرب را در يك جمله ندارند. و البته علت عربی بودن قرآن نیازی به توضیح ندارد که اولاً زبان عرب بهترین یا از بهترین زبانهای جامع و گویا می‌باشد که گسترش جامعی دارد

(۱). سوره شعراء، آیه ۱۹۶.

شناخت قرآن، ص ۶۸

و ثانیاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرب است و معنی ندارد که کتاب وحی برخلاف زبان پیامبر و محیط او باشد، به هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید دعوتش را از شبه جزیره عربستان شروع کند و سپس به سائر اقوام جهان ابلاغ فرماید و این طبیعی‌تر است که کتابش به زبان محیط شروع دعوت باشد. خصوصاً زبانی که از نفوذ فرهنگ‌های حکومتی و رسمی جهان محفوظ مانده باشد، هر چند از بی توجهی آنها باشد، روم و ایران چون

برای عربستان ارزشی قائل نبودند کاری به آن نداشتند.

از طرفی عرب روح سرکش و تکبر خاصی دارد که اگر کتاب وحی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زبان دیگری بود جز عده معدود روشن و خالص، دیگران ایمان نمی آوردند و آن گاه دعوت پیامبر در همان مرکز دعوت پایمال می شد **وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ** «۱» «اگر قرآن را بر برخی عجمان نازل می کردیم و او بر آنها می خواند این ها هرگز ایمان نمی آوردند». **وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ** «۲» «اگر قرآن را به زبان عجم قرار می دادیم می گفتند چرا آیاتش روشن نیست».

لازم بود مراعات محیط وحی بشود، زیرا جای دیگری برای نفوذ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود، ایران و روم که تحت نفوذ فرهنگ خاص رسمی بودند و درگیری با آنها از ابتداء دعوت و بدون يك قدرت مرکزی هرگز به نفع مکتب نبود. باید محیط وحی که دست نخورده و دور از نفوذ فرهنگ استعماری شمال و جنوب بود، به مکتب گرایش پیدا کند تا پس از تشکل

(۱). سوره شعراء، آیه ۳۰۰.

(۲). سوره فصّلت، آیه ۴۵.

شناخت قرآن، ص ۶۹

يك قدرت مرکزی به محیطهای دیگر پرداخت. در برابر این مصالح مهم و با ارزش این دیگر مهم نیست که از همان اول با غرور عرب مقابله کنیم و بر سرش بزنیم که باید تسلیم فرهنگ زبان عجم بشوی، که نه تنها او تسلیم نمی شد بلکه مکتب هم پیش نمی رفت.

البته باز هم در نظر بگیرید که اساسا زبان عرب گویا و به تعبیر قرآن کریم "مبین" می باشد. فطری بودن و دست نخوردن زبان عرب به علاوه انواع استعارات و مجازات و کثرت لغات این زبان امی بی نظیر یا کم نظیر است. ولی همان طور که گفتیم زبان قرآن چنان ممتاز است و می درخشد که حتی فصحاء اصیل عرب قدرت مقابله با آن را نداشتند و چون قرآن نازل شد فصحاء و شعراء ممتاز عرب قصائد خود را از دیوار کعبه و بازارها جمع کردند. پس از گذشت يك قرن باز به فکر مقابله افتادند و چهار نفر از معروفترین ادبا پیمان بستند که با همکاری یکدیگر تا سال بعد مانند قرآن بسازند، ولی هیچ يك کاری نکردند و هر کدام گفتند وقتی فلان آیه را دیدیم عجز کامل خود را احساس کردیم.

مدتی پیش یکی از ادباء مصر گفته بود ما اینک می توانیم مثل قرآن بیاوریم، لیکن با مدتی که از خود قرآن آموخته ایم و من فکر می کنم این هم ادعاست، عمل کجا است؟ به قول کیپ انگلیسی حتی کلمات خود قرآن را اگر به هم بریزیم دیگر ما نمی توانیم مونتاژش کنیم مگر این که به همان جایگاه اولش برگردانیم.

این ها نمونه هایی از گسترش زبان قرآن بود. و همان طور که گفتیم از روایات زیادی که می گوید قرآن ظاهر و باطنی دارد تا ۷ یا ۷۰ بطن می توان

شناخت قرآن، ص ۷۰

انواع زیادی از گسترش زبانی قرآن را حدس زد، و اساساً کتابی که می‌خواهد جاودانی باشد و ابدیت داشته باشد باید ظاهر و باطن و باطنها داشته باشد که در هر عصری معنا داشته باشد و تحرک بدهد. از امام باقر علیه السلام است که جز جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی نمی‌تواند ادعا کند که ظاهر و باطن همه قرآن را جمع کرده است. از امام صادق علیه السلام نقل است که قرآن باطنی دارد و باطنش ظاهری دارد ... چیزی بیش از قرآن از دسترس عقل مردم دور نیست یک آیه اولش در یک مطلب، وسطش در یک مطلب و آخرش در مطلبی دیگر است و با این که کلام پیوسته است چند معنی متوجه است. و نیز از امام صادق علیه السلام است که هر موضوعی که دو نفر درباره آن اختلاف دارند اصل آن در قرآن است لیکن عقل معمولی مردم به آن نمی‌رسد.

نام واحدی در قرآن به معانی بسیاری است که فقط اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانند. از امام باقر علیه السلام است که تفسیر قرآن به هفت وجه است که بعضی از آنها قبلاً بوده و بعضی نبوده و ائمه علیهم السلام می‌دانند.

فضل بن یسار می‌گوید از امام باقر علیه السلام درباره این روایت پرسیدم «هر آیه‌ای ظاهر و باطنی دارد» فرمود: ظاهری دارد و باطنی که تاویل آن است و قسمتی از آن گذشته و برخی نیامده است. همچون خورشید و ماه در حرکت است. هر زمان که تاویل چیزی بیاید بر مردگان و زندگان یکسان می‌باشد ... «۱»

(۱). روایات مزبور از تفسیر برهان، ص ۱ تا ۲۰، ج ۱ نقل شده است.

شناخت قرآن، ص ۷۱

از امام صادق علیه السلام نقل شده که قرآن با خطاب (ایاک اعني و اسمعی یا جارة) «۱» نازل شده است و فرمود: هر کجا خداوند در قرآن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را توییح فرموده منظور دیگرانند. از امام صادق علیه السلام می‌پرسند چطور است که قرآن هر قدر نشر می‌یابد و تدریس می‌شود تازه تر می‌شود؟ می‌فرماید: چون قرآن را برای زمان مخصوص و یا مردم خاصی قرار نداده است، قرآن در هر زمان تازه و برای هر مردی تا روز قیامت تازه است. «۲» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ... وقتی فتنه‌ها همچون قطعات شب تاریک شما را فرا گرفت به قرآن رو آورید که قرآن شفاعتگری است مقبول و مدعی‌یی که قولش پذیرفته است کسی که قرآن را پیشوای خود قرار دهد او را به بهشت می‌برد و آن که آن را پشت سر قرار دهد، به دوزخش می‌برند. قرآن دلیلی است که به بهترین راه رهنمائی می‌کند، کتابی است که در آن بیان حقایق و تحصیل و امتیاز حق از باطل است، کلام قاطع و جدی است، ظاهر و باطنی دارد، ظاهرش حکمت و باطنش علم است، ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است، حدودی دارد و حدودش هم حدودی دارد، شگفتیهایش شماره نمی‌شود و هرگز کهنه نمی‌شود، چراغ هدایت و نور حکمت و راهنمای خوبیهاست ... برای کسی که قرآن را بفهمد «۳».

(۱). مفلی است در عرب در برابر این مثل فارسی به در می گویم که دیوار گوش کند «یعنی خطابم به تو است ای مرد و تو گوش کن ای زن».

(۲). سفینه البحار.

(۳). سفینه البحار.

شناخت قرآن، ص ۷۲

بنابراین زبان قرآن يك زبان معمولی نیست که با قواعد معمولی گفت و شنود فهمیده شود، از جهات مختلفی گسترش دارد، در زمان، در اقوام و افراد، در معنای کلمه، در معنای جمله، در نسبت فعلی به فاعل، فرعون همواره معنای فرعون مصر در زمان موسی نیست، کشتن شتر صالح هر چند به وسیله يك نفر است ولی به پای همه است. گفتار لهو و باطل فقط از نظر محتوی نیست و شکل و آهنگ لهوی را هم شامل است.

حالا فرق نمی کند بگوئید "مستضعفین" سورة قصص به معنای عامی است که شامل مستضعفین قرون بعد هم می شود یا بگوئید منظور از مستضعف در آن سوره فقط بنی اسرائیل گرفتار فرعون است، لیکن دیگران هم از نظر قرآن همان حکم را دارند. فرعون معنای عامی دارد یا منظور همان فرعون است لیکن پیروان همان روش هم همان حکم را دارند، این دیگر تفاوت نمی کند، لغت از اول عمومیت دارد یا لغت خاص است ولی به موجب ادله وقتی می گویند فرعون، یعنی او و همفکرانش.

لهو الحدیث یعنی گفتاری که در محتوی، آهنگ باطل است یا لغت لهو یعنی گفتاری که فقط در محتوی باطل است، لیکن وقتی می گوئیم "لهو الحدیث" یعنی «گفتاری که محتوای آن باطل است» و همچنین است اگر آهنگش باطل باشد. شمس یعنی هر روشنگر چه مادی چون خورشید و چه معنوی چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا شمس یعنی فقط خورشید ظاهر، ولی گویا گفته ایم:

خورشید ظاهر و هم چنین روشنگران معنوی.

هر چند این توجیه در بسیاری از گسترش ها که گفتم بعید به نظر می رسد، ولی به هر حال از نظر واقع عملی فرق نمی کند. شما بگو از اول

شناخت قرآن، ص ۷۳

لغت و جمله و هیئت و انتساب فعل ... همه عمومیت دارند یا بگو این ها طبق همان قواعد معمولی و خاص هستند، لیکن قاعده کلی قرآن این است که وقتی می گویند موسی یعنی موسی و هر که هم فکر او باشد. فرعون یعنی او و همفکرانش، مستضعف در سورة قصص یعنی بنی اسرائیل و هر که استضعاف شده و هر که چنین باشد.

مسئله ای که تذکرش بسیار لازم است این است که باید دید آیا همه الفاظ قرآن در همه ابعاد گفته شده گسترش دارد (تا آنجا که ممکن است) یا همه و یا بعضی الفاظ در برخی ابعاد گفته شده؟ و حدود توسعه تا کجاست؟

به نظر می رسد ابعاد مزبور گسترش در لسان شرع "تاویل" نامیده می شود که از "اول" و "مال" برگشت و نهایت گرفته شده است یعنی مثلاً **لَهُوَ الْحَدِيثُ** «گفتار لهو» را وقتی از نظر ملاك حکمی آن خوب دقت کنیم می بینیم مال و نهایت کار و برگشت ملاك حکم به "لهویت" برمی گردد، چون فلان گفتار لهو می باشد مطرود است، بنابراین فرقی

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی ۳۵

نمی‌کند که محتوای گفتار لهُو باشد یا آهنگ آن. پس تأویل این آیه مطلق لهُو است هر چند در آهنگ باشد پس غنا و آواز خوانی یکی از مصادیق و موارد آیه است. این است که می‌گویند تأویل این آیه مسئله غنا و آواز خوانی است. لیل شب، که مورد سوگند واقع می‌شود برای این است که شناسائی شب اهمیت دارد تا روز و اهمیت آن روشن شود؛ شب ظلمت و تاریکی است و مانع کارهای معمولی زندگی است، پس هرگونه ظلمتی چنین

شناخت قرآن، ص ۷۴

است. حکومت‌های ستمگر، شب هستند پس بنی امیه و بنی عباس از مصادیق "لیل" در سوره "شمس" می‌شوند. این‌ها می‌شوند تأویل آیه.

تحقیق برگشت و ملاک و مال کلمات، کار بسیار مشکلی است و هر کسی نمی‌تواند آن را بفهمد و حتما باید از راهنمائیهای اهل بیت رسالت علیهم السلام الهام گرفت.

آنها "رسوخ علمی" دارند و "اختلاف علمی" ندارند «۱» رسوخ علمی یعنی ثبات علمی که لازمه‌اش رسیدن به آخرین حد علمی درباره یک موضوع است که دیگر تغییر نمی‌کند و اختلاف علمی پیدا نمی‌کند و این معنی از دو طریق ممکن است: ۱- از طریق آزمایش و تجربه و دیدنی که هیچ گونه تخلف نداشته باشد و هرگز اشتباهی در آن نباشد. ۲- از طریق وحی الهی.

خداوند که خود خالق هر شیء و آگاه بدان است اگر کسی را از حقیقت چیزی آگاه نمود، او رسوخ علمی پیدا می‌کند و علمش هرگز تغییر نمی‌کند، زیرا دیگر اشتباه در او تصور ندارد.

مسئله آزمایش و تجربه در همه مسائل نیست و به علاوه برای همه صد در صد هم قطعی نیست، تنها خود شخص تجربه کننده روی قرائنی یقین می‌کند و برای دیگران نمی‌تواند قطعی باشد، زیرا احتمال اشتباه تجربه کننده هست و بنابراین ممکن است واقعا هم علم او جهل مرکب باشد. و بنابراین رسوخ علمی کامل تنها برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام

(۱). تعبیر قرآن در سوره آل عمران و تعبیر امام باقر علیه السلام در تفسیر "راسخون" آن سوره به نقل از تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۱۷.

شناخت قرآن، ص ۷۵

می‌باشد که از طریق وحی به آنها رسیده است. و آنها "تأویل" آیات را می‌دانند و دیگران باید حتما از راهنمائیهای آنان بهره بگیرند.

درست است که ما مستقیما از اهل بیت نمی‌شنویم و با واسطه راویان و محدثان از کلمات آنها آگاه می‌شویم و ممکن است آنها اشتباه بکنند و به همین جهت و چون در غیر مسائل عملی بناء عقلا بر حجیت و تعبد به هر خبر و نقلی که یقینی نیست نمی‌باشد، مفسرین محقق ما روایات غیر طبیعی را در تفسیر آیات حجت ندانسته‌اند مگر این که جنبه عملی داشته باشد. ولی منظورم تعبد و حجیت نیست. بلکه استفاده از راهنمائیهای اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. شك نیست که وقتی در تفسیر آیات قرآنی به کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل عصمت

علیه السلام رجوع می کنیم یک سلسله معانی بلندی بر ایمان کشف می شود که قبلا در نظرمان نبوده و اساسا حتی زبان قرآن را بدون مراجعه به کلمات آنها نمی فهمیم.

البته در آن بحث "اصولی" هم که خبر و روایت غیر قطعی در غیر مسائل عملی حجت نیست حرفی هست، اگر ملاک عمل به خبر شخص موثق (هر چند که قطعی نیست) در نظر عقلا احتجاج در مقام عمل باشد البته در غیر مسائل عملی معنی ندارد، لیکن اگر ملاک اعتناء به چنین خبری فقط کشف واقع به طور ظنی و اطمینان باشد در غیر مسائل عملی هم هست.

ولی به این بحث "اصولی" کاری ندارم و منظورم تعبّد و حجّیت هم نیست صرفا می خواهم بگویم اگر بخواهیم به زبان قرآن آشنا شویم و به خصوص مآل و تأویل کلمات و آیات قرآنی را بفهمیم بدون مراجعه به

شناخت قرآن، ص ۷۶

کلمات اهل بیت عصمت و طهارت میسر نیست.

منظور از روایاتی که رسیده «انما يعرف القرآن من خوطب به» «قرآن را فقط آنها که مخاطب قرآنند می فهمند» همین معنی است یعنی بدون مراجعه و استفاده از اهل بیت علیهم السلام فهم قرآن امکان ندارد نه این که اساسا هیچ کس نمی تواند از قرآن استفاده ای بکند. روش تفسیر را باید از اهل بیت آموخت. اصول ثابت و "آیات محکّمات" قرآن که پایگاه اصلی برای درک و تفسیر قرآن است که برای راسخون روشن است و آیات دیگر که با ارجاع به محکّمات روشن می شود و چون در مقام بیان مطلبی دیگر بوده است چه بسا در بیان یک مطلب صریح نبوده و "متشابه" باشد وقتی در دست راسخون باشد روشن است و می دانند که طبق اصول وحی و در ارتباط به سایر مسائل و در یک نظام کلی قرآن است و هم چنین متشابهات وقتی در دست غیر راسخین که خواه ناخواه ثابت قدم نیستند و امکان انحراف به چپ و راست و خلاصه "زیغ" در آنهاست قرار گیرد برداشتهای غیر واقعی می کنند و مورد سوء استفاده قرار می گیرد. در پاره ای مسائل که روایات هم صراحت ندارند، ممکن است افرادی که در آن قسمت رسوخ علمی تجربی دارند واقعیت منظور آیه را بهتر درک کنند. و به هر حال آنها که تخصّص ندارند نباید به برداشتهای خود مطمئن شوند، باید کار بکنند تا متخصّص شوند و پیش از تخصّص برداشتهای خود را به روایات و متخصّصین عرضه کنند. ضرورت تخصّص در زمان ما بیش از هر زمان دیگری محسوس است.

شناخت قرآن، ص ۷۷

مسائل هدایتی و مسائل علمی

و این نکته را نباید از نظر دور داشت که قرآن کتاب هدایت است نه کتاب علمی (به اصطلاح روز که علوم تجربی را علم می نامند) و نه کتاب فلسفی (که فقط مسائل عقلی کلی در نظام جهان به این نام نامیده می شود) مسائل علمی و فلسفی طرح می شود. ولی به قدر استفاده برای هدایت کلی به واقعیت و حقایق و در عین در برداشتن چیزی از مسائل علمی و فلسفی یک کتاب علمی و یا فلسفی نمی باشد.

و بنابراین استفاده نظری قطعی از قرآن درباره مسائل علمی و فلسفی یک رسوخ علمی و قطعی در این گونه مسائل

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی _____ ۳۷
می‌خواهد و تنها درک ادبیات عرب کافی نیست زیرا چه بسا در این گونه مسائل راهنمائیهای قرآن به صورت دلالت اشاره باشد نه صراحت.

تفکیک مسائل هدایتی از علمی و فلسفی و صراحت در یکی و اشاره در دیگری و در نتیجه اظهار نظر قطعی نکردن به صرف برداشت شخصی از قرآن مطلبی مهم و لازم المراعات می‌باشد.
تحمیل نظریات بطلمیوسی در هیئت بر قرآن کریم از عدم توجه به این مطلب است و شاید برداشتهای بسیاری چون استفاده نزاع رقابتی "اسپریم" های مرد بر سر "اول" زن از جمله **فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ** «۱» «ناگهان او دشمنی آشکار است» نیز از همین قبیل باشد.
اظهار نظر قطعی ترانسفورمیستی یا فیکسیستی خلقت درباره قرآن

(۱). سوره یس، آیه ۷۷.

شناخت قرآن، ص ۷۸

شاید همین طور باشد.

آنچه که هدف اولی قرآن است و از مسائل هدایتی است این است که این انسان خاکی برای لقاء خدا و خلیفه الهی حرکت "کادحانه" و زحمت کشانه به سوی حق و در نتیجه پیوستن معنوی بقدرت و علم و حیات لایتناهی درست شده است حالا این خاکی بودنش به طور مستقیم باشد که مجسمه‌ای از گل و سپس تجلی معنویت چون تجلی الهی بر طور سینا «۱» باشد یا به طور غیر مستقیم همچون آدمیزادگان معمولی.
ممکن است برای آنها که در برخی مسائل رسوخ علمی هر چند تجربی دارند، مطالبی کشف باشد که برای دیگران نباشد ولی قرآن برای این مسائل نیامده است قرآن برای این آمده که جامعه مرده‌ای را تحول و حرکت بخشیده هدایت کند نه برای این که یک نظریه علمی را تأیید یا رد کند.
شما در روایات اهل بیت علیهم السلام دقت کنید در میان هزاران روایت که درباره مسائل علمی، عبادی، فردی و اجتماعی و معاملاتی و سیاسی رسیده چند روایت درباره این گونه مسائل و اصطلاح علمی رسیده است.
و این جا به این سؤال می‌رسیم که چه کسانی می‌فهمند؟ یک درجه فهم قرآن عمومی است. همه می‌فهمند. این که در روایات ما اصرار زیادی بخواندن قرآن و حتی نگاه کردن به قرآن شده است یک نکته‌اش این است که بی‌سوادترین افراد بالآخره نام صلوة و صوم و حج و جهاد و زکات و ...

(۱). فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

شناخت قرآن، ص ۷۹

را شنیده است وقتی آیه **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** را می‌خواند می‌فهمد که درباره نماز سفارش می‌کند و همچنین آیات مربوط به چیزهای دیگر را.

تدریجا هر قدر با سواد تر می شود بهتر استفاده می کند، کلمات قرآن به گونه ای انتخاب شده که هر کس به فراخور حال خود می تواند استفاده ای از آن ببرد تا "بیان للناس" باشد **بَيِّنَاتٍ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ** لیکن استفاده کامل و درک همه خصوصیات قرآنی حتما نیاز به تخصص کامل دارد، منظورم از تخصص کامل قدرتی علمی است که اشتباهی در آن نباشد علمی از نظر کیفیت قطعی و از نظر کمیت همه جانبه باشد و این فقط از طریق وحی و از خاندان وحی یعنی ائمه علیهم السلام ممکن است. لیکن وقتی امکان آن درجه علم نباشد (همچون زمان ما و همه زمانهائی که ائمه تحت فشار بودند و امکان تماس با آنها نبود و خلاصه نوعی غیبت داشتند) درجه پائین تر تخصص برای دریافت عمیق قرآن مقدماتی لازم دارد که مختصرا توضیح داده می شود.

۱- ادبیات عرب (صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و لغت). شك نیست که فهم مطالب قرآن بدون دریافت صحیحی از ادبیات عرب امکان پذیر نخواهد بود، کسی که هیچ گونه اطلاعی از قواعد نحو و صرف عربی ندارد چگونه می تواند ادعا کند که قرآن را درک کرده است، می توان گفت این اساسی ترین شرط درک قرآن است، با نداشتن این قدرت فقط همان درجه ابتدائی فهم قرآن حاصل است که اجمالا بفهمد مثلاً **اقِيمُوا الصَّلَاةَ** درباره نماز بحث می کند.

متأسفانه عده ای تصور می کنند، بدون فراگرفتن قواعد عرب می توانند

شناخت قرآن، ص ۸۰

آیات قرآنی را تفسیر کنند اینان خیال می کنند قرآن کریم عاری از قواعد ادبی می باشد. اساسا یاد گرفتن ادبیات عرب برای هر مسلمانی لازم است، زبان عربی به عنوان يك زبان بین المللی اسلامی باید عمومی شود. ائمه علیهم السلام دستور می داده اند که «علموا اولادکم العربیة» «به فرزندانان عربی بیاموزید». حضرت امیر علیه السلام اصول قواعد عربی را به «ابو الأسود دثلی» تعلیم می دهد تا به صورت مبسوطی تدوین کند.

از عدم توجه به قواعد عرب است که آیه **لَوْ لَا اَنْ يَكُونَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ** دلیل رد طبقات گرفته می شود و آیه **اَوْ لَمْ يَرِ الْاِنْسَانَ اَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَاِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ** اشاره به نزاع اسپرم های داخل منی برای تصاحب "اوول" می باشد.

۲- تحقیق الفاظ مفردة به خصوص واژه های اساسی قرآن و درک معانی اصیل آنها تا با اصطلاحات حادث زمانهای بعد اشتباه نشود. از عدم تحقیق در واژه های قرآنی است که «نار» به معنای آتش انقلاب و **لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ** به معنی نفی جامعه طبقاتی و «ملائكة» به معنای قوای حاکم بر طبیعت و «عزرائیل» نیروی حاکم بر بدن و «قیامت» به معنای قیام مستضعفین علیه استثمارگران و «غیب» به معنای آینده مستضعفین و غلبه آنها بر استثمارگران و گاهی صریحتر به معنای اشاره به حکومت پرولتاریائی و «بهشت» به معنای آینده زندگی بشر در همین جهان ظاهر از نظر تکنیک و صنعت و «کافر» به معنای ستمگر به زیر دستان و «تقوی» منحصر در انقلاب و ... گرفته می شود.

شناخت قرآن، ص ۸۱

در این قسمت ضمناً باید تحقیق کرد که چرا قرآن روی برخی واژه‌ها این قدر تأکید دارد، غیب و تقوی و ملائکه و خلود و یوم آخر و مستضعفین و صبر و جهاد و فلاح و ... را این قدر تکرار می‌کند واژه‌های اساسی قرآن به منزله مقولات فلسفه هدایتی قرآن هستند.

۳- اسلوب قرآنی. همان طور که دیدیم قرآن اسلوب خاصی دارد. زبان قرآن صد در صد یک زبان عامیانه معمولی عرب نیست و بسیار گسترده تر می‌باشد. در این قسمت باید حتماً از روایات اهل بیت علیهم السلام کمک گرفت.

۴- آگاهی از تاریخ و قواعد آن تا با مقایسه بتوان نظر قرآن را درباره حرکت تاریخی انسان و یا صحیح تر حرکت انسان در طول تاریخ بهتر درک نمود. تاریخ انسان از کجا آغاز می‌شود و عوامل حرکت انسان چیست؟ انسان تکامل جو می‌باشد و همین استعداد او را به حرکت و تضاد طبقات و جنگ میان آنها مانع حرکت اصیل انسانی است، هر چند برای پختگی و تکامل فرد مؤثر است یا تضاد خود عامل حرکت است؟

۵- آگاهی از نحوه هدایت انسانها از دید روانشناسی و جامعه شناسی تا با آن مقایسه روش تربیتی قرآن بهتر درک شود.

۶- آگاهی از روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام تا قرآن مجسم را بتوان دید. تا قرآن و مفاهیم این کتاب مقدس را بهتر درک نمود روش این رهبران معصوم توضیح دهنده مفاهیم و فرامین قرآنی است.

۷- نداشتن پیش داوری این مسئله بسیار مهمی است، نباید در هر مسئله از پیش عقیده‌ای برای خود درست کرد و آن گاه به سراغ قرآن رفت

شناخت قرآن، ص ۸۲

و در نتیجه نظر خود را به قرآن تحمیل نمود، باید با قلبی "سلیم" و دلی خالی در برابر قرآن قرار گرفت، آگاهی‌های قبلی به عنوان زمینه درک خوب است. ولی نباید به عنوان عقیده قطعی پذیرفته شوند. چون از خارج می‌دانیم که نور ماه از خورشید گرفته شده نباید قرآن را این طور معنی کرد و «ضیاء» را در مورد خورشید به معنای نور اصلی و «نور» را به معنای نور عارضی گرفت چنان که برخی چنین کرده‌اند از لغت می‌فهمیم «ضیاء» نور تند و شعله‌ور و «نور» روشنایی ملایم می‌باشد.

۸- توجه به روایات اهل بیت علیهم السلام به عنوان راهنمای درک هر آیه‌ای. در شماره «۳» منظور درک زبان قرآن بود و منظور از شماره «۶» درک عملی پیامبر و اهل بیت تا دید کلی مشخص شود و این جا منظور درک هر آیه‌ای به طور خصوص منظور است، به علاوه این که چه بسا مخصص و مقید آیات در کلمات پیامبر و ائمه علیهم السلام ذکر شده و در قرآن نیامده است. در قرآن گفته شده هر چه پیامبر فرمود بگیرید «ما آتاکم الرسول فخذوه» و در عین حال عرضه روایات بر قرآن به این معنی که اگر روایات به طور "تباینی" با آیات قرآن مخالف بودند به نص فرموده پیامبر و ائمه علیهم السلام طرد می‌شوند.

منظور از مخالفت تباینی این است که روایتی به طور کلی نقطه مخالف آیه ای را بگوید، مثلاً صریح قرآن این است که خداوند دیدنی نیست (با چشم بدنی) آن وقت روایت بگوید خداوند را می‌توان با همین چشم دید یا خداوند جسم است.

شناخت قرآن، ص ۸۳

این احتمال که در برخی مسائل قرآن به طور سمبلیک سخن گفته دقیقاً بررسی و نفی یا اثبات شود. منظور از این مطلب زبان کلی قرآن نیست بلکه به دست آوردن زبان قرآن در جهات گوناگون است. چه بسا زبان مباحث فلسفی با زبان مسائل حقوقی و یا احساسی و یا تاریخی فرق داشته باشد.

۱۰- گفتار مفسران بزرگ که می‌تواند راهنمای خوبی برای درک قرآن باشد. هر چند گفتار هیچ یک را تعبداً نمی‌توان پذیرفت.

۱۱- سپس تجزیه هر جمله بزرگ به جمله‌های کوتاه و تجزیه هر جمله به کلمات مفرد تا از این طریق که از قدیم به عنوان یکی از روشهای تعلیم و تعلم پذیرفته شده است مشکل کوچکتر و سپس حل شود.

۱۲- جمع آیات مشابه با یکدیگر و تفسیر آیه به آیه مشابه آن که در روایات ما آمده است «القرآن یصدق بعضه بعضاً» ممکن است از جمع بندی آیات شبیه مطالب روشن تر و مفید تری فهمید.

و البته با همه این‌ها درک بهتر قرآن با عمل و در مسیر حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفته است. روح متحرک و پر خروش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که اولین مخاطب قرآن است چه برداشتی از آیه قرآن داشته است، در درجات پائین تر اگر روحی در امتداد آن روح قرار گیرد می‌توان بهتر حقایق قرآنی را درک کند. مفاسد جامعه انسانی را دیدن و سپس جامعه فاسد را تحلیلی عمیق نمودن و در پی علاج بودن، چنین روحی خیلی بهتر از کسی که فقط از بررسی کتابها و بدون درگیری زندگی می‌خواهد تحقیق کند می‌فهمد.

از مطالب گذشته کاملاً می‌توان فهمید که درک حقایق قرآنی به اصطلاح

شناخت قرآن، ص ۸۴

"مشکک" بوده مراتب زیادی دارد. و افراد در مراتب پائین تر از حد اعلای تخصص هرگز نباید به طور قطع اظهار نظر کنند و نظریات خود را باید به اهل فن عرضه کنند و البته نباید به این عذر که متخصص نیستند کار نکنند. متخصصان هم با کار، متخصص شده‌اند.

شناخت قرآن، ص ۸۵

روشهای مختلف تفسیری «۱»

تفسیرهایی که بر قرآن کریم نوشته شده است، از دیدهای مختلفی قرآن را دیده‌اند. عده‌ای قرآن را از دید فصاحت و بلاغت مورد توجه قرار داده‌اند و جنبه‌های ادبی آن را بخوبی بررسی نموده‌اند، در این گونه تفاسیر بحث از لطافت جمله‌هایی چون: **تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ يَا أَرْضُ أْبْلَعِي مَاءَكَ وَ يَا سَمَاءُ أَقْلَعِي وَ غِيْضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ** می‌باشد البته مدتهاست که تفسیر قرآن بر این اساس از میان رفته است، به این معنی که تفسیر آیات را دیگر در انحصار بحث‌های ادبی قرار نمی‌دهند، وگرنه بدون توجه به قواعد عرب اساساً تفسیر قرآن

برخی قرآن را از نظر علوم تجربی مورد دقت قرار داده‌اند و جنبه‌های علمی آن را دیده‌اند. در این گونه تفاسیر صحبت بیشتر از این است که

(۱). تفصیل این بحث را در نوشته «علوم قرآنی» بیان کرده‌ایم.

شناخت قرآن، ص ۸۶

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا دلالت بر حرکت گهواره گونه زمین دارد و قرن‌ها پیش از علم تجربی وحی قرآنی چنین گفته است. و یا آیه **رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا** «۱» قانون جاذبه عمومی را مطرح کرده است و یا آیه **يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ السَّيِّئَاتُ وَآيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** «۲» اشاره به قواعد جرم شناسی دارد. عده‌ای دیگر قرآن را از نظر فلسفی دیده‌اند در این دید بحث بر این محور است که **أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ** «۳»، ظلیت هستی خلقی به طور عموم و به اصطلاح "وجود منبسط" را می‌گوید و آیه **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** "... اصالت وجود" فلسفی را اشاره دارد.

عرفا هم قرآن را از دید عرفانی مورد دقت قرار داده‌اند. در این دید محور بحث آدم سازی عرفانی و مرحله اعلی و اکمل محبت به خداوند می‌باشد. در این دید **فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** کوبیدن هوای نفس و پایمال کردن خواسته‌های نفسانی است، و گاو بنی اسرائیل اشاره به پستی نفس انسانی و قتل گاو اشاره به کوبیدن نفس انسان. برخی قرآن را از دید جامعه شناسی می‌بینند در این دید مثلاً اهمیت دستور هجرت قرآنی در آئینه بحث هجرت در تمدن جوامع بشری مورد دقت قرار می‌گیرد.

(۱). سوره رعد، آیه ۳.

(۲). سوره نور، آیه ۲۴.

(۳). سوره فرقان، آیه ۴۵.

شناخت قرآن، ص ۸۷

در دید روانشناسی مثلاً **مَنْ كَانَ يَظُنْ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ** «۱» مرتبط به بحث اعتماد به نفس می‌گردد چنان که در دید تاریخی همین آیه مرتبط به موضع نگرفتن در برابر جبر تاریخ می‌شود. در دید منطقی **قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ...** اهمیت قیاس برهانی را می‌رساند و ... قرآن همه این‌ها را دارد و منحصر به هیچ یک نیست، لیکن هدف بحثهای قرآنی چیزی برتر از این‌هاست و آن دید "هدایتی" است، هدایت جامعه‌ها و فردها به سعادت فردی و اجتماعی و نشان دادن عوامل سعادت. این دید، دید اساسی قرآن است و قرآن خود چنین می‌گوید: **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** «این است کتاب، بی شک که هدایت مردم با تقوی است».

در این دید مسائل هدایت بررسی می‌شود، هدایت به پاکی فرد و جامعه، عوامل این هدایت، تقوی و راه تقوی، "فلاح" و راه فلاح اجتماعی، روابط مسلمانان با کفار و دشمنان با دوستان مؤمن، با رهبران حکومتی، روابط رهبران با سایر حکومتها، نظارت مردم بر پاکی جامعه، انتخاب گروهی به این عنوان، تحریم ثروت، ثروت‌اندوزی به طوری که راه‌های اساسی جامعه اسلامی بی‌پول بماند، مالیات‌های اجتماعی و حکومتی و غیره بررسی می‌شود.

(۱). سوره حج، آیه ۱۵.

شناخت قرآن، ص ۸۸

مسئله این است که **لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ** «دشمن من و خود را دوست و سرپرست نگیرید» **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ** «محمد و مؤمنین با او بر کافران سخت گیرند و میان خود مهربان» **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** «از خدا و پیامبر و آنها که از طرف خداوند فرمانروای شمایند اطاعت کنید». و **لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ** «از دستورات اسرافکاران پیروی نکنید». **الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** «زن و مرد مؤمن نگهبان و سرپرست یکدیگرند امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ «از شما گروهی باشند که دعوت به خوبیها کنند»، **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** «آنها که طلا و نقره را گنج می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند بشارتشان بده به عذاب دردناک»، **وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ...** «هر منفعتی بردید ۱/۵ آن برای خدا و پیغمبر و امام و ... می‌باشد» و ...

در تقوی و فلاح فردی (که در عین حال لبه اجتماعی نیز دارد) عبادات از نماز و روزه و حج و غیره به عنوان عوامل تقوی و فلاح مورد نظر است البته خمس و زکات و حتی به عقیده بعضی امر به معروف هم از عبادات شمرده شده است به این معنی که حتما باید به قصد قربت انجام شود.

مسئله این است که **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** «نماز را بر پا دارید». **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ** «روزه بر شما نوشته شده» **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ** «حج کعبه به عهده همه مردم است» و غیره.

شناخت قرآن، ص ۸۹

در این دید هدایتی، کاری به این نداریم که معنای هفت آسمان چیست؟ آیا قرآن در خلقت نظریه ترانسفورمیستی دارد یا فیکسیستی؟ آیات قرآن معتقد است نور ماه از خورشید گرفته شده یا مستقلا نور می‌دهد؟ علت دو قلو شدن جنین چیست؟ نزاع اسپرم و اوول چگونه است؟ در این دید صحبت از هدایت یعنی راه و راهنمایی و حرکت و پیشروی است. در این دید صحبت از لزوم دقت در قرآن به عنوان چراغ هدایت و حرکت است، آنچه که عرب هیچ را همه چیز کرد. نه همه چیز فقط در جهت

شناخت قرآن، ص ۹۱

مبانی دید هدایتی

و ابتدا باید مطالبی را حل نموده و در نظر داشت و سپس با دید هدایتی قرآن را نگریست.
۱- قرآن قابل شناخت است و اساسا برای فهم و درک انسانها آمده است **انْظُرْ كَيْفَ بُيِّنَ لَهُمُ الْآيَاتِ ...** «۱» «ببین که چگونه بر ایشان آیات را بیان می کنیم» **وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** «۲» «آیاتش را برای مردم توضیح می دهد که شاید متذکر گردند» **يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ** «۳» «خدا می خواهد که برایتان بیان کند» **قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ** «۴» «پیامبر ما به سوی شما آمد که در دوران فترت رسولان برایتان بیان کند» **هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ** «۵» «این بیانی برای

(۱). سوره مائده، آیه ۷۵.

(۲). سوره بقره، آیه ۲۲۱.

(۳). سوره نساء، آیه ۳۶.

(۴). سوره مائده، آیه ۱۹.

(۵). سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

شناخت قرآن، ص ۹۲

مردم است» **و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ** «۱» «این کتاب را بر تو فرستادیم تا همه چیز را بیان کند».
۲- قرآن برای عمل است، قرآن کتاب هدایت و راهنمایی و به راه انداختن است نه کتاب تاریخ و داستان و یا کتاب علم و فلسفه، از همه چیز جهان، برای هدایت استفاده می کند، لیکن خود آنها نیست **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** «۲» «کتابی به تو فرستادیم تا مردم را از تاریکیها به سوی نور بدر آوری».
قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ «۳» «خداوند به شما (عامل) تذکری فرستاده پیامبری که آیات تبیین کننده خدا را بر شما تلاوت کند تا آنها را که ایمان آورده و کارهای خوب کرده اند از تاریکیها به نور درآورد».
هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ «۴» «اوست که بر بنده اش آیات روشنی فرستاده تا شما را از تاریکیها به نور درآورد».

۳- قرآن شمول مکانی و ابدیت زمانی دارد و برای همه زمانها می باشد، در قرآن همه جا سخن از «ناس یعنی مردم» آمده است و هیچ اختصاصی به مردم معینی ندارد. **لِيُخْرِجَ النَّاسَ بَيَانٌ لِلنَّاسِ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ وَ مَا**

(۱). سوره نحل، آیه ۸۹.

(۲). سوره ابراهیم، آیه ۱.

(۳). سوره طلاق، آیه ۱۰ و ۱۱.

(۴). سوره حدید، آیه ۹.

شناخت قرآن، ص ۹۳

أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ ... «۱» «ما تو را حتماً برای همه مردم فرستادیم». **نَذِيرًا لِلْبَشَرِ «۲»** «بیم دهنده جهان بشریت» «یجری مجری الشمس و القمر» «۳» «قرآن با حرکت خورشید و ماه حرکت دارد». و با آنچه گذشت نباید قرآن را طوری معنی و تفسیر کرد که مخصوص به دورانی خاص آن هم در بستر گذشته و به صورت خفته باشد و هم چون کتابی تاریخی مورد توجه قرار گیرد و یا جنبه علمی نداشته باشد و یا تصور کنیم که قابل درک نیست و فقط باید احترامش کرد و برای بوسیدن و بر سر گذاشتن آمده است. خواهید گفت: مگر کسی می تواند بگوید قرآن جنبه عملی ندارد؟ بالأخره در قرآن سخن از دادن زکات و انجام نماز و حج و جهاد و دفاع و غیره است و این ها همه اش عملی هستند. ولی همه حرف این جاست که فقط همین آیات را جنبه عملی می دهند در حالی که همه قرآن برای حرکت و خروج از ظلمت به نور می باشد. توضیح بیشتر این بحث را به فرصتی دیگر می گذاریم.

(۱). سوره سبا، آیه ۲۸.

(۲). سوره مدثر، آیه ۳۶.

(۳). امام محمد باقر علیه السلام.

شناخت قرآن، ص ۹۵

طرز کار

از دو راه می توان روی قرآن کار کرد ۱- کار موضوعی ۲- کار قطعه ای در کار موضوعی گاهی يك واژه را مورد بررسی قرار می دهیم و مثلاً می خواهیم ببینیم واژه آخرت یا نار یا جهنم یا غیب و غیره در قرآن به چه معناست و گاهی يك مطلب و بحث را می خواهیم بررسی کنیم مثلاً نظر قرآن در ارتباط با آنها که منکر مبدأ آفرینش و خلقتند چیست؟ یا نهایت آفرینش که هدایت اعلی است چه می باشد؟ در کار قطعه ای يك سوره را مورد دقت قرار می دهیم تا منظور سوره را بفهمیم. بنابراین سه نحوه کار داریم قطعه ای، موضوعی و واژه ای. برای تحقیق در يك واژه قرآنی باید ابتدا معنای لغوی و عرفی آن واژه را در کتابهای معتبر لغت و عرف عرب استخراج نمود. برای تحقیق این کار می توانیم از معادل کلمه مزبور در زبان خودمان نیز کمک بگیریم (در صورتی که

شناخت قرآن، ص ۹۶

مطمئن شویم که حتماً این کلمه معادل آن واژه می‌باشد). کتابهای لغت مختلفند. برخی کتابهای لغت برای توضیح لغات قرآن و حدیث نوشته شده‌اند مثل «مفردات راغب» اصفهانی و «مجمع البحرین» شیخ طریحی و «نهایه» ابن اثیر، در این کتابها توجه اصیل به معنای لغوی کلمه نیست بلکه منظور بیشتر تحقیق معنای کلمه در قرآن و حدیث است و بیشتر جنبه اجتهادی دارد. از موارد استعمال و قرائن و بررسی ریشه لغت، معنای يك کلمه قرآنی و حدیثی استخراج می‌شود. این گونه کتابها می‌توانند به ما کمک بسیاری بکنند و برای افراد ابتدائی کاملاً مفیدند، لیکن برای فرد محقق که خود بخواهد تحقیق کند و معنای کلمه را بداند مدرکیت و قاطعیت ندارد و پیروی از آنها نوعی تقلید از اجتهاد و تحقیق آنها می‌باشد.

قسم دیگر کتب لغت، کتابهایی است که معنای لغت را در عرب می‌خواهند نه در متن خاص چون قرآن و حدیث، لیکن خودشان با دقت در استعمالات عرب اجتهاد می‌کنند و استنباط خود را در کتابی ذکر می‌کنند. البته که طبق قانون عقلانی رجوع به اهل خبره و متخصص، می‌توانیم به آنها مراجعه نموده استفاده کنیم، لیکن برای يك فرد محقق که خود بخواهد معانی کلمات را استنباط کند این هم نوعی تقلید می‌باشد، نویسندگان این گونه کتابهای لغت از نظر دقت متفاوتند، برخی عمیق‌تر و برخی کم عمق‌تر هستند مثلاً «فیومی» نویسنده «مصباح المنیر» در مقایسه با «مجد» نویسنده «قاموس» عمیق‌تر می‌باشد. روش این گونه نویسندگان این بوده که موارد استعمال يك کلمه را از کتابهای پیشین لغت به دست آورده مورد دقت قرار می‌داده‌اند و از مقایسه آنها معنای کلمه را می‌فهمیده‌اند و

شناخت قرآن، ص ۹۷

گاهی موارد استعمال را مستقیماً از خود عرب به دست می‌آورده‌اند و گاهی مستقیماً خود معنای حقیقی و اصلی کلمه را از عرب یا از لغت‌دانهای پیشین می‌گرفته‌اند. در گرفتن موارد استعمال و معنای کلی کلمه خیلی دقت می‌کرده‌اند و به هر عربی و یا هر لغت‌دانی اعتماد نمی‌کرده‌اند عربهایی که به نوعی با شهر نشینان ارتباط داشته و احياناً در شهر نشینی هضم می‌شده‌اند و با سایر زبانها تماس پیدا می‌کرده‌اند مورد توجه آنها نبوده‌اند بیشترین مأخذ برای لغت دانها از میان قبایل عرب قبایل قیس و تمیم و اسد بوده‌اند اینها مورد اعتماد بوده‌اند و حتی در لغات نامانوس و غریب به اینها اعتماد می‌شده است و نیز در اعراب و مشتقات کلمه. پس از اینها "هذیل" و سپس گروهی از کنانه و طائی‌ها، و به دیگر قبائل عرب اعتنایی نمی‌کرده‌اند، از شهری‌ها و از بیابانیهایی که نزدیک شهر بوده‌اند و با زبانهای دیگر همسایه بوده‌اند چیزی اخذ نمی‌کرده‌اند، مثلاً از قبیله "لخم" و نیز "جذام" چیزی نمی‌گرفته‌اند چون با مصریها تماس داشته‌اند و زبان قبطی‌ها در آنها تأثیر داشته است.

از قبیله "قضاة" و نیز "غسان" و "ایاد" چیزی نمی‌گرفته‌اند چون با شامیها در تماس بوده‌اند که بیشترشان مسیحی بوده‌اند و به زبان عبرانی می‌خوانده‌اند. از "تغلب" نمی‌گرفته‌اند، چون در تماس با یونانیها بوده‌اند. و همین طور به اهل "بکر" و "عبد القیس" و "ازد" عمان و یمنی‌ها و "بنی حنیفه" و اهل یمامه و ثقیف و طائف اعتماد نمی‌کرده‌اند چون (به ترتیب) با قبطیان و فارسیان، و هندیان و فارسیان، و هندیان و حبشه‌ایها، و تجار یمنی در تماس بوده‌اند

و از آنها رنگ گرفته‌اند، شهرنشینان حجاز هم هنگام

شناخت قرآن، ص ۹۸

برخورد با نویسندگان کتابهای لغت اصالت زبانشان به هم خورده است. نویسندگان اولیه کتابهای لغت هم کوفیها و اهل بصره بوده‌اند. کتابهایی که مستقیماً موارد استعمال کلمه را برای ما از عرب نقل می‌کنند بیشتر به درد تحقیق می‌خورند، ما خودمان موارد استعمال را از آنها می‌گیریم و پس از دقت و مقایسه آنها می‌توانیم معنای حقیقی کلمه را پیدا کنیم و اجتهاد در لغت به این معنی که گفتیم هیچ مانعی ندارد، بلکه بهترین راه تحقیق معنای کلمه می‌باشد. اجتهاد باطل در لغت این است که در برابر استعمالات و تصریحات اهل لسان آنها را طرد کنیم و خودمان معنایی برای کلمه ذکر کنیم (نه به معنای جعل اصطلاح تازه که آن مانعی ندارد) نه آن طور که گفتیم که معنای منظور اهل زبان را از استعمالات خودشان به دست آوریم. به هر حال کتابهایی که موارد استعمال را ذکر می‌کنند (و البته معنای کلمه را هم ضمناً طبق نظر خود می‌گویند) چون «لسان العرب» به قلم ابن منظور که مجلدات زیادی است و در دسترس می‌باشد و هم چنین «تاج العروس» تألیف زبیدی. اقرب الموارد شرتونی نیز مقداری موارد استعمال کلمه را ذکر می‌کند و کمتر از آن قاموس مجد. گفتیم که برای پیدا کردن معنای يك واژه قرآنی باید ابتداءً به کتابهای لغت رجوع کرد تا معنای لغوی و عرفی کلمه به دست بیاید. پس از آن باید آیات قرآنی که واژه مورد نظر در آنها به کار رفته است جمع آوری نمود تا در جمع‌بندی و مقایسه آنها پس از درك معنای لغوی معنای کامل به دست بیاید حتماً روایات اهل بیت علیهم السلام را هم باید مورد نظر قرار داد تا اگر قرائنی

شناخت قرآن، ص ۹۹

راهنما در آنها باشد غفلت نشود. باز هم تأکید می‌کنم که مشکلات تحقیق کامل نباید افراد را از اصل کار منصرف کند هر کسی به هر مقداری کار کند می‌تواند بهره‌ای ببرد، لیکن لازم است نظریات خود را به متخصصین عرضه بدارد و مغرورانه به نظر خود مطمئن نشود و حالا برای روشن شدن روش کار واژه‌ای چند واژه را ذکر می‌کنیم.

شناخت قرآن، ص ۱۰۱

کار واژه‌ای

قیامت

همه می‌دانیم که اسلام و همه ادیان دیگر پایان این زندگی دنیا را پایان جهان نمی‌دانند و پس از مرگ شروع نوع دیگری را وعده می‌دهند، پس از مرگ، عالم برزخ (که واسطه‌ای است میان زندگی مادی طبیعی این جهانی و زندگی آخرتی) و سپس عالم قیامت پیش می‌آید. در سوره بقره اعتقاد به "روز آخر" را از صفات متقین می‌شمارد که

آنها مورد هدایت قرآن هستند اساسا اعتقاد به بقاء انسان و پاداش در جهان دیگر از ضروریات همه ادیان می باشد. در قرآن، جهان دیگر و روز آخر به نامهای گوناگون خوانده می شود از جمله روز حسرت، روز قیامت، روز آخر، روز جدائی حادثه محقق، روز تغابن و ... آیاتی که کلمه "قیامت" را به کار می برند همه درباره چنین روزی است، لیکن برخی تصور کرده اند این آیات مربوط به قیام مستضعفین علیه

شناخت قرآن، ص ۱۰۲

مستبدین و استثمارگران است و قیامت نه به معنی قیام مردم از قبرها و خروج از حالت برزخی به جهان آخرت است، بلکه به پا خواستن طبقه محروم جامعه می باشد. برخی دیگر تصور کرده اند قیامت به معنی مرگ طبیعی هر انسانی است، یا مرگ اختیاری انسانها یعنی به پا خاستن و بیداری از غفلت این زندگی مادی و به پا خاستن نفس غافل انسان و برطرف کردن افکار و امیال مادی. برخی هم گفته اند قیامت و هر کلمه دیگری درباره معاد منظور آینده زندگی انسانهاست که تکنیک پیشرفته آن استراحت همه جانبه می آورد. حالا اگر بخواهیم حقیقت مفاهیم قیامت را در قرآن بفهمیم باید ابتدا به کتابهای لغت رجوع کنیم. لغت نامه هائی که اصطلاح قرآن را ذکر می کنند، هم چون مفردات و مجمع البحرین و نهاییه این اثر. که اینها طبعاً نظر خود و دیگران را در برداشت از قرآن ذکر می کنند و نوعی اجتهاد می کنند. اگر چه از اجتهاد دیگران هم شخص محقق می تواند به طوری راهنمایی پیدا کند. بلکه باید به لغت نامه هائی که معنای عربی کلمه را مطلقاً نه فقط در اصطلاح قرآن معنی کرده اند رجوع کنیم، به قاموس، اقرب الموارد، صحاح، مصباح المنیر، مقایس اللغة، لسان العرب، تاج العروس و در آخر المنجد. می بینیم اینها هم "قیامت" را به همان معنی گرفته اند قیام از عالم برزخ و روز برانگیختن مردگان. به مشتقات دیگر ماده "قوم" رجوع می کنیم می بینیم همه معنای ایستادن و بر پا شدن می دهد و به همان تناسب معنای اعتدال و تصدی هم می آید ایستادن مناسب با صاف بودن و کجی نداشتن

شناخت قرآن، ص ۱۰۳

می باشد و لازمه مستقیم ایستادن امکان بیشتر نظارت و تصدی می باشد. به هر حال ریشه لغت با معانی مختلفی که گفته اند مطابقت دارد و این جا باید به خود آیات رجوع کنیم، می بینیم قرائن آیات طوری است که هیچ شکی برای هر فرد منصفی باقی نمی ماند که منظور از قیامت همان بر پا شدن انسانها از عالم برزخ و ورود به جهان دیگر می باشد. و به عنوان نمونه سوره قیامت (سوره ۷۵ قرآن) را از نظر می گذرانیم قسم نمی خورم به روز قیامت و قسم نمی خورم به روح ملامتگر، انسان تصور می کند که استخوانهایش را هرگز جمع نمی کنیم؟ بلکه ما می توانیم حتی انگشتانش را هم صاف کنیم، ولی انسان می خواهد پیش خود (یا پیش از قیامت) فجور کند، می پرسد روز قیامت چه وقت است؟

وقتی چشم بدرخشد و ماه خسوف نماید و خورشید و ماه جمع شوند انسان آن روز می گوید کجا فرارگاه است؟ نه، راه چاره‌ای نیست، امروز قرارگاه به سوی خداوند است، انسان به آنچه مقدم داشته و یا پس از خود گذاشته خبر داده می شود

ملاحظه می کنید که این آیات به هیچ وجه با معانی ذکر شده سازش ندارد و فقط روزی که پاداش انسانها داده می شود و استخوانهای پوسیده باز جمع می شوند و ... منظور می باشد.

«انسان برای ما مثلی زد و خلقت خود را فراموش نمود، گفت چه کسی این استخوانهای پوسیده را جمع می کند؟ بگو آن که دفعه اول آن را ایجاد نموده است ...» «۱» دقت در آیات قرآن به خوبی معنای قیامت را روشن

(۱). سوره یس، آیه ۷۹.

شناخت قرآن، ص ۱۰۴

می کند متأسفانه در اثر دوری از قرآن و مکتب اهل بیت علیهم السلام چه بسا مطالبی به قرآن نسبت داده می شود که رنج آور است، قیامت مستضعفین به جای خود، ولی مربوط به آیات قیامت نمی باشد.

مرحوم صدر المتألهین شیرازی درباره قیامت می گوید: «قیامت دو گونه است صغری و کبری. قیامت صغری معلوم است هر که مرد قیامتش برپا شده است. ولی قیامت کبری وقتش مبهم است و موعد آن عند الله می باشد ... هر که می خواهد معنای قیامت کبری و ظهور حق با وحدت حقیقیش و برگشت همه اشیاء را به او و فناء همه اشیاء از وجود جزئی خودشان را بفهمد ... در اصولی که پیش از این گفته ایم دقت کند که هر وجود پائین تر به وجود بالاتر توجه می کند و هر چیزی به اصلش برمی گردد و هر صورتی به حقیقتش عود می کند. و حرکتهای جوهری طبیعی و نفسانی همه به طرف اهدافشان می باشند و هر معلولی به علت خود برمی گردد ... و هر که دلش به نور یقین منور باشد تبدل اجزاء جهان را در هر لحظه مشاهده می کند ... و هر موجودی هر چند پس از دوره ها و سالیان بسیار بالاخره به خدا برمی گردد یا به مرگ یا به فناء یا استحاله یا انقلاب یا به مدهوشی چنان که برای ارواح می باشد ...» «۱» «خلاصه این که مبادی وجودات در بهشت فقط جهات فاعلی و امور ادراکی است و مواد و اسباب قابل هیج گونه دخالتی در آن جهان ندارند زیرا وجود اشیاء در آن جا وجود صوری بدون ماده و حرکت و انفعال و

(۱). اسفار، ج ۹ ص ۷۷.

شناخت قرآن، ص ۱۰۵

تجدد و انتقال می باشد ...» «۱» «... جای آخرت در این جهان نیست نه در بلندی و نه در پستی، زیرا آنچه در مکانهای این جهان است فانی می باشد و از دنیا است ... آخرت در باطن این جهان است ... البته بهشت و جهنم مظاهری در این جهان دارند ...» «۲» «بهشت و دوزخ در جهان دیگری هستند که موجودات آنجا اموری صوری و بدون ماده و انفعال و حرکت هستند ...» «۳» «تشخص هر انسانی به جان اوست نه بدن، و بدنی که در انسان معتبر است معنای

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی _____ ۴۹

مبهمی است که تحصّلی جز به نفس و روحش ندارد و لازمه حشر بدن زید مثلاً این نیست که بدنی که غذای حیوان یا انسانی شده است محشور شود ...» (۴) «اختلاف است که منظور از هفت باب جهنم چیست؟ برخی گفته‌اند منظور قوای ادراکی هفت گانه انسان است یعنی پنج حس ظاهر و دو حس باطن یعنی خیال و وهم که یکی صور را می‌فهمد و دیگری معانی جزئی را، و این‌ها همان طور که بابهای جهنم‌اند، درهای ورود بهشت هم هستند ... بعضی گفته‌اند منظور هفت عضوی است که متعلق تکلیف هستند و برخی گفته‌اند منظور اخلاق بد و خوب مثل حسد و بخل و تکبر و علم و

(۱). اسفار، ج ۹ ص ۳۱۹.

(۲). اسفار، ج ۹ ص ۳۲۲.

(۳). اسفار، ج ۹ ص ۳۲۸.

(۴). اسفار، ج ۹ ص ۳۰۰.

شناخت قرآن، ص ۱۰۶

کرم و شجاعت و غیره می‌باشند ... و عقیده اولی بهتر و با قواعد سازگارتر است» (۱).

به نظر من همان طور که آیات قرآنی با معنای روز قیام مستضعفین آینده دنیا، بیداری نفس، سازش ندارد. با این معنی هم به هیچ وجه سازش ندارد. آیات قرآنی حشر با ماده طبیعی جهان را می‌گوید با همین ماده (نه این که اگر با صورت مثالی و یا وجود عقلی هم باشد چون کمال این جهان است پس فعلیت و کمال ماده این جا را هم دارد) و این که "بمانی آن جهان جهات ادراکی است و ماده ندارد ... اصلاً با آیات قرآنی نمی‌سازد، شما خود دقت کنید ببینید آیا این مطالب با این آیات سازش دارد **وَأِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** و

البته مثل مرحوم مجلسی هم تکفیر نمی‌کنیم که درباره فلاسفه می‌فرماید "کسی که به کتابهای آنها رجوع کند و اصولشان را تتبع نماید می‌داند که بیشترش با شرایع انبیاء تطبیق ندارد و اگر در هر زمان پاره‌ای از اصول دین و ضروریات ملل را به زبان بیاورند فقط از ترس قتل و تکفیر مؤمنین زمانشان می‌باشد اینها به زبان ایمان دارند، ولی دلشان باور ندارد و بیشترشان کافرنند ...» (۲) نه، باید ابتدا از مرحوم مجلسی پرسید منظور تان کفر در برابر ایمان از نظر سعادت و شقاوت است یا کفر فقهی حقوقی که میزان

(۱). اسفار، ج ۹ ص ۳۳۰.

(۲). بحار، ج ۳، ص ۳۲۸.

شناخت قرآن، ص ۱۰۷

احکام دنیائی اسلام است چون نجاست و جواز قتل و مانند آن. ظاهر عبارت مجلسی (ره) "از ترس قتل و تکفیر ..."

این است که منظور کفر فقهی و حقوقی و اجتماعی است ولی ما می دانیم که میان فقهاء در این قسمت اختلاف است و شما می توانید از میان کتب متأخرین فقط کتاب عروة الوثقی تألیف سید محمد کاظم یزدی را که يك رساله عملی می باشد، مطالعه کنید و حواشی مرحوم سید و مرحوم بروجردی استاد بزرگوارم مرجع عالیقدر روحی فدا و بیشتر فقهاء را با عبارات مرحوم قمی و اصطهباناتی و شاهرودی و آقای خوئی به خوبی ببینید که این طور نیست که همه بگویند چنین کسی که معاد جسمانی قرآن را نفهمیده حتما کافر و نجس و جائز القتل می باشد و البته ما نمی خواهیم این جا بررسی استدلال فقهی کنیم و منظورمان فقط نقل گفتار دیگران است تا بدانید که مسئله اختلافی است. آری در قرآن برای يك فرد مؤمن و متقی حتما ایمان به يوم آخر (و حتما يوم آخر واقعی نه اشتباهی) حتی ایمان به ملائکه لازم شمرده شده است.

خوب از بحث در واژه قیامت فهمیدیم که آیات مربوط به قیامت برای این است که عقیده به جهان دیگر پس از مرگ در ذهن ما جایگزین سازد و معانی دیگری که برای قیامت گفته بودند، درست نبود، آن وقت می بینیم همین معنی که حدود ۱/۴ قرآن را به خود اختصاص داده است، موافق با عقل می باشد و لازمه اعتقاد به "الله" می باشد. زیرا وقتی فهمیدیم این نظام دقیق جهان دال بر شعوری حاکم بر آن می باشد به خوبی درک می کنیم شعور مزبور حتما در این آفرینش به این عظمت هدفی داشته است زیرا شعور و

شناخت قرآن، ص ۱۰۸

عقل کار بی هدف و بیهوده نمی کند (و ما هم مظاهر هدف را در جهان می بینیم، ما هیچ شك نداریم که چشم برای دیدن و شاخ گاو برای زدن درست شده است). هدف آفرینش هر چه باشد (که حتما مطلبی بسیار مهم است) برنامه می خواهد که خداوند این برنامه را به وسیله پیامبرانش برای ما فرستاده است و چون همه افراد به دلخواه و میل خود طبق برنامه مزبور عمل نمی کنند از راه لطف باید خداوند ضامن اجرایی برای پیاده شدن برنامه (تا آنجا که به او مربوط می شود) ایجاد کند. و می دانیم که ضامن اجرا باید اعتقادی در باطن انسان باشد و اگر بیرون باشد و هم چون قدرت ظاهری ناظر باشد ممکن است مخفیانه کارهای خلاف زیاد انجام شود این است که قیامت و اعتقاد به آن برای ضمانت اجرای برنامه تکامل حتما لازم است. و البته اگر واقع قیامت نباشد اعتقاد دروغی به آن به طور دائم ممکن نیست. از طرف دیگر نتایج طبیعی اعمال هم لازمه وجودی اعمال می باشد و همین ها هم انسان را رنج یا لذت می دهند.

و بنا به آنچه گفته شد هم نتایج طبیعی اعمال و هم مجازات قراردادی الهی در انتظار افراد می باشد و قیامت برای همین است.

ضمنا این مطلب را هم از راسل انگلیسی بشنوید و حدود معرفت او را در مسایل عقلی ببینید. دانش طبیعی یا تنها سرچشمه معرفت ما هیچ پشتیبانی برای اعتقاد به خدا یا بقاء روح به دست نمی دهد به علاوه نظریه نامیزانی روح درست در خود یاره است، زیرا اگر روح ما مرگ ناپذیر بود، باید همه مکان یا فضا را

شناخت قرآن، ص ۱۰۹

پر کرده باشد ...» (۱) می بینید راه معرفت را منحصر به دانش طبیعی تجربی نموده با این که خودش می داند که درک مسئله ریاضی ۴*۲ تجربه نمی خواهد، و ضمناً ملاحظه می کنید که بیچاره تصور می کند روح يك موجود مادی مشت پرکنی است که جا می گیرد، این ها اساساً از وجودهای مجرد هستند که از ماده خبری ندارند و به قول قرآن کریم **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** «فقط ظاهری از دنیا می دانید».

(۱). فلسفه های معاصر اروپایی بوخنسکی ایتالیائی، ص ۶۶.

شناخت قرآن، ص ۱۱۱

علم و وجدان و هدف خواهی و عشق به خدا

ممکن است تصور کنید برای پستوانه و ضمانت اجرائی قانون الهی هیچ احتیاجی به عقیده قیامت نداریم زیرا اگر سطح آگاهی مردم بالا باشد، خود می دانند که قانون شکنی انضباط جامعه را برهم می زند و زندگی خودشان هم در نتیجه هرج و مرج جامعه از میان می رود، زندگی سالم در اجتماع سالم است و اجتماع سالم حتماً باید انضباط قانونی داشته باشد.

و یا تصور کنید وجدان عمل به قانون را تضمین می کند، وقتی انسان به یاد شرمساری و ناراحتی پس از قانون شکنی می افتد و روح ملامتگرش را در نظر می آورد که چگونه تازیانه سرزنش به همه اعماق وجودش می کوبد از هر عمل خلاف قانون منجر می شود و یا تصور کنید وقتی جامعه رشد بیابد و هدفش خدمت به همون باشد بدون هیچ گونه پایگاه ترس و امیدی (ثواب و عقاب) خودش مراعات قانونی می کند تا بتواند به جامعه اش خدمت نماید. ولی اینها هیچ کدام نمی توانند يك ضامن اجراء

شناخت قرآن، ص ۱۱۲

عمومی در سطح جامعه باشند. این مطالب برای عالم ذهن و فرض خوبند ولی به درد عینیت و واقعیت موجود جامعه نمی خورند. اگر فرض کنیم همه افراد جامعه در سطح آگاهی بالائی باشند و همه همواره چنان به یاد وجدان باشند که افکار دیگر نتواند وجدانشان را محکوم سازد و فداکاری چنان سرپای وجودشان را غرق کند که افکار انحرافی نتواند اثر نامطلوبی بگذارد مطالب ذکر شده خوبست، لیکن خودتان می دانید که این ها همه فرض است و حتی آنها که آگاهی خوبی دارند هنگام غلبه هوسها و خواهشهای نفسانی لنگ می مانند و در زندان خویشتن خویش اسیر می مانند، مگر همه کسانی که خود را به بیگانگان می فروشند و یا در مسائل فرعی چون می خواری خوددار نیستند بی سواد و بی اطلاعند؟

وجدان هم بیشترین فعالیتش در ملامت و سرزنش پس از عمل تجلی می کند، ولی هنگام عمل، ندای وجدان آن قدر قوی نیست که اعماق وجود افراد را تسخیر نماید، همه آنها که ستم می کنند و بر خود یا جامعه خویش و یا بر خدای خود ظلم می کنند، (حق خدا را ادا نمی کنند) در آفرینش و ساختمان وجودیشان وجدان به کار رفته است، لیکن ندای وجدان آن قدر قوی نیست که جلوی اعمال خلاف را بگیرد و در نتیجه تدریجاً وجدانشان به کلی از

صحنه خارج می شود.

آری عشق به خداوند اگر در کسی پیدا شود مافوق همه پستوانه ها می باشد و اطاعتش از خدا و قوانین الهی بالاترین اطاعتهاست، لیکن این محبت شدید به خداوند که خدا را از همه چیز و حتی از خودش بیشتر بخواهد در چه کسی پیدا می شود؟ به لفظ و ادعا که کار درست نمی شود،

شناخت قرآن، ص ۱۱۳

چنین ادعایی را تنها کسانی می توانند که از کورانها گذشته و حتی جان در راه دوست باخته اند. علی علیه السلام می تواند بگوید «خدایا تو را نه به شوق بهشت و نه از ترس دوزخ عبادت می کنم بلکه تو را شایسته پرستش می دانم و خودت را می خواهم» (۱) و زین العابدین علیه السلام می تواند ترسیمی از وضع این گونه افراد بدهد "گروهی از ترس عبادت می کنند و این عبادت بردگان است و گروهی به طمع عبادت می کنند و این عبادت اجیران می باشد که به شوق دریافت اجرت کار می کنند و گروهی به خواست خود خداوند را عبادت می کنند و این عبادت آزادگان است".

درست است که مؤمن کامل باید بیش از هر چیز به خداوند محبت داشته باشد **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ** ولی همه کس آن مرتبه ایمان را ندارد. می دانیم که ایمان درجات بسیاری دارد که در برخی روایات ده درجه ذکر شده است و شاید عدد ده فقط اشاره به کثرت مراتب ایمان است نه خصوص ده درجه. در پاره ای روایات سلمان و ابی ذر هم در دو درجه مختلف ایمانی ذکر شده اند.

و به هر حال باید پذیرفت که در سطح عموم مهمترین پستوانه برای عمل به قوانین الهی همان اعتقاد به قیامت و پاداش می باشد.

از تحقیق واژه ای درباره قیامت این مطلب هم کاملاً معلوم می شود که منظور از قیامت يك معنای کلی نیست که شامل برگشت و رجوع

(۱). البته سند معتبری برای این جمله پیدا نکردم، لیکن مشهور است و مضمون این کلام در روایات دیگر آمده است.

شناخت قرآن، ص ۱۱۴

موجودات به "الله" در مراحل تکاملی و به اصطلاح "قوس صعودی" بشود که در کلمات مرحوم صدر المتألهین (ره)، ملاحظه کردیم. آیات قرآنی به خوبی می فهماند که روز قیامت روز معینی و مشخصی است که همه در آن روز جمعند نه این که هر پدیده ای طبق حرکت تکامل تدریجی خود در حالت و زمانی جدا از زمان دیگری به آن مرحله برسد. به عنوان نمونه در این آیات دقت کنید:

لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱) «شما همگی را به سوی روز قیامت جمع می کند».

وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۲) «میانشان تا روز قیامت دشمنی و کینه افکندیم» **وَأِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** (۳) «هر آبادی را پیش از روز قیامت هلاک خواهیم کرد». **ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ**

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «۴» «سپس شما همگی را به سوی روز قیامت جمع می کند». **ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمُ**
بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا «۵» «سپس روز قیامت برخی شما به برخی دیگر کفر می ورزند و برخی دیگر را لعنت می کنند».

علی علیه السلام می فرماید: «و ذلك يوم يجمع الله فيه الأولين و الآخرين لنقاش الحساب و جزاء الاعمال» «آن روزی است که خداوند اولین و آخرین را برای تحقیق محاسبه و پاداش اعمال جمع می کند» «۶».

(۱). سوره نساء، آیه ۸۷.

(۲). سوره انعام، آیه ۱۲.

(۳). سوره مائده، آیه ۶۴.

(۴). سوره اسراء، آیه ۵۸.

(۵). سوره جاثیه، آیه ۲۶.

(۶). نهج البلاغه.

شناخت قرآن، ص ۱۱۵

و نیز می فرماید: «حتی اذا بلغ الكتاب اجله و الامر مقاديره و الحق آخر الخلق باوله» «تا آن گاه که کتاب به نهایتش رسید و امور به اندازه خود رسیدند و آخر خلق به اولش ملحق شد ...».

شناخت قرآن، ص ۱۱۷

نار

در قرآن کریم مکرر از آتش سخن رفته است و مشهور گفته اند منظور آتش دوزخ است و نوعا در همه آیات این طور تفسیر می شود مگر آن جا که تصریح به خلاف شده و روشن است که منظور آتش دوزخ نیست مثل داستان "اخدود" در سوره بروج، و داستان ابراهیم و آتش نمرودی. در برخی آیات قرآنی احتمال داده شده است که منظور آتش انقلاب ملتهای استثمار شده علیه استثمارگران باشد و یا حتما همین معنی می باشد. برای تحقیق این مطلب و به دست آوردن واژه نادر در قرآن باید به لغت و قرائن موجود در خود آیات رجوع نمود از نظر لغت و استعمالات عرفی می بینیم آتش به طور مطلق و بدون قرینه به همان معنای آتش معمولی در دنیا یا آخرت به کار می رود. لیکن در موارد حسد، عشق، انتقام، حسرت، اختلاف، انقلاب، هرج و مرج و ... نیز به کار می رود باید به دنبال قرائن سیاقی و نظم آیات رفت تا

شناخت قرآن، ص ۱۱۸

معنای منظور به دست بیاید.

از بررسی واژه ای در قرآن کریم به دست می آوریم که نار یعنی آتش، در مورد آتش دوزخ، آتشیهای روانی، مفاسدی

که کشش به جهنم دارد به کار می‌رود. صورت ملکوتی اعمال، ماده مخصوص یعنی همین آتش زیبائی به کار رفته است و شاید بتوان آتش اختلافات و هرج و مرج جامعه را نیز استفاده نمود. مثلاً آیه **مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ** (۱) «آنها که مال یتیمان را می‌خورند در حقیقت آتش می‌خورند». منظور این است که حقیقت عمل مال یتیم خوردن، آتش خوردن است. از دقت در سیاق عبارت این معنی به دست می‌آید.

و منظور از آیه **مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ** (۲) «هر که را به آتش بری او را خوار کرده‌ای». آتش دوزخ می‌باشد. منظور از **فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ** (۳) «خدا ابراهیم را از آتش نجات داد». روشن است که همین آتش دنیائی است که نمرود برای سوزاندن بدن ابراهیم تهیه دیده است.

عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ (۴) «بر آنها آتشی محیط و همه جانبه است». ممکن است منظور آتش دوزخ باشد و شاید منظور انواع آتشی درونی و برونی باشد آتشی حسد و حسرت و ... از درون و آتش دوزخ از برون.

(۱). سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

(۲). سوره آل عمران، آیه ۱۹۲.

(۳). سوره عنکبوت، آیه ۲۴.

(۴). سوره بلد، آیه ۲۰.

شناخت قرآن، ص ۱۱۹

منظور از آیه **كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا** (۱) «به یاد این نعمت خداوند باشید که شما در پرتگاه گودال آتش بودید و خدایتان نجات داد». شاید آتش اختلافات و هرج و مرج اوس و خزرج و یهود و مشرک یثرب باشد که با آمدن پیامبر از میان رفت.

در این آیه هم دقت کنید: **الْمَ تَرَى إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ. جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ. وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ. قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ** (۲) «ندیدی آنها را که نعمت خدا را به کفر بدل ساخته و مردم خود را به منزلگه هلاکت جا می‌دادند. جهنم که به آن می‌رسند و بد قرارگاهی است. برای خداوند ماندهایی قرار دادند که از راه او گمراه کنند بگو لذت ببرید که سرانجامتان به سوی آتش است. بگو به بندگانم که ایمان دارند اقامه نماز کنند و از آنچه به آنها روزی کرده‌ایم نهان و آشکار انفاق کنند. پیش از آن که روزی برسد که نه در آن روز معامله می‌شود و نه دوستی می‌باشد».

خوب در جملات این آیات دقت کنید. آیا می‌توان گفت منظور از این آتش (آیه ۳۰) آتش انقلاب مردم است شمار شده علیه استثمارگران است؟

شاید بتوان گفت عمومیت دارد و همه انواع آتشی را شامل شود، لیکن با ذکر جهنم منظور روشن می‌شود و منظور از روزی که فروشی در آن نیست همان روز قیامت است نمی‌توان بار لغزشهای خود را به دوش دیگران افکند و به دیگری فروخت و دوستی هم در آن روز به کار نمی‌آید. احتمال

(۱). سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

(۲). سوره ابراهیم، آیه ۳۸ - ۳۱.

شناخت قرآن، ص ۱۲۰

این که منظور از آن روز، روز نفی طبقات از نظر اقتصادی و مساوات در زندگی و عدم نیاز به پول باشد و بگوئیم یعنی خودتان اموالتان را بدهید پیش از آن که روزی برسد که دیگر پول ارزشی ندارد و خرید و فروش نیست زیرا همگان همه چیز دارند و "خلال" یعنی شکاف طبقاتی هم نیست، اصلاً با معنای آیات سازش ندارد. زیرا اولاً این تهدیدی نیست که موجب انفاق شود. شما می گوئید انفاق کن و گرنه زمانی می آید که اموالت بی ارزش می شود، آن روز که طبقات از میان می رود. سرمایه دار می گوید:

اکنون از اموالم بهره می گیرم و به هیچ کس نمی دهم. به فرض در عمر من آن روز بیاید نهایت این که پولم دیگر بی ارزش می شود، خوب بشود، حالا خودم مجاناً از دست بدهم که مبادا روزی بی ارزش بشود؟ و ثانیاً انفاق و اقامه نماز در کنار هم ذکر شده اند که باید پیش از آن روز انجام شوند، در آن روز پول بی ارزش شود. نماز دیگر چرا بی ارزش شود؟

و تازه انفاق هم در آن روز ممکن است، زیرا انفاق که فقط برای رفع فقر نیست برای بهتر کردن وضع زندگی و بهزیستی هم می باشد و زندگی به هر کجا برسد، بالاخره بهتر از آن هم تصور می شود.

شناخت قرآن، ص ۱۲۱

غیب

در تفسیر غیب هم مثل بسیاری مفاهیم دیگر به راه افراط و تفریط رفته اند. گروهی غیب را در قرآن فقط به معنای "الله" تصور کرده اند و گروهی اشاره به روزگار بیداری خلقها و غلبه مستضعفین بر استثمارگران. برای روشن شدن این واژه ابتدا به کتب لغت و استعمالات عرف و سپس به قرائن آیات و آن گاه به روایات اهل بیت علیهم السلام رجوع می کنیم.

راغب اصفهانی می گوید: غیب مصدر «غابت الشمس» - مثلاً - می باشد یعنی از چشم نهان شد ...، همین مصدر در مورد هر چیزی که از حسّ ما غائب باشد و یا از علم انسان غایب باشد به کار رفته است ... **يَوْمَئِذٍ بِالْغَيْبِ** در سوره بقره یعنی «ایمان دارند به چیزی که محسوس نیست».

شرتوتی در اقرب الموارد می گوید غیب هر آنچه از تو غائب باشد ... و آن گاه از «مطرزی» نویسنده "المغرب" نقل می کند که غیب چیزی است که از چشمها غایب باشد هر چند در دلها جایگزین باشد.

شناخت قرآن، ص ۱۲۲

و نیز می گوید: «غیابه» بر وزن سحابه در هر موردی چیزی که تو را از آن نهان بدارد، «غیابة الجب» «قعر چاه ...».

به این حساب می‌توانیم بگوئیم چهار جور غیب تصور می‌شود:

۱- غیب ظهور و بطون جهان یعنی چیزهایی که چون مادی و حسی نیستند و در باطن جهان و حاکم بر جهانند از حس‌ها غائبند مانند "الله" و مجردات امکانی چون فرشتگان.

۲- هر چند مادی هستند و در باطن و حاکم بر جهان نیستند، لیکن به جهت ضعف حواس ما به حس نمی‌آیند مانند جن، نورها و اصواتی که به چشم و گوش حس نمی‌شوند، جاذبه و دافعه، الکتریسیته و ... که فقط آثار برخی از آنها را حس می‌کنیم.

۳- غیب مکانی که چون حائلی مانند دیوار میان ما و آن فاصله است آن را حس نمی‌کنیم ۴- غیب زمانی که چون در زمان ما نمی‌باشد و ما حضور در جریان نداریم آن را احساس نمی‌کنیم و حضور نداریم.

اینها همه غیب می‌باشند و به نظر می‌رسد در قرآن هم به طور عموم به کار رفته باشد مثلاً در آیه ۴۴ آل عمران پس از ذکر داستان مریم و کفالت زکریا می‌فرماید: **ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ** «این‌ها از خبرهای غیب می‌باشد که به تو وحی می‌کنیم». یعنی تو در زمان مریم و زکریا نبودی تا مستقیماً شاهد جریان باشی. این غیب زمانی است. در آیه ۳۴ سوره نساء می‌فرماید: **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ** «زنهای شایسته به استعانت حفاظت الهی حفظ غیب شوهرهای خود

شناخت قرآن، ص ۱۲۳

می‌کنند». یعنی در غیاب همسرانشان حافظ زندگی و شئون آنها هستند. این غیب مکانی است، چون شوهران در آن جا حضور ندارند و غائبند و غایت آنها حفظ غیب شمرده می‌شود و همین طور آیه ۵۲ یوسف **لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ** «تا بداند که من در غیاب او به او خیانت نکرده‌ام».

در آیه ۱۸۸ اعراف می‌فرماید: **وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ** «اگر غیب می‌دانستم خیرات بیشتری به دست می‌آوردم» این جا غیب در روابط جهان ماده است، روابط سود و زیان اشیاء غیب در روابط جهان ماده است، روابط سود و زیان اشیاء و اطلاعات موضوعی اقتصادی که از قوانین و نوامیس جهان و موضوعات آنها هستند، این‌ها در جهان ماده هستند، ولی دیدنی نیستند «۱».

آیه سوم سوره بقره: **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** «آنها که به غیب ایمان دارند» شاید معنایی عام و وسیع را منظور دارند یعنی متقین کسانی هستند که دیدشان محدود نبوده و نامحسوسات را انکار نمی‌کنند.

هم غیب ظهور و بطون را شامل می‌شود، مانند الله و مجردات امکانی و هم غیب زمانی را چون غلبه مکتب انبیاء و اسلام بر همه مکتبهای دیگر که در قرآن وعده شده است **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** «۲» «او خدایی است که پیامبرش را همراه قوانین»

(۱). نفی علم غیب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این آیه به معنای نفی علم ذاتی و اطلاقی نیست یعنی در همه موارد و از طرف خودش، نه خداوند. و غیب در

بسیاری مسائل و از جانب خداوند را نفی نمی‌کند و عملاً هم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاعات غیبی بسیاری داده است.

(۲). سوره صف، آیه ۴۳.

شناخت قرآن، ص ۱۲۴

هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه مکتبها پیروزش کند، هر چند مشرکین نخواهند». آری غیب مکانی در این آیه معنی ندارد، این صفت ممتاز متقین نمی تواند باشد که به چیزهای پشت دیوار مثلاً ایمان بیاورند. قیامت را غیب زمانی - یعنی چیزی که در زمان ما نیست - حساب می کنیم و بنا به تفسیر برخی فلاسفه باید غیب را ظهور و بطون جهان بدانیم.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره غیب در آیه سوره بقره می فرماید: «کتاب، علی است که شکی در او نیست، ایمان به غیب یعنی باور داشتن قیامت و عذاب و ثواب الهی (۱)». در روایت دیگری می فرماید: «ایمان به غیب اقرار به قیام قائم ما می باشد (۱)». و نیز می فرماید: «متقون، شیعیان علی علیه السلام هستند و غیب، امام غائب می باشد». در این روایت امام شاهی هم از آیات دیگر قرآن ذکر می فرماید: در آیه ۲۰ سوره یونس فرموده است: **لَوْ لَا أَنْزَلْ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ** «کفار گفتند چرا آیه ای بر پیغمبر نازل نمی شود بگو که غیب به دست خداوند است». آن گاه در آیه ۵۰ سوره مؤمنون عیسی و مادرش آیه حساب شده اند پس حجت الهی غیب محسوب می شود. (۱) اهمیت ایمان به غیب زمانی در مورد غلبه اسلام بر مکتبهای دیگر و

(۱). تفسیر نوالقلین، ج ۱، سوره بقره. مطمئنم که خواننده کتاب این قدر کم مطالعه نیست که معنای «متقون، شیعیان علی علیه السلام هستند» را نفهمد تا لازم باشد توضیح بدهم که منظور نه هر کسی است که فقط در مسئله خلافت از علی علیه السلام دم زند و در عمل یزیدی باشد. می توانید به تعبیر دیگر بگوئید حکم حیثی می باشد، از این جهت که قانون حکومت الهی را پذیرفته اند.

شناخت قرآن، ص ۱۲۵

قیام امام زمان علیه السلام از این نظر است که از این طریق ثبات قدم يك نفر مؤمن تأمین می شود و یأس بر او چیره نمی شود.

علم غیبی که در مورد پیشوایان اصیل اسلامی مطرح است منظور عموم آگاهیهای غیبی است البته غیر از آنچه که در ایمان هر مؤمنی باید باشد مانند علم به خدا و اساس وحی الهی. اولیاء الهی که از تعلقات مادی آزادند، می توانند از مسائل غیبی آگاه باشند. بی خبری از مسائل غیبی مربوط به موانعی است که در راه ارتباط ما با باطن جهان قرار دارد، موانعی که بیشتر به زندان تن خودمان مربوط است، علائق و وابستگیها، درگیری قوای نهانی ما و نیروهای افراطی شهوت و غضب و کم رشدی عقل که موجب میدان دادن به وهم می باشد.

وگرنه به قول ابن سینا: «كلما كانت النفس اقوى قوة كان اشتغالها بالشواغل الحسية اقل و كان يفضل منها للجانب الآخر فضله اكثر ... ثم اذا كانت مرتاضة كان تحفظها عن مضارات الرياضة و تصرفها في مناسباتها اقوى» «هر چه روح انسانی قدرتمندتر باشد اشتغالش به امور حسی کمتر و در نتیجه برای ارتباط با غیب توانایی بیشتر دارد ... و

اگر با این حال مراقبت نموده ریاضت بکشد حفاظتش از امور ضدّ رشد و پرورش و نیز تصرفش در امور مناسبش اقوی می‌باشد» (۱).

علم و آگاهی که در ما می‌باشد عارضی است و هر امر عارضی حتماً به امری اصیل و ذاتی می‌رسد و بنابراین همه علوم و آگاهیها در جهان منشأ و مبدئی ذاتی و اصیل دارد همان طور که اصل هستی در جهان بر محور يك

(۱). اشارات، ج ۳، ص ۴۰۶.

شناخت قرآن، ص ۱۲۶

هستی ذاتی و ضروری است، صفات و کمالات هستی چون علم و حیات و قدرت نیز چنین هستند. با ارتباط به آن مبدأ علم و آگاهی می‌توان به قدر لیاقت از آن آگاهی از سیر سنن و قوانین آفرینش استفاده نمود. سنن آفرینش در مسئله علم، راه تحصیل و درس می‌باشد لیکن منحصر به آن نیست بلکه از راه وحی مستقیم، حدس صحیح، الهامات باطنی، شهود حقایق نیز می‌باشد و راه قانونی وصول به این‌ها اصلاح نفس و تکمیل روان خویشتن است. وقتی ابن سیرین خواب شناس معروف آگاهی را با يك حرکت جهش وار برای نجات از گناه به کف می‌آورد و چون از مهلکه گناه نجات پیدا می‌کند به ناگاه در خود احساس يك لطافت و صفا و روشن بینی و آگاهی می‌کند و سپس زبان خواب را که به قول "اریک فروم" يك زبان مخصوص است خوب می‌فهمد ...

روشن است که با اصلاحات پیگیر و استقامت در راه تزکیه یقیناً ممکن است آگاهیهای بسیار به دست آورد. علاوه بر این که در اولیای بزرگ ما مسئله تزکیه به حدی است که روابط خاصی را با مبدأ خلقت ایجاب کرده که افاضه از آن طرف است و القاء مخصوص رحمانی که اختصاص به گروه خاص زبندگان الهی دارد علاوه بر القاءات عمومی از طرف مبدأ آفرینش دریافت می‌دارند.

در آیات کریمه قرآنی و روایات و نصوص مذهبی مطالب جالبی در این زمینه آمده است که باید با دید روانشناسی و روانکاوی مورد دقت قرار گیرد.

اوصافی هم که در قرآن و احادیث برای اولیاء و ائمه ما رسیده است آگاهی غیبی آنها را اجمالاً ثابت می‌کند.

شناخت قرآن، ص ۱۲۷

مانند روایاتی که آگاهی ائمه را از اعمال ما ثابت می‌کند از جمله امام صادق علیه السلام درباره این آیه **فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً** «چه می‌کنند آن گاه که از هر ملتی گواهی بیاوریم و تو را هم گواه بر این مردم بیاوریم» فرمود ... در هر قرنی امامی از ماست که گواه بر مردم است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم گواه بر ما می‌باشد (۱).

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس از مرگ هم اعمال شما در هر دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می‌شود (۲).

احادیث بسیاری داریم که ائمه علیهم السلام همان "متفکرین و آگاهان" هستند که در آیه ۱۵ سورة حجر

ذکر شده است و آنها افراد را می‌شناسند و روح ایمان و کفرشان را می‌دانند «۳».

و آنها اهل "اعراف" هستند و بهشتیان و دوزخیان را از سیمایشان می‌شناسند «۴».

و آنها بر حرکت پرندگان و هدف از خلقت و در مراتب فاعل جهان هستند. فعلا در این مقام نیستیم که فضائل امامان اصیل اسلامی را بگوئیم، فقط خواستم اشاره کنم که آگاهی بر غیب به هر معنی برای انسانهای کامل

(۱). اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۰.

(۲). امالی ابن الشیخ، ص ۳۶۰، روایاتی که در بحار (ج ۲۳، ص ۳۳۳ و ...) درباره غرض اعمال ذکر شده است برخی از آنها دلالت روشنی بر آگاهی کلی و خصوصا پس از رحلت ندارد و فقط در حد آگاهی یک حاکم و نگهبان ملت را می‌رساند ولی برخی از آنها آگاهی آنها را به طور علم غیب اثبات می‌کند.

(۳). بحار، ج ۲۴، ص ۱۲۳ و ...

(۴). بحار، ج ۲۴، ص ۲۵۰.

شناخت قرآن، ص ۱۲۸

ممکن است.

این‌ها نمونه‌هایی از کار واژه‌ای قرآن بود که به طور کوتاه و فشرده ارائه شد، شما می‌توانید به همین ترتیب درباره مفاهیم و واژه‌های دیگر چون کافر، و مؤمن، ملاء و آخرت و برزخ و ... کار کنید.

و اینک نمونه‌ای از کار قطعه‌ای در قرآن:

شناخت قرآن، ص ۱۲۹

کار قطعه‌ای ...

سورة البروج

از نامش پیداست که رسالت سوره درباره بزرگداشت مکتب و مکتبی‌هاست. سخن از عظمت است و از تجلی و ظهور، ظهور و تجلی در عالم جمادات و تجلی استعدادها در عالم انسانیت برج بناء مرتفع و پیدا و قله کوه می‌باشد و با "برز" فارسی به معنای قد و قامت آدمی و شکوه و عظمت و شیی بلند هم ردیف می‌باشد.

نام گذاری سوره‌ها هم زیر نظر وحی بوده و راهنمای مسائلی است که اصلا از انتصاب نامها می‌توانیم بفهمیم که نظم و خصوصیات قرآنی کار مردم و یا صحابه معمولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است.

در این سوره می‌خواهیم از بزرگها و بزرگیها سخن بگوئیم. در سوره‌های مکی قرآنی و بخصوص سوره‌های کوتاه خیلی اوقات کلام با سوگند شروع می‌شود، این سوگندها مردم را به فکر وامی‌دارد تا درباره

شناخت قرآن، ص ۱۳۰

این چیزها که به سادگی از کنار آنها می‌گذرند بیشتر فکر کند. معمولا می‌گویند سوگند به چیزی دلالت بر احترام و بزرگداشت آن است، ولی به نظر من دلالت بر اهمیت شناخت آن دارد. چه آن چیز خوب باشد، یابد و فی المثل در

قرآن سوگند به شب آورده می‌شود و در روایات بیان می‌شود که منظور از شب، دوران حکومت‌های استبداد می‌باشد، دوران استبداد نه اینکه چیز خوبی است، بلکه شناخت خصوصیات آن لازم است. جامعه تا شب شناس نباشد، روز را به خوبی نمی‌شناسد. الخناس شناسی مهم است (۱).

این جا سوگند به آسمان خورده می‌شود که بلند و رفیع است و در لغت هم سماء با سمو به معنای عظمت و بلندی خویشند و از میان اوصاف آسمان وصف بر جدار بودنش انتخاب می‌شود که باز هم همان بلندی و عظمت را می‌رساند.

سوگند به آسمان که چیزهای مهم و مرتفع دارد، سوگند به آسمان پر ستاره که درخشش و جاذبه و عظمت دارد. سوگند به روز موعود، روزی که از طرف خداوند و نظام الهی وعده تحققش داده شده و حتمی است، در نهایت این زندگی مادی یعنی روز غلبه حق بر باطل، در نهایت این مبارزه که از هابیل و قابیل یا جلوتر از آدم و شیطان و یا جلوتر از داخل جان انسان، عقل و هوس شروع شده است.

روزی که قرآن درباره اش فرموده: **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا**

(۱). البته در نظام کلی جهان که طبق مبانی فلسفه، احسن النظامات است همه چیزهای بد هم در حسابرسی کلی حسن دارند و برای کمال لازمند.

شناخت قرآن، ص ۱۳۱

الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ... «خدا مؤمنین که کارهای خوب را انجام داده‌اند وعده داده که در زمین جانشینان نماید و ...» **أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ** «پیامبرش را با قوانین هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه ادیان پیروزش کند».

یا در نهایت حرکت انسان که به محضر الهی می‌شتابد و **إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** می‌شود و پاداش اعمال خود را و خود اعمالش را می‌بیند.

روز موعود به هر معنی غیب است. نهایت مبارزه این جهانی غیب زمانی است و معاد هم به معنای مشهور و ظاهر قرآن چیزی به همین معنی و به معنایی که چون صدر المتألهین شیرازی می‌گویند غیب بطون و نهان جهان است. سوگند به عظمتش از جهان ماده (آسمان ...) و نهایت حرکت و عمل انسانها (غلبه حق و معاد).

و شاهد و مشهود یعنی سوگند به گواه و مورد گواهی، در میان اقوال گوناگون و زیاد در منظور از این تعبیر (که حدود ۳۰ نظریه داده شده است) به نظر می‌رسد نظریه تعمیم صحیح تر است اختصاص به مورد و شخص معینی ندارد، لیکن عمومی در ارتباط با مکتب و هدف سوره ...

ما هم گواهییم که الان روز یا شب است، لیکن این ارتباطی به هدف سوره ندارد، آنچه در ارتباط با مکتب است، گواهی گواهان الهی و بیدار دلان هشیار جامعه‌ها بر حوادث تلخ و شیرینی که در راه تحقق مکتب تحمل می‌شود، یعنی سوگند به آسمان با عظمت و روز نتیجه و نهایت حرکت‌ها و گواهان بر حوادث و خود حوادثی که در راه رسیدن به نهایت

شناخت قرآن، ص ۱۳۲

حرکت و در طی این راه تحمل می‌شود.

اشاره به این که رسیدن به هدف، حرکت می‌خواهد، حرکت مرارت و سختی دارد، ولی بدانید که این سختی‌های شما مورد نظر است و گواهان کار شما را می‌نگرند و هیچ عملی از شما نادیده گرفته نمی‌شود. صحبت برجها و گواهان و حوادث مورد گواهی و روز موعود که پاداش حوادث را در بر دارد می‌فهماند که می‌خواهیم از حادثه‌ای مهم سخن بگوئیم و پرونده آن حادثه را از تنگنای بایگانی بیرون کشیده نگاهی بکنیم و سپس برای روز موعودش بگذاریم. برجها که متناسب با برجهای دیدبانی است و گواهان اشاره به دقت در ضبط حادثه دارد و روز موعود اشاره به نتیجه پرونده.

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ اخدود یعنی «گودال بزرگ، شکاف زمین می‌باشد».

بسیاری از مفسرین فرموده‌اند، منظور از اصحاب اخدود مؤمنانی هستند که در گودالهای آتشین ستمگران سوخته‌اند و بنابراین سوگندهای پیشین برای تنبیه به وقوع حادثه‌ای در گذشته می‌باشد. سوگند به آسمان برج دار و گواهان و حوادث مورد گواهی و روز موعود که مؤمنان در آتش سوختند و به این حساب جمله بعدی **إِنَّهُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ** «آن گاه که ستمگران بالای آتش نشسته بودند وجود گواه بر اعمالی که در حق مؤمنان می‌کنند بودند». با نوعی مجاز به کار رفته است زیرا منظور از اصحاب اخدود مؤمنان هستند ولی منظور از ضمیر "هم" که به همان "اصحاب اخدود" بر می‌گردد ستمگران می‌باشند و این عمل در اصطلاح ادبیت استخدام خوانده می‌شود.

شناخت قرآن، ص ۱۳۳

برخی از مفسرین احتمال می‌دهند که منظور از "اصحاب اخدود" همان ستمگران آتش افروز باشند و فعل "قتل" انشائی بوده و منظور نفرین بر آنهاست یعنی سوگند به ... که کشته شوند آن ستمگران آتش افروز. و شاید خبری بوده منظور ذکر از بین رفتن آن ستمگران پس از آن ستمهایشان می‌باشد، یعنی سوگند به ... که آن ستمگران آتش افروز هم بعدا افروز شدند.

به نظر من هیچ يك از این نظرات مناسب آیات نیست. نظریه اول این جهت که این همه سوگند برای خبر دادن از اصل حادثه یعنی کشته شدن مؤمنان چندان ادیبانه نمی‌باشد و شاید در موارد دیگر داستانهای قرآن هم عمل نشده باشد.

خلاصه این لطفی ندارد که سوگندهای بلیغ خورده شود که مثلا فلان گروه کشته شده‌اند یا فلان سلسله وجود داشته‌اند آن هم در کتابی که برای طرح مسائل هدایتی و حرکت جامعه‌ها به طور ابدیت آمده است. اگر بگوئیم این همه سوگند برای اصل حادثه نیست بلکه برای حادثه همراه با خصوصیات است که بعدا ذکر می‌شود، سوگند به ... که مؤمنان کشته شدند، وقتی که ستمگران بالای آتش نشسته بودند و ... لیکن این منظور با "واو" حال مناسب تر بود تا با کلمه "اذ".

از طرفی تعبیر اصحاب اخدود یعنی یاران گودالها و حفره‌ها که منظور حفره‌های آتش است نوعی تحقیر به همراه

دارد و متناسب با مؤمنان نیست.

درباره نظریه دوم که فعل "قتل" انشائی و به معنای نفرین گرفته شده

شناخت قرآن، ص ۱۳۴

است، می گوئیم نفرین و همین طور انشاء دعائی با سوگند تناسب ندارد هیچ گاه نمی گوئیم سوگند به ... خدا تو را حفظ کند یا مرگ بر فلان.

در مورد نظریه سوم که می گوید منظور این است که یعنی سوگند به ...

که بعدا خود ستمگران هم کشته شدند ... ایرادی که هست این است که ارتباط کلمه "اذ" که ظرف زمان می باشد به جملات پیش ضعیف می شود.

به نظر من معنای آیات این است که ستمگران آتش افروز همان گاه که بر بالای آتش نظاره کنان نشسته بودند و تماشای سوختن مؤمنان می کردند، در حقیقت با دست خود گور خود را می کردند و خودشان یاران اخذود می شدند و مقدمات سقوط و مرگ خود را از همان حال فراهم می کردند.

و این معنی سوگند می خواهد. برای تنبه جامعه به حقیقت اعمال ستمگرانه سوگند می خواهد، باطن چنین اعمالی مرگ خود ستمگر است، ولی بیشتر مردم درست درک نمی کنند.

نوع سوگندهای سوره هم با همین معنی تناسب دارد یعنی ما که گواه حادثه هستیم و برجهای در اختیار ماست و دقیق و لطیف هستیم می دانیم که اینها همان وقت گور خود را کنده اند.

در این که منظور از اصحاب اخذود گروهی خاص در تاریخ گذشتگان هستند یا منظور مطلق ستم پیشگانی با این اعمال هستند، به نظر می رسد گروه یا گروههایی معین در تاریخ بوده اند و قرآن اشاره به آنها دارد. حادثه ابراهیم که از بالای منجیق به درون آتش افتاد که در برابر ارتفاع منجیق گودالی حساب می شود، حادثه سوزاندن پادشاهی زردشتی در اصفهان

شناخت قرآن، ص ۱۳۵

مؤمنان آن جا را که زبان به اعتراض گشوده بودند که چرا با خواهر یا دخترش زنا کرده و تازه می خواهد آن را قانونی کند (مجمع البیان)، حادثه سوزاندن مؤمنانی در حبشه (اتیوپی) به علت مخالفت با مذهب مشرکین (مجمع البیان)، ولی از این که در این آیات خصوصیات تعیین کننده درباره اصحاب اخذود ذکر نمی شود معلوم می شود نظری بخصوص حادثه ای معین نیست و منظور همه ستمگرانی هستند که در طول تاریخ مؤمنان را دستگیر نموده و با شکنجه سوزاندن آزار داده اند یا کشته اند.

همان طور که قبلا درباره انواع گسترش مفاهیم قرآنی صحبت کردیم این جا هم می توانیم بگوئیم یعنی اولاً منظور ستمگر آتش افروز خاصی نیستند همان طور که سابقا گفتم در آیات مربوط به فرعون منظور همه فرعون صفتان می باشند و ثانياً منظور فقط کشتن با آتش نیست، بلکه شامل همه انواع شکنجه با آتش می باشد چنان که امام علیه السلام درباره آیه **وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ** «خود را نکشید» توسعه داده آیه را شامل هر گونه ضرر زدن به جان می داند.

مجموعه آثار آیت الله العظمی گرامی
 بنابراین منظور مطلق ستمگرانی هستند که به نوعی مردم را به وسیله آتش شکنجه می‌دهند و شاید بتوان گفت منظور از آتش هم هر چیزی است که خاصیت آتش را دارد. سوزاندن با برق، با حرارت متمرکز خورشید، با حرارت نیروی اتم، آتش شعله‌ور انبوه یا آتش سیگار و فندک و غیره.
النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ حفره و گودالی که گفتیم منظور آتشی است که مایه افروختن در خود دارد و شعله‌ور است. این ستمگران که افروزدگان آتشی به ضرر مؤمنان هستند، خودشان اصحاب آتش هستند و از همان گاه

شناخت قرآن، ص ۱۳۶

به دست خود هلاک شده‌اند.

آری همان گاه ...، آن وقت که خود بالای آتش نشسته و شهادت مؤمنان را نظاره می‌کردند: **إِنَّهُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ** «آن گاه که بر آتش نشسته بودند و بر آنچه به مؤمنان روا می‌داشتند خودشان گواه بودند»، یعنی آگاهانه این جنایت را درباره مؤمنان روا می‌داشتند و موضوع را هم انکار ندارند و بنابراین پرونده این جنایت علاوه بر گواه گواهان و دقت مأموران مراقبت الهی از برجها، اقرار خود جنایتکاران را نیز شامل می‌باشد.

انگیزه جنایتشان چه بود؟ **وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ** «منشأ کینه جوئی آنها این بود که این‌ها به خدائی عزیز و حمید ایمان می‌داشتند». مؤمنان عزت را مخصوص خداوند می‌دانستند و برای دیگران عزت و مقامی قائل نبودند و فقط خداوند را قابل ستایش می‌دانستند و خداوند هم از چنین افراد مؤمنی، قدرشناسی می‌کند (حمید به معنای حامد و محمود). شخصیت فقط برای خدا و کسانی است که در راه خداوند باشند. مؤمنان موقعیتی برای دیگران قائل نبودند و همین موجب موضعگیری ستمگران می‌شد، فشار می‌آوردند و به زور می‌خواستند به خود عزت و موقعیت بچسبانند، ولی بر خلاف خلقت و نوامیس آفرینش کسی عزت ندارد، در سنن و نوامیس خلقت، عزت و عظمت و شخصیت فقط برای خداوند و آنها که به راه اویند می‌باشد. از حصری که در این آیه به کار رفته **وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا ...** معلوم می‌شود که ستمگران هیچ بهانه‌ای برای شکنجه مؤمنین نداشتند و فقط به خاطر ایمانشان رنجشان

شناخت قرآن، ص ۱۳۷

می‌دادند و بالاخره آنها را به آتش سوختند. مؤمنان زندگی سراسر شرافت و پاکی داشتند و بهانه‌ای به دست دشمن نمی‌دادند. ممکن است منظور این باشد که ستمگران بهانه‌ای می‌گرفتند و به عناوین مختلف آنها را آزار می‌دادند، لیکن این کینه جوئیها فقط به خاطر جبهه‌گیری مؤمنان در اصل عزت و موقعیت ستمگران بود و به خاطر ایمانشان به خداوند. نزد خداوند روشن است که اگر ستمگران پرونده سرقت و جنایت هم علیه مؤمنین تشکیل دهند، صحنه سازی بوده و واقع جریان همان جبهه‌گیری در مسئله ایمان و کفر می‌باشد.

الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ «خداوندی که مالک مطلق و حقیقی آسمانها و زمین است و خداوندی که به همه چیز آگاه و گواه است».

مؤمنان معتقد بودند و می گفتند: مالکیت و سلطه و قدرت و عزت و شخصیت در همه جهان فقط برای خداوند است پس چرا در برابر دیگران که برنامه های انحرافی از مسیر خلقت دارند کرنش کنیم و با این کرنش برنامه های آنها را صحه بگذاریم و خودمان هم از آنها محسوب شویم؟ از طرفی خداوند هم که به همه احوال و حوادث و اشیاء آگاه و گواه است، جبهه گیری ما در برابر ستمگران هدر نمی رود و از دید خداوند و در نتیجه از همه جهان مخفی نمی ماند و این مشکلات ما مقدمه پیروزیهای ما و سعادت ابدی ماست پس چرا بپای نایستیم؟ اگر ستمگران هم چند صباحی ترکنازی می کنند نه این است که از دید جهان خلقت برکنار باشند و خداوند آنها را ندیده یا رها کرده باشد بلکه برنامه هائی است که باید انجام

شناخت قرآن، ص ۱۳۸

شود و دقیقاً تحت کنترل الهی هستند و مهلت داده می شوند تا همه استعدادهای انحرافیشان تجلی نماید و قدرتهای وابسته به آنها و افراد منحط دیگر هم ارتباطشان با آنها روشن شود تا صفوف مشخص گردد تا در میان مؤمنان نمانند و ضربه بزنند تا حرکت تکاملی مؤمنان آسان تر گردد.

وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ «خدا هم به مشکلات مؤمنان و هم به ستمگران و به همه چیز گواه است». برجهای مراقبت و گواهان و خود حوادث که ثبت هستند و جهان را به دقت در متن حادثه دعوت می کنند و وجدان خود ستمگران و ذات الهی که گواه همه چیز است همه شاهدند و همه از دید و بینائی و دقت و ضبط حوادث برخوردارند تا روز موعود فرا رسد و گواهی ها فاش شود برجهای آسمان هستند و گواهان حوادث را می بینند و ستمگران آگاه به اعمال خود هستند، همه شهود و دید جزئی دارند و چه بسا برجهای بادی جهان و این کواکب و ستارگان و گواهان از این حوادث و ستمگریها خیلی ناراحت شده بر خود فشارها آورند، ولی خداوند که به همه چیز آگاه است و ارتباط و پیوند همه حوادث را به هم می داند و نظام کلی خلقت را می نگرد در ارتباط کلی حوادث چیزها می بیند که دیگران غافلند، او می داند که بالأخره همه نظام به غلبه حق می انجامد **وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**. **اِنَّ الَّذِيْنَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيْقِ** «این حتمی است آنها که مردان و زنان مسلمان را به فتنه دچار کرده اند و آن گاه از عمل خویش توبه نکرده اند بر ایشان عذاب جهنم است و بر ایشان عذاب سوزان است». فتنه، دچار کردن به چیزی است که می تواند هم شکنجه باشد و

شناخت قرآن، ص ۱۳۹

هم انسان را سقوط دهد و می تواند شکنجه باشد ولی موجب کمال انسان گردد. ستمگران مردان و زنان مسلمان را از پرتگاه گودال آتش آورده و آنها را میان ایمان و سوختن، و یا کفر و نجات از آتش مخیر کردند، و این خود شکنجه ای است، لیکن آنها که تسلیم شدند یا پیش از ورود در آتش و یا هنگام سوختن از ایمان خود پشیمان شدند از انسانیت ساقط می شوند خواه از آتش نجات یابند یا بسوزند، و آنها که تسلیم کفر نشدند شکنجه دیدند ولی به کمال رسیدند.

این فتنه را کفار به وجود آوردند، اگر از این گناه بزرگ توبه کنند و برگردند و به حقیقت متوسل شوند نجات

می یابند، ولی اگر توبه نکنند علاوه بر عذاب جهنم آخرت، عذاب سوزان و داغی در دنیا و آخرت دارند. از تعبیر به جمله اسمیه **لَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ** می توان دوام این آتش سوزان را استفاده نمود و بنابراین نمی توان آن را برجهیدن شعله ای از آتش گودال به خود ستمگران که آن جا نشسته اند تطبیق نمود، گرچه برخی مفسرین چنین گفته اند. لکن در تاریخ این معنی ضبط نشده است تا آن جا که به خاطر دارم فقط علامه حلی (ره) در شرح تجرید در شرح حال ابراهیم می گوید: اطرافیان نمرود گفتند دیدی که آتش ابراهیم را نسوزاند، و او گفت آتش از من که رب شما هستم خجالت کشید که در حضور من او را بسوزاند و در این هنگام شعله ای برخاست و بر ریش نمرود افتاد، لیکن مدرک تاریخی علامه (ره) هر چه باشد در تفاسیر و تواریخ به طور مستند و معتبر نقل نشده و مرحوم علامه هم فقط درباره نمرود گفته است و از طرفی این بادوام جمله سازش ندارد.

شناخت قرآن، ص ۱۴۰

به نظر می رسد عذاب سوزان همان عذاب وجدان و ملکات فاسد اخلاقی است که بدتر از عذاب برون می تواند رنج بدهد. ستمگران هرگاه که فراغت یابند ضربات کوبنده شلاقهای آتشین وجدان را احساس می کنند و نیز ملکه ظلم و ستمگری دائما فشار می آورد و خون می خواهد و رنج دیگران می طلبد، اگر جواب مساعد بشنود آرام می گیرد و سپس شلاق وجدان فرو می آید و اگر جواب مثبت نشنود همچون حریصی که حرصش او را می کشد دائما در رنج شدید است. این عذاب دائمی است ولی در آخرت که چشمها باز و پرده ها کنار می رود و به تعبیر قرآن کریم:

فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ «پرده ات را برداشتم و امروز چشمت تیز است ...».

آری در آن روز شلاق وجدان و آتش حسرت تیز تر می شود و از درون انسان را می سوزاند بیش از آنچه از آتش برون می سوزد **نَارُ اللَّهِ الْمَوْفُودَةُ** «آتش افروخته الهی آتشی است که بر دلها می تابد» **الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئَةِ**. خداوند! همواره ما را بر راههای رحمت سوق ده و از راههای عذاب دور فرما. «آمین یا رب محمد و آله بحقهم علیهم السلام».

عذابی که گفتیم اختصاص به کافران ندارد بلکه هر کسی که با مؤمنین فتنه گری کند گرفتار عذاب جهنم و عذاب حریق خواهد شد هر چند خود مسلمانی باشد و به همین جهت قرآن تعبیر عموم می کند: **إِنَّ الَّذِينَ** «آنها که ...» از طرفی گناه مزبور هر چند بسیار مهم است، لیکن به هر حال راه برگشت باز است. خداوند هیچ انسانی را در هر شرایطی از انحراف باشد

شناخت قرآن، ص ۱۴۱

مأیوس نمی کند. دست آفرینش الهی انسان را با خاصیت توبه گری خلق کرده است. انسان می تواند با تصمیم و اراده ای قطعی تغییر ذاتی بدهد و جهش کند و گذشته خود را جبران نماید. طرد انسانها به طور کلی خطرات زیادی برای جامعه دارد انسانی که می داند دیگر هرگز نمی تواند اصلاح شود می گوید: «آب که از سرگذشت چه يك نی و چه صد نی "حتی اگر گناه و انحرافی جنبه حق الناس داشته باشد باز هم در اسلام راهی برای بازگشت دارد. و با این حساب حتی **الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** در صورتی که عذاب جهنم و عذاب حریق دارند که توبه

نکنند **ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا**.

توبه این‌ها چگونه انجام می‌شود؟ این قدر هست که باید حق مردمی ادا شود. گاهی در همین دنیا و گاهی (اگر واقعا پشیمان باشد و راهی هم برای اداء حق مردمی نداشته باشند) در آخرت.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ «آنها که ایمان آورده و اعمال خوب را انجام داده‌اند باغهایی دارند که نهرها در زمینش جاری است و این فوز بزرگ است».

جنت، باغ پوشیده‌ای است که درختهای سر به هم آورده و نهرهای آب زیر درختانند یعنی در سطح پائین تر از درختها، جویهای زیر و یا کف زمین که در دیدن ظاهری از بالای باغ زیر باغ قرار دارند. آب سر حیات انسانی است و وسیله رشد درختها و شاید بنا به تعمیم مفاهیم بتوان گفت که منظور فقط درختها و آبهای ظاهری نیست، بلکه شامل ملکات روانی که با افکار و اعمال ما آبیاری می‌شوند نیز بشود، و این دریافت و فوز بزرگی

شناخت قرآن، ص ۱۴۲

است که انسان هم درون خود ملکات پاک و عالی همراه با اعمال و افکار خوب داشته باشد و هم در برون محیطی آرام و مساعد زندگی نماید ولی شرط این کمال و تعالی، ایمان است و انجام همه خوبیهای لازم.

و این جا پرونده جنایت ستمگران و مظلومیت مؤمنان پایان می‌پذیرد، پرونده‌ای که از برجهای دیده‌بانی مراقبت شده و گواهان دیده‌اند و خود حادثه و مشهود می‌درخشیده و وجدان خود ستمگران هم اقرار دارد، نتیجه حکم این است که آنها را به جهنم سوزان برند و عذاب دردناک و سوزنده روانی بيفکنند و مؤمنان را به جای امن و آرامی که این ستمگران و دیگر مزاحمان نباشند ببرند تا بتوانند در عین آرامش باطن و ظاهر با آب ظاهر و صفاء باطن جسم و روح خود را دائما در لطافت و صفا بدارند بلکه دیگر خود عین صفا هستند.

بررسی این پرونده و اعلام نتیجه آن، همه از تجلیات اسماء اوست **إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ إِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَيُعِيدُ وَهُوَ الْغَفُورُ الْودُودُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ**. «مسلمانا دستگیر نمودن خداوند سخت است، اوست که آفرینش را آغاز می‌کند و بر می‌گرداند، و او آمرزنده و محبوب و دوست یاب است، دارای عرش فرماندهی و با عزت است و هر چه اراده کند انجام دهنده است».

شعاعهای وجودی حق جلت عظمت و درجات رحمت و عذاب همه جا پراکنده است و ستمگران را بالاخره می‌گیرد و گریز در نهایت سودی ندارد و در برابر اراده خداوند هیچ مانعی نیست. هر چه اراده کند انجام می‌دهد چه در جهات رحمتهای لازم که از غفور و ودود است، لغزشهای گذشته را جبران می‌کند و حتی شخص لغزشکار تائب را از دوستان خود

شناخت قرآن، ص ۱۴۳

قرارش می‌دهد، و چه در جهت گرفتن ستمگران که اساسا سخت دستگیرشان می‌کند و بطش الهی اساسا سخت می‌باشد.

خود در تاریخ گذشتگان بنگرید نمونه‌هایی از همین گرفتن ستمگران مشاهده می‌کنید، **هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ؟**

فِرْعَوْنَ وَ تَمُودَ؟ یعنی «آیا خبر آن ارتشها به تو رسیده؟ فرعون و ثمود؟» فرعون که دیگر پایگاه مردمی خود را به کلی از دست داده بود و فقط به ارتش خود تکیه داشت که با پول و مقام تأمینشان می‌کرد. و نیز قوم ثمود که در برابر خداوند جبهه‌گیری نظامی می‌کردند همه را سخت گرفتیم و به مجازات رساندیم. اگر کسی در این حوادث دقت کند و امواج رحمت و عذاب الهی را درک کند حتما بیدار می‌شود و خود را به طرف امواج رحمت نزدیک می‌سازد، لیکن آنها که عملاً در کفر خود اصرار دارند دائماً تکذیب می‌کنند و باور ندارند.

خداوند هم از وراثشان احاطه دارد، آنها در محاصره حقند و درک نمی‌کنند و تکذیب می‌نمایند همچون ماهی که در صید صیاد است و در عین حال می‌گوید صیاد کیست؟ ولی این قرآنی گرامی است که در لوحی محفوظ می‌باشد. در این آیه دلیلی نیست که منظور از لوح يك صفحه خاصی باشد و به قول ابن عباس قطعه‌ای از در درخشان در یمین عرش بلکه شاید منظور هر صفحه‌ای باشد که قرآن در آن حفظ شود، چه ذهن افراد ضابط و یا اوراق نویسندگان. و به هر حال این آیه هم چون آیه ۹ سورة حجر **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** «ما ذکر را نازل کردیم و ما آن را حفظ می‌کنیم» از خبرهای اعجازی قرآن است که نشان می‌دهد در طول تاریخ قرآن مجید

شناخت قرآن، ص ۱۴۴

همواره محفوظ خواهد ماند. نه به این معنی که دشمنان اسلام دست نمی‌برند، که می‌دانیم اسرائیل می‌خواست آیات مربوط به یهود را در قرآن از میان بردارد و علی المسموع قرآنی هم بدون این آیات در آلمان غربی منتشر نمود، بلکه به این معنی که موفق نمی‌شوند و ایمان قاطع مردم مسلمان در سراسر جهان عمل شیاطین را خنثی می‌کند چنان که چنین کردند و آن قرآن اسرائیلی را از میان بردند.

وضع سورة بروج نشان می‌دهد که در مکه نازل شده است، آن گاه که مسلمانان از هر سو مورد هجوم بودند و انواع فشارها را تحمل می‌نمودند و نیاز روحی شدیدی به دلداری الهی داشتند این سوره استقامت مؤمنان را از طرفی، و ظلم ستمگران را از طرف دیگر در پرونده عمومی جهان و در معرض دید الهی و گواهان الهی قرار می‌دهد و نهایت حرکت هر دو گروه را نشان می‌دهد تا مؤمنان بدانند که رسیدن به عظمت و نهایت حرکت، بدون تحمل فشار ممکن نیست لیکن این فشارها در معرض دید الهی می‌باشد و موجب کمال آنهاست. در برخی روایات، این سوره را سورة «پیامبران» نامیده‌اند. آنها در تحمل مشکلات پیشاپیش جوامع انسانی بوده‌اند. این سوره از مردم انسانهایی آزاده می‌سازد و آزادگان را مدافع و مجاهد و مدافعان و مجاهدان را با استقامت و استقامت‌گران را خوشدل که در منظر دوست جانفشانی می‌کنند. مردم را بیدار می‌کند که از نقشه‌کشی‌ها و صحنه سازی‌های دشمن نهراسند. مداومت در خواندن این سوره بخصوص در فرایض و به‌ویژه در جماعتها موجب تقویت روحیه مؤمنین خواهد بود. این بود نگرش کوتاه به سورة بروج.

شناخت قرآن، ص ۱۴۵

به طوری که ملاحظه نمودید در کار قطعه‌ای روی واژه‌ها نایستادیم که آن کار مفصل و جداگانه‌ای است. واژه‌های مهم این سوره که باید در ارتباط با سایر مواد قرآنی آنها بررسی شود اینها هستند: نعمت، نار، شهادت، ملک، فتنه،

جهنم، جنت، ایمان، عمل صالح، مغفرت، عرش، لوح ... و اینک نمونه‌ای از کار موضوعی:

شناخت قرآن، ص ۱۴۷

کار موضوعی

مترفین

در قرآن گروه‌های زیادی نام برده شده‌اند، یکی از این گروه‌ها گروه «مترفین» هستند. فرض کنید می‌خواهیم درباره «مترفین» بحث کنیم، منظور از این عنوان در قرآن کیانند و چه خصوصیات دارند؟ به نظر من بهترین روش کار موضوعی روشی است که به نحوی از علم منطق آموخته‌ایم. برای بررسی موضوعی، پیرامون هر مطلبی باید ابتدا مفهوم کلمه یا کلمات را با مراجعه به لغت و موارد استعمال و قرائن به دست آورد و سپس فهمید که در سطح زندگی فردی یا جامعه تحقق دارد یا نه تا ضرورت بحث درباره آن را به خوبی درک نمود و سپس آثار و خواص آن را به دست آورد و آن گاه به تحقیق از علت و انگیزه آن پرداخت و بنابراین باید از مفهوم «مترفین» و سپس از تحقیق این گروه در میان جامعه بحث نمود و آن گاه خواص و روش عملی آنها را فهمید و سپس انگیزه و علل این حالت و عوامل به

شناخت قرآن، ص ۱۴۸

وجود آمدن این گروه را به دست آورد.

در کتابهای لغت این طور می‌خوانیم: ترف: تنعم. «ترفته النعمة و اترفته: اطغته و ابطرته» «ترف یعنی فرو رفتن در نعمت» و وقتی متعددی شده به باب افعال و تفعیل می‌رود معنایش این است که نعمت او را سرکش و عیاش کرده و امکانات زیاد او را قانون شکن و منحرف نموده است. «ترفه» گشایش و افراط در نعمت است، «اترف فلان» (به طور مجهول) یعنی غرق در نعمت شد و مترف یعنی چنین شخصی.

آیه ۳۳ مؤمنون می‌فرماید: **وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَاتَّرفَنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ** «گروه دنیا دار از قوم آن پیامبر که کفر ورزیده و لقاء خدا را تکذیب می‌کردند و در زندگی دنیا غرق در نعمت شده بودند گفتند: این پیامبر هم بشری مانند شماست و از همان آب و غذا که شما می‌خورید می‌خورد چرا از مثل خودتان پیروی می‌کنید». از این آیه استفاده می‌شود که «ترف» کفر و تکذیب معاد و سرکشی و زیربار حق نرفتن می‌آورد. این مطلب را در ستون خواص «ترف» بنویسید.

در آیه ۳۷ همین سوره می‌خوانیم: **إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ** «می‌گفتند چیزی جز همین زندگی دنیا نیست، مرگ و حیاتمان همین جاست و ما دیگر بر نمی‌خیزیم». با دقت در این آیه می‌فهمیم انگیزه حفظ مقام ترف، عشق به زندگی و وابستگی مادی می‌باشد که طبق معمول میان ترف و انگیزه مزبور تأثیر و تأثر متقابل می‌باشد. علت حفظ موقعیت ترف و نعمتهای بی حساب علاقه

شناخت قرآن، ص ۱۴۹

به زندگی است و علت علاقه مزبور این تصور است که جای دیگری نداریم و زندگی همه‌اش همین جا است و باید از لذائذ استفاده کرد و اتفاقاً با استفاده افراطی از لذائذ تصور مزبور به صورت عقیده محکمی در می‌آید. این مطلب را در ستون عوامل ترف بنویسید.

در آیه ۱۱۶ سوره هود این طور می‌خوانیم: **وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ** «ستمکاران به دنبال همان نعمتهای بی حساب خود رفتند و آنها جنایت پیشه بودند». از این آیه می‌فهمیم «ترف» همراه ستم و جنایت می‌شود. این طور که حریصانه به دنبال نعمتهایشان هستند و برای حفظ آن نعمتها از هیچ ستم و جنایتی باک ندارند. غوطه‌ور شدن در لذائذ وابستگی شدید به آنها می‌آورد و این وابستگی موجب می‌شود که به کارهای دیگر خود اساساً توجهی نداشته باشند و اصولاً ظلم و جنایت خود را نبینند و حتی برای حفظ آن لذائذ و کوبیدن موانع راه آگاهانه به هر جنایتی دست بزنند. این هم در ستون خواص ثبت شود.

در آیه ۳۴ سباء این طور می‌خوانیم: **وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ** «در هر محلی که بیم دهنده‌ای فرستادیم مترفین می‌گفتند ما قوانین و مطالب شما را قبول نداریم». انبیاء هم مبشر سعادت و رحمت الهی هستند و هم منذر و بیم دهنده از بلاها و عذابها. تکیه کردن در این آیه روی عنوان بیم دهنده، روشن‌گر این حقیقت است که انبیاء مردم را از عواقب افراط در عیاشی و ترف بر حذر می‌داشته و با مترفین درگیری داشته‌اند ولی مترفین که به روش زندگی خود خو گرفته بودند در برابر انبیاء ایستاده و گفتند حرفهای شما را باور نداریم. جمله **إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ**

شناخت قرآن، ص ۱۵۰

كَافِرُونَ را مجدداً دقت کنید نمی‌گویند نبوت و رسالت شما را منکریم بلکه قوانین و محتوای نبوت را باور نداریم. اگر محتوا و قوانین نبوت در برابر مترفین و سایر گروهها نباشد حاضرند همه گونه خضوع کنند و دستشان را هم ببوسند. این هم باید در بخش آیات مربوط به خواص ترف ذکر شود، خاصیت "ترف" کفر است.

در آیه ۲۳ زخرف این طور فرموده است: **وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ** «و این چنین بود روش پیشینیان در هر محلی که پیش از تو بیم دهنده‌ای فرستادیم مترفین گفتند ما پدران خود را به روشی یافتیم و ما هم به آنها اقتداء نموده به روش آنها هستیم». از این آیه معلوم می‌شود که ترف سستی آورده و تحرك و تحول را از انسان سلب می‌کند و مایل به ارتجاع و ادامه حالت يك نواخت می‌شود.

در آیه ۱۶ سوره اسراء می‌فرماید: **وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا** «وقتی بنخواستیم محلی را خراب کنیم به مترفینشان فرمان می‌دهیم و آنها نافرمانی می‌کنند و عذاب برایشان حتمی می‌شود».

در این آیه ترف موجب انحراف و فسق شمرده می‌شود، نه تنها فسق خودشان بلکه فسق جامعه و همین موجب هلاکت همه محل می‌شود.

این فشرده‌ای از بحث درباره مترفین بود که به عنوان نمونه‌ای کوتاه از کار موضوعی قرآن ذکر کردیم ما فقط مقداری از آیات مربوط به مترفین را یادآوری نمودیم آیات دیگری هم در این باره هست.

شناخت قرآن، ص ۱۵۱

مستضعفین

نمونه دیگری از کار موضوعی، بررسی مستضعفین در قرآن کریم است. ابتدا مفهوم لغوی آن و سپس اثبات وجود خارجی مستضعفین و آن گاه بررسی حقیقت و هویت مستضعف و سپس تحقیق آثار وجودی مستضعف و پس از آن بررسی علت علم و آگاهی ما درباره مستضعف.

البته نوعاً پاسخ بررسی تحقیق آثار وجودی شیء با پاسخ بررسی علت علم و آگاهی ما درباره آن یکی است لیکن ترتیب بحث و روش تحقیق ایجاب می‌کند که شش جهت مزبور از یکدیگر جدا شوند.

۱- ریشه لغت مستضعف ماده ضعف می‌باشد. ضعف به معنای ناتوانی و مقابل قوت است. ماده لغوی مزبور وقتی به باب استفعال برود، استضعاف شده و مفید این معنی است که يك عامل برونوی ضعف و ناتوانی را در شیئی به وجود می‌آورد.

و بنابر این مستضعف کسی است که دیگران او را ضعیف و ناتوان

شناخت قرآن، ص ۱۵۲

کرده‌اند. و البته تا عامل خارجی در ارگانیزم داخلی تأثیر نکند و واقعا یا تلقینا فرد یا گروه مستضعف را ناتوان نکند مستضعف نمی‌شود، یعنی او را ضعیف می‌کند تا صدق مستضعف کند.

۲- مستضعف وجود خارجی دارد، آن جا که عیان است چه حاجت به بیان است.

۳- حقیقت وجودی و هویتی مستضعف چیست؟ گفتیم که از ریشه ضعف به معنای ناتوانی است. اینک باید تحقیق کنیم که مقابله میان ضعف و قوت چه نوع مقابله‌ای است؟ ما چهار جور مقابله داریم: ۱- تقابل تضاد ۲- تقابل تضایف ۳- تقابل تناقض ۴- تقابل عدم و ملکه. تقابل ضعف و قوت از نوع تقابل عدم و ملکه است. منظور از این تقابل این است که وجود و عدم را در يك چیزی که اگر هم نباشد استعداد و اقتصادی وجود دارد و به جهتی موجود نشده است، مقابل هم قرار دهیم. ولی تقابل تناقض، تقابل هرگونه وجود و عدم، در يك شیء در شرائط واحد می‌باشد. مثلاً وجود و عدم ما در زمان و شرائط واحد، تناقض است، لیکن وجود و عدم بینائی در انسان عدم و ملکه است یعنی انسان اقتضای بینائی را دارد (ملکه) و اگر نابینا باشد عدم يك ملکه است.

همین معنی در دیوار عدم ملکه نیست بلکه تناقض است زیرا دیوار اقتضای بینائی را ندارد و لذا به دیوار نمی‌گوئیم: نابینا. ضعف و قوت هم مانند بینائی و نابینائی است، ضعیف، چیز یا کسی است که استعداد قوت داشته و به جهتی قوی نشده است. ضعیف کسی است که می‌تواند قوی باشد. باید ضعیفان را متوجه این نکته نمود.

شناخت قرآن، ص ۱۵۳

استضعاف یعنی يك عامل برونی موجب ضعف و ناتوانی شخص یا جامعه بشود. مستضعف فرد یا جامعه‌ای است که می‌تواند قوی باشد. اگر علت ضعف را بشناسد و از میان بردارد قوی خواهد شد و ضمناً باید بداند که عامل ضعف و ناتوانیش يك عامل برونی است. باید دشمن را شناخت و از میان برد. جهت دیگری از بحث حقیقی مستضعف این است که ضعف و ناتوانی جهات گوناگون می‌تواند داشته باشد، به تعداد جهات روحی و جسمی انسان. تجلی استضعاف‌های روحی و جسمی ممکن است اقتصادی باشد و یا فکری و یا بیماریهای جسمی و یا عاطفی. استثمار، يك نوع استضعاف اقتصادی است، استثمار، يك نوع استضعاف فکری است و استعباد می‌تواند يك نوع استضعاف فکری باشد و می‌تواند يك نوع استثمار جبری باشد. استضعاف در استعباد و استثمار و استثمار و استعمار و ... منحصر نمی‌باشد.

انسان ذاتاً برای قوت و کمال آفریده شده و در همان مسیر حرکت می‌کند اگر عوامل ناتوان کننده فردی و اجتماعی برطرف شود، انسان قوت خویش را باز می‌یابد.

۴- آثار وجودی مستضعف چیست؟ تحقق دو قطب باسواد و بی‌سواد، ثروتمند و فقیر، ناتوان جسمی و توانا، آزاد و برده و ... در يك جامعه.

ممکن است استضعاف فکری به حدی برسد که مستضعف حق و حد خود را همین بداند و زیاده را فزون طلبی و باطل بشمارد و حتی اگر احیاناً از فشار دشمن به تنگ آمده نغمه‌ای دلسوزانه در تنهایی دل بسراید آن نغمه

شناخت قرآن، ص ۱۵۴

را هم عاداتی روحی بداند و نه کوشش برای آغاز يك فعالیت و پویش.

عادت به ناله کرده دل دردمند من ترسم گمان برند که درمانم آرزوست

۵- علت ایجاد مستضعف چیست؟ چرا مستضعف به وجود می‌آید؟

به علت افراط حس استخدام و استعمار دیگران که در نهاد انسان وجود دارد و برخی از فیلسوفان آن را يك غریزه می‌پندارند. انسان باید اجتماعی زندگی کند، ولی آیا اجتماعی بودن در طبیعت انسان است و یا جبرا و اضطراراً بر انسان تحمیل می‌شود و یا از باب انتخاب بهترین روش، خودش آگاهانه اختیار می‌کند. برخی از فلاسفه معتقدند اجتماعی بودن انسان عکس العمل غریزه استخدام است که در نهاد همه انسانها موجود است. هر انسانی می‌خواهد وجود خود را توسعه بخشد و دیگران را به زیر فرمان خود در آورد و چون این احساس در نهاد همه است قراردادهای اجتماعی به وجود آمد که هر کسی مقداری از خواسته‌های استخدامی خود را از دست بدهد. نادیده گرفتن این قراردادهای اجتماعی و افراط در خواسته‌های استخدامی منجر به استضعاف می‌شود. اجتماعی بودن انسان را معلول هر چه بدانیم، منظور از آن، زندگی اجتماعی براساس روابط عادلانه است و استضعاف که بر اثر استکبار فرد یا گروهی خاص به وجود می‌آید، بر خلاف روابط عادلانه اجتماعی است.

۶- ما از کجا به وجود مستضعف پی ببریم؟ از آثاری که استضعاف در فرد و جامعه به وجود می‌آورد که در شماره ۴

اشاره شد.

حالا تعبیرات قرآن را ملاحظه بفرمائید:

قرآن کریم درباره مردان پیکارگر الهی میفرماید: «آنها ضعیف نشدند و رکود

شناخت قرآن، ص ۱۵۵

پیدا نکردند و خداوند صابران را دوست دارد» (۱). یعنی ضعیف پیدا نکردند تا مستضعف حساب شوند یعنی مستضعفان ابتدا خود را می‌بازند و سپس تسلیم می‌شوند. باید در برابر هجوم مهاجم، قوی دل بوده احساس ناتوانی را به خود راه نداد. هارون برادر موسی علیه السلام که واقعا مستضعف شد به این جهت بود که همه امکانات را از او گرفتند که دیگر به هیچ وجه نتوانست به سفارش موسی عمل کند و حتی می‌خواستند او را به قتل برسانند (۲).

مستضعف اگر در اثر خود باختن و کوتاهی خود، مستضعف نشده باشد بلکه دشمن واقعا همه امکانات او را بگیرد تقصیری ندارد بالاخره اگر تحمل کند و در مسیر خود استقامت ورزد روزی به مقصود خود خواهد رسید (۳) ولی ناتوانهایی که با سستی خود ناتوانی را به خود تحمیل کرده‌اند، جهنمی هستند (۴) مستضعفانی که با ظلم دیگران مستضعف شده‌اند زودتر به انبیاء الهی ایمان می‌آورند (۵) ولی آنها که خود را مستضعف می‌پندارند با این که امکاناتی دارند و استفاده نمی‌کنند گرفتار عذاب خواهند بود (۶) جامعه موظف است در برابر استضعاف ظالمانه سکوت نکند و به هر وسیله ممکن در راه نجات آنها بکوشد (۷).

(۱). سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

(۲). سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

(۳). سوره اعراف، آیه ۱۳۷، و سوره قصص، آیه ۵.

(۴). سوره ابراهیم، آیه ۳۱.

(۵). سوره اعراف، آیه ۷۵.

(۶). سوره نساء، آیه ۹۷.

(۷). سوره نساء، آیه ۷۵.

شناخت قرآن، ص ۱۵۶

به هر حال شما می‌توانید درباره هر موضوعی به همین ترتیب کار کنید.

فی المثل تقوی چیست؟ و در قرآن در چه مواردی به کار رفته است؟ و عوامل ایجاد تقوی چیست؟ و آثار تقوی کدام است؟

شناخت قرآن، ص ۱۵۷

سخن آخر

در باره زبان قرآن و شناخت روش سخن این کتاب الهی باید بیش از این دقت نمود. این مباحث نگرشی کوتاه به این کتاب مقدس برای شناخت زبان خاص آن بود که به نظر من با زبان معمول عرب فرق دارد. آن چه ذکر شد يك نظریه‌ای بود در متد تفسیر قرآن که البته ادعاء قطعی بودنش را ندارم.

آهنگ کلام را هم باید از خصوصیت سخن جدا ندانست بسیاری مطالب را حتی در سخنان معمولی خودمان از آهنگ کلام می‌شناسیم. يك قسمت بحث آهنگ سخن مخصوص به همان هنگام تکلم است که از نحوه اداء سخن می‌توانیم بفهمیم که خبر است یا استفهام، تعجب است یا انکار. ولی برخی مطالب را هم می‌توان از آهنگ ثابت کلام استفاده نمود که در نوشته هم محفوظ می‌ماند. سوره‌های قرآنی از نظر آهنگ و کوتاه و بلند بودن کلمات متفاوتند. آهنگ سوره‌های بزرگ مدنی با سوره‌های متوسط و با سوره‌های کوتاه مکی فرق دارد. با ممارست زیاد می‌توان فهمید که آیاتی که جنبه حمد و ستایش خدا را دارد با آیاتی که در مقام رجم و طرد شیطان و شیطانهاست تفاوت دارد.

شناخت قرآن، ص ۱۵۸

در این قسمت تا کنون کار زیادی انجام نشده است. از برخی آهنگ‌دانه‌های اروپا مطالبی در عظمت و اختلاف آهنگهای قرآنی نقل می‌شود که بسیار شگفت‌آور است. برای دریافت بهتر این قسمت هم اگر انسان در مسیر نسیم همان روحیه نبوی قرار بگیرد و با نزدیک کردن خود به شاگردان خاص مکتب و توسل و تمسک به روحیه نبوی و علوی خود را به منبع اسرار کمی نزدیک نماید مسلماً موفقتر خواهد بود، لیکن به طور کلی می‌توان گفت در آیات عرفانی درک همان روحیه را می‌خواهد و در آیات جهاد روحیه مناسب با مبارزه و خروش و در آیات قیامت روحیه‌ای مناسب با عاقبت‌اندیشی و هم چنین ...

از این جاست که بارها گفته‌ام تفسیر صحیح آیات الهی و تعبیر گسترده و عمیق کلمات قرآنی را بیشتر کسانی درک می‌کنند که در مسیر هدایت نبوی و مجاهدتهای علوی قرار گیرند.

*** سال گذشته تحصیلی در حوزه علمیه قم هفته‌ای دو ساعت بحثهایی درباره شناخت زبان قرآن و طرز برداشت از این کتاب مقدس داشتم. مکرر پیشنهاد تنظیم و نشر مباحث مزبور می‌شد، لیکن فرصت این کار از ما می‌گریخت و اینک که اجباراً در شهرستان «شوشتر» اقامت دارم توفیق دست داد و مباحث مزبور به طور فشرده تنظیم گشت و اکنون این جزوه تقدیم می‌گردد. امید آن که برای روشنگری نسل پیاخاسته کنونی مؤثر باشد.

و منه التوفیق و له الحمد محمد علی گرامی شوشتر - ربیع الثانی ۱۳۹۸

شناخت قرآن، ص ۱۵۹

آثار دیگری که از حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد علی گرامی مد ظله منتشر شده است:

۱. رساله توضیح المسائل ۲. المعلقات علی العروة الوثقی در چهار جلد (فقه استدلالی) ۳. مناسک حج ۴. منهاج الفلاح ۵. درسهایی از علوم قرآن ۶. اخلاق و عرفان در وضو و نماز ۷. مالکیت خصوصی در اسلام ۸. مالکیت‌ها ۹.

شناخت قرآن ۱۰. نگاهی به مسئله بردگی در اسلام ۱۱. نگاهی به سیستم سیاسی اسلام ۱۲. مرزها ۱۳. مقدمه‌ای بر امامت ۱۴. فلسفه (مجموعه دفتر اول تا چهارم)

شناخت قرآن، ص ۱۶۰

۱۵. آغاز فلسفه (ترجمه بدایة الحکمة علامه طباطبایی) ۱۶. المنطق المقارن (توسط یکی از فضلا به فارسی ترجمه شده است) ۱۷. تعلیقه بر منطق منظومه سبزواری ۱۸. مقصود الطالب (شرح حاشیه ملا عبد الله در منطق) ۱۹. قانون اساسی در اسلام (ترجمه کتاب نحو الدستور الاسلامی) ۲۰. عدالت اجتماعی در اسلام ۲۱. خودسازی و مسائل روانی ۲۲. بررسی ملاک‌های روانی در اسلام ۲۳. ترجمه جلد دهم تفسیر المیزان ۲۴. خدا در نهج البلاغه ۲۵. مذهب ۲۶. تفکر ۲۷. معلقات بر ملحقات عروه ۲۸. و ...